

بخش دوم

موانع و مقتضیات تربیت

مانع و مقتضی اصلی

با دقت در موانع و مقتضیات تربیت درمی یابیم که یک مانع به عنوان مانع اصلی مطرح است و با رفع آن مانع، مقتضی اصلی برای «سیرکمالی» و «عروج انسانی» فراهم می شود. این مانع «دنیا» است و این مقتضی «ترک دنیا» است.

دنیا و ترک دنیا

«دنیا» در معنای مذموم و پست و بازاریانده آن، صفت فعل آدمی است؛ تعلّق نفسانی و آرزوهای پست حیوانی است. «دنیا» در این معنا حجاب اصلی کسب کمالات است و تا انسان از اسارت این دنیا آزاد نشود، پرواز به سوی مقصد توحید میسر نمی شود. این دنیاست که انسان را بازمی دارد و موجب فریب خوردن او و تباهاگری و ستمگری اش می شود.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا نَبْعِيكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱

ای مردم! ستم و سرکشی شما تنها به زیان خودتان است [که سبب آن] بهرودوری [کوتاهی از] زندگی دنیایی است.

یعنی همه سرکشی ها، ستم ها و تباهاها به خاطر تمتّع دنیایی است؛ علت همه این ها بهرودهای دنیایی است.^۲ به سبب دنیاست که انسان خود را از کمال محروم می کند و به خاطر کالای پست

۱. قرآن، یونس / ۲۳.

۲. ر. ک. السید محمدالحسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، دار الکتاب الاسلامی، قم، ۱۳۹۳

حُبّ دنیا گاهی وقت‌ها انسان را به آن‌جا می‌رساند که اگر موحد هم هست، لکن اگر اعتقادش باشد که خدا از او دنیا را گرفته است^۱، در قلبش کدورتی حاصل می‌شود، یک بغضی حاصل می‌شود...

میزان علاقه است؛ میزان دنیا، آن علاقی است که انسان به اشیا دارد و این علاقی ممکن است آن دم آخر، که انسان ببیند دارد از علاقی جدا می‌شود، دشمنی بیاورد با خدا؛ دشمن خدا بشود و از این عالم بی‌رود. علاقی را باید کم بکنیم؛ علاقه‌ها باید کم بشود....

علاقی را تا می‌توانید از بین ببرید. آن‌چه انسان را گرفتار می‌کند، این علاقه‌ای است که انسان دارد، آن هم از حُبّ نفس است، مبدأ همان حُبّ نفس است. حُبّ دنیا، حُبّ ریاست، دردی است که انسان را به هلاکت می‌رساند.^۲

برای آن‌که انسان در ظلمات دنیاخواهی خویش هلاک نشود، باید وابستگی‌های پست را ترک کند و از «حُبّ دنیا» دل بپزد. لازمه ورود به «ساحت حق»، خروج از «ساحت خود» است. سیرمؤمنان عقی (ع) - برترین نمونه تربیت الهی - درباره خود و دل پریشانش از دنیا فرموده است:

«يَا دُنْيَا، يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَقِي، أَيْ غَوَّضْتُ؟ أَمْ إِنِّي غَوَّضْتُ؟ لَا خَانَ حَيْكَلُ دُنْيَا! غَرَبِي غَيْرِي، لَا خَاجَةَ لِي بِكَ. قَدْ طَلَّقْتُكَ فَلَا تَأْخُذْ بِي زَجْعَةً فِيهَا»^۳

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! ابا خودنمایی! فراق راه من آمده‌ای؟ یا شش‌پندام شده‌ای؟ هرگز آن زمان که تو در دل من جای گیری فوار نسد. هرگز! جز مرا بغریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه طلاقه کرده‌ام که بازگشتی در آن نیست.

راه به سوی حقیقت تربیت

راه به سوی حقیقت تربیت، جز با دیده فروستن از پستی‌ها، گشوده نمی‌شود. این چنین نیست که بتوان در عین وابستگی به دنیا گام در مسیر تربیت گذاشت و از زندگی این جهانی برای آخرت توشه برداشت. زیرا «دنیا» ابه معنای تعلقات پست و نه نازل‌ترین مراتب وجود، زندگی این جهانی که خود مقدمه آخرت است^۴ و «آخرت» دو نقطه مقابل یکدیگرند که با نزدیک شدن به

۱. تفسیر سوره حمد، نسخ ۱۲-۱۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

یکی، قطعاً دوری از دیگری حاصل می‌شود. بنابراین نمی‌توان «دنیا» و «آخرت» را با یکدیگر جمع کرد. پیشوای وارستگان از دنیا، علی (ع) فرموده است:

«إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدَاوَانِ مُتَقَاتِلَتَانِ، وَسَيِّلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهُمَا يَمْشِيانِ الْمَسِيرَ وَالْمَغْرِبَ، وَمَا بَيْنَهُمَا؛ كُلُّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ يَبْعُدُ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا يَبْعُدُ صُرُوتَانِ»^۱

همانا دنیا و آخرت دو دشمنند رودررو و دو راحند مخالف هم. هر که دنیا را دوست دارد و مهر آن در دل بکارد، آخرت را نپسندد و آن را دشمن انگارد؛ و دنیا و آخرت چون خاورد و باخترند و آن که میان آن دو رود چون به یکی نزدیک گردد از دیگری دور شود. و این دو چون دو خواهرند در نکاح یک شوی که این نکاح ناشدنی است^۲.

بنابراین، برای فراهم کردن مقتضی اصلی تربیت، باید به دنیا زاهدانه نگریست و - در عین کار و تلاش و مبارزه - بدان دل نیست. امیرمؤمنان (ع) چنین می‌آموزد:

«يُهَا النَّاسُ انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الْزَاهِدِينَ فِيهَا الصَّادِقِينَ عَنْهَا»^۳

ای مردم! بنگرید به دنیا چون نگرستن پارسایان رویگردان از آن.

چون کسی به این مقتضی دست یابد، به بهترین توانایی برای تربیت حقیقی دست می‌یابد. علی (ع) در توصیف آنان می‌فرماید:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَّا مَنْ مَنَّا خَشَا أَنْ يَمِيتَهُمْ، وَتَوَكَّلَا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ مَيِّتُهُمْ، وَزَالُوا اشْتِغَالَهُمْ مِنْهَا اشْتِغَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَنَا قَوْلًا: أَعْدَاءُ مَا سَلَّمَ النَّاسُ، وَ سَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ»^۴

۱. همان، حکمت ۱۰۲.

۲. همان، خطبه ۱۰۳.

۳. همان، حکمت ۲۳۲.

امکان تربیت دست می‌یابد. امام خمینی درباره این هجرت بزرگ می‌فرماید:

«یک احتمال این است که این هجرت، هجرت از خود به خدا باشد، تبت^۱، نفس خود انسان باشد. طایفای هستند که خارج شدند، هجرت کردند از تبت^۲، شان، از این تبت^۳، ظلمانی، از این تناسبت^۴ مهاجروا اِلٰی الله و رُسولِهِ؛ تا رسیدند به آن جایی که «أَوْرَکَةُ الْمَوْتِ»^۵ به مرتبه‌ای رسیدند که دیگر از خود چیزی نیستند، «موت مطلق» و اجرشان هم علی الله است؛ اجر دیگری ادر کار نیست^۶! خارج شد، حرکت کرد و مهاجرت کرد اِلٰی الله والی رسول الله - که آن هم اِلٰی الله تبت^۷ تناسبتش - خارج شد، حرکت کرد و مهاجرت کرد اِلٰی الله والی رسول الله - که آن هم اِلٰی الله است - «لَمْ يَدْرِكُوا الْمَوْتِ»^۸ و پس از این هجرت به مرتبه‌ای رسید که «أَوْرَکَةُ الْمَوْتِ»^۹ دیگر از خودش هیچ نیست، هر چه هست از اوست؛ اگر این را مشاهده کرد در این هجرت، اجرش هم علی الله است»^{۱۰}

بدین ترتیب والاترین مفتقی تربیت خروج از مرتبه طبیعت و پشت کردن به خواسته‌های نفس و روی کردن به خدا با متابعت از رسول اکرم (ص) و اوصای آن حضرت است.^{۱۱}

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۲۷

۲. «مَنْ يَخْرُجْ مِنْ طَبِيعَتِهِ وَفَوْقَ نَفْسِهِ وَخَوَلِهِ وَبِأَرْزَائِهِ وَبِأَرْزَائِهِ وَطَبِيعَةِ أَلِي اللَّهِ فِي طَلَبِ مُشَاقَّةٍ، وَأَلِي الرُّسُولِ فِي مُتَابَعَتِهِ، وَبِأَرْزَائِهِ فِي مُتَابَعَتِهِ الشَّرِّ بِغَيْرِ الْإِسْتِجَابَةِ، وَ يَخْرُجْ مِنْ شَرِّ الْفِتْنَةِ بِغَيْرِ الْمُجَاهَدَةِ، فَقَدْ رَفَعَ أَمْرَ الْوُضْعَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجَاهِدُ بِجَهْدِ الْمُتَقَدِّمِ الْأَوَّلِ، قَبْلَ أَنْ يَجَاهِدَ عَمَّا دُونَهُ، وَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ عَنْ جَمِيعِ مُرَادَاتِهِ وَخَوَلَاتِهَا الْأَوَّلِ وَالْأَوَّلِ»^{۱۲}
عبداللّٰه بن ابی محمد روزبهان بن ابی نصر الثقلی الشیرازی، عرائس البیان من حقائق التقران، مسطورط، کتابخانه عاطف افندی، ترکیه، رقم ۱۰۲۴، ج ۱، ص ۸۱، ب.

دوستان خدا آنانند که به باطن دنیا نگرینند، هنگامی که مردم ظاهر آن را دیدند و به فراقی آن پرداختند، آنگاه که مردم خود را سیرگم امروز آن ساختند، پس آن چه را از دنیا ترسیدند آنان را بپیرانند، می‌رانند؛ و آن را که دانستند به زودی ره‌ایشان می‌کند، رانند، و بهر گری فراوان دیگران را از دنیا خوار شمرند، و دست یافتنشان را بر بهر‌های دنیایی، از دست دادن اسعادت آخرت^۱ خزانند. دشمن آنند که مردم با آن آفتی کرده‌اند، و با آن چه مردم با آن دشمنند در آفتی به سر برده‌اند.

آنان که از ظاهر دنیا عبور کرده‌اند و باطن آن را دیده‌اند، به آن دل نمی‌بندند و خود را وابسته آن نمی‌کنند. آنان خود را به ماورائی دنیا مشغول کرده‌اند و بنا بر کثرت فطرت خویش، دل به حقیقت سپرده‌اند. اندیشه آنان برای آخرت است زیرا چراغ عقل فطری‌شان روشن است و از اسارت هوا و هوس خود را آزاد کرده‌اند.

این خواپر حوص و حالی بین بود عقل را اندیشه سوم‌الدین بود
خیر که آخر بین بود او مؤمن است خیر که آخر بین بود او پیدان است^۲

به میثاقی که انسان به گرایش‌های پست و بازدارنده پشت می‌کند، پیش می‌رود و تربیت الهی در او تأثیر می‌کند، تا آن جا که استعدادهای الهی‌اش شکوفا شود و به حقیقت خویش دست یابد. آنان که گرایش‌های پست و حیوانی را می‌رانده‌اند، آنانند که از «بیت نفس» خویش هجرت کرده‌اند و به «ادراک موت»^۳ رسیده‌اند.

الله، ب

و هر که از خانه خویش هجرت‌کنان به سوی خدا و پیامبرش بیرون آید سپس مرگ او را در یابد، همانا پاداشش بر خدا باشد.

خیر که به خوددینی و خودخواهی خویش پشت کند و به خدا و رسولش روی نماید به بهترین

۱. محمدرضا حمیری، تفسیر نقد و تحلیل مشبوی، جنب دوم، انتشارات اسلامی، تهران، ج ۱، ص ۱۱۱

۲. فقط بیت دوم

۳. توان، نسه / ۲۰۰

نمی‌رسد. مهم آن است که بتوان انگیزه و میل به اصلاح را در مرتب‌ترین ایجاد کرد، زیرا تا کسی خواهان کمال نشود، دیگری را توان کمال بخشیدن به او نیست. نقش پیامبران در تربیت آدمیان در این جهت است، یعنی پندار کردن پیامبر دومی انسان‌ها و یادآوری عهد الهی‌شان و خواندن مردم به میثاق فطرت‌شان. خداوند این حقیقت را چنین به پیامبر اکرم (ص) یادآور می‌شود:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَوِّرٍ﴾^۱

پس یادآوری کن که تو یادآوری‌کننده‌ای و بس؛ تو بر آنان چیره و حکمفرما نیستی.

پس انسان خود باید بخواند تا زنجیرهای اسارت گسسته و راه تربیت گشوده شود. امیرمؤمنان (ع) همگان را می‌خواند تا خود به امر تربیت خویش همت کنند.

«يَا أَسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْبِرُوا، فَإِنَّ الْمَرْجِعَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَزُولُ مِنْهَا إِلَّا ضَرِيفٌ أَتِيَابِ الْجَدِّثَانِ، أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْبُدُوا إِلَهًا عَزَّ وَجَلَّ عَادَاتِهَا»^۲

ای اسیران آرزای ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فرآید که بهلاهای روزگار دندان به هم سایید. مردم! کار تربیت خود را خود برانید و نفس خود را از عادات‌ها که بدان حریص است بازگردانید!

انسان خود باید گام نخست را بردارد، از اسارت طمع خویش آزاد شود و پیش از آنکه به سقوط کامل کشیده شود، از عادات‌های ناپسندی که بدان‌ها حریص است خارج شود. انسان باید بداند که بیش‌ترین جایگاه سقوط و هلاکتش همین جاست، چنانکه امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«أَكْثَرُ مَضَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بَرَوَاقِ الْمَطَامِعِ»^۳

بیش‌ترین قربانگاه خردها به سبب جلوه کردن طمع‌هاست.

طمع‌ها انسان را چنان به بند می‌کشد که حتی نتواند گامی به پیش بردارد. برای رفتن به سوی

۱. قرآن، غاشیه / ۲۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۹.

۳. همان، حکمت ۲۱۹.

موانع و مقتضیات فردی

چنانچه انسان خود تمایلی به تعالی نداشته باشد و خواهان پذیرش سختی‌های مسیر قیوس صعود نباشد، مانعی بزرگ بر سر راه تربیت خود ایجاد می‌کند. اما اگر بخواند برود و در مسیر کمال گام بزند، می‌تواند و خدای متعال این امکان را به همه انسان‌ها داده است که بتوانند متصف به صفات و کمالات الهی شوند. اگر انسان بخواند تربیت کمالی بیابد، کسی نمی‌تواند او را باز دارد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَصُدُّكُمْ عَنْ صَلَاتِكُمْ إِذَا احْتَدْتُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد [نگاهداری] خوشتن؛ چون شما راه یافته باشید هر که گمراه شد به شما زبانی نرساند.

اگر انسان چشم خود را بگشاید و خودنگهداری کند، کسی نمی‌تواند او را از مسیر حق به بیراهه برد.

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾^۲

و اگر شکیبایی و پرهیزگاری کنید ترسند و نیرنگ ایشان هیچ زبانی به شما نرساند.

راه تربیت انسان

راه تربیت انسان از خود او می‌گذرد و اگر انسان خود این راه را ببندد تلاش‌های بیرونی به نتیجه

۱. قرآن، مائده / ۱۰۵.

۲. قرآن، آل عمران / ۱۲۰.

انسان آزاده دل از دنیای دون می‌بُرد و به حق رو می‌کند و راه کمال را به درستی طی می‌کند؛ اما آن که همه چیز را در خدمت نفسانیت خویش می‌خواهد، آن که خود را در عالم مستقل می‌بیند و به حق پشت می‌کند، تربیت حقیقی (خروج از ظلمات به سوری نور) را نمی‌پذیرد.

امیرمؤمنان علی (ع) مشاهده کرده «عمار یاسر» تلاش می‌کند «مغیره بن شعبه» را به مقصد حق سوق دهد، در حالی که او گریزان از حق بود و بدان پشت کرده بود؛ پس به «عمار» فرمود:

«دَعُهُ يَا عَمْرُو فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا مَا قَارَنَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمَلِهِ أَنْتَ عَلَيَّ نَفْسِي، لِيَجْعَلَ النَّفْسَانِ عَاوِزًا لِنَفْسِي»^۱

رهاش کن، عمار! که او چیزی از دین برنگرفته است جز آن چه به دنیا نزدیکش کند، و به عمد خود را به شبهه‌ها درافکند، است تا آن را عذرخواه خطاهای خود گرداند.

انسانی که نمی‌خواهد صمود کند، انسانی که دنیا را برگزیده است و قصدی جز تباختگی ندارد، به خود وا گذاشته می‌شود و از مقصد دور و دورتر می‌گردد. در این حال است که انسان به دست خورده سخت‌ترین موانع را در راه تربیت خود ایجاد می‌کند. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

«إِنَّ مِنْ أَعْْيَسِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَتَيْمًا وَكَذَلِكَ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِزًا عَنْ تَقْدِيرِ الشَّيْطَانِ، سَائِرًا يَغْوِي دَلِيلًا؛ فَإِنْ دُعِيَ إِلَى خَيْرٍ الدُّنْيَا عَمِلَ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى خَيْرٍ الْآخِرَةِ كَسَلَا أَكَاثَرُ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ؛ وَكَأَنَّ مَا وَفَى فِيهِ سَائِقُ غَنَمًا»^۲

از دشمن‌ترین مردمان نزد خدا بنده‌ای است که خدا او را به خود وا گذارد، از راه درست خارج گردد و بی‌رحمانه‌گام بردارد، اگر به کار دنیا پیش خرواشند، چست باشند؛ و اگر به کار آخرت پیش خرواشند، تبیل و سست باشند. گوئی آنچه برای آن کار کند بر او بایسته است، و آنچه در آن سستی ورزد، از او ناخواسته است.

انسان باید به خود آید و بیدار شود؛ مرتبه خود را بشناسد و به راهی رود که برای آن آفریده شده است. از امیرمؤمنان (ع) وارد شده است:

۱. همان، حکمت ۱۰۵.
۲. همان، خطبه ۱۰۳.

مقصد تربیت ابتدا باید این بندها را گذرد و آدمی را از اسارت فلت آزاد کرد. در سخنان نورانی پیشوای آزادگان علی (ع) آمده است:

«الطَّمَعُ نِي وَتَأْتِي النَّفْسُ»^۱

طمعکار در بند خواری گرفتار است.

خواست انسان

آن که باید پند برای تربیت و هدایت شود خود انسان است و مادام که انسان نخواهد از اسارت آزاد شود و بخواهد در غفلت بماند، ذکر، موعظه، نصیحت و انداز او را از غفلت خارج نمی‌کند. انسان باید به اراده خود پرده غفلتی را که مانع ادراک و دریافت حقایق و سیر به سوی مقصد است ببرد. به بیان امیرمؤمنان (ع):

«يَنْتَحِمُ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ وَجَوَابِ مِنَ الْقَوْلِ»^۲

میان تشما و موعظه پرده‌ای است از غفلت.

انسان باید بخواند که حجاب غفلت را ببرد تا نور تربیت بر دلش بتابد و آن شود که باید. امیرمؤمنان (ع) همگان را مخاطب قرار می‌دهد که آیا کسی هست که قدر خویش شناسد و برای تربیت خود به پاخیزد و دعوت مهربان الهی را لایک گوید و به حق روی کند؟

«إِلَّا جُرْ يَدْعُ هَذِهِ الْأَمَانَةَ لِأَخِيهَا؟ أَيُّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ تَنْقُ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَسْمَعُوا إِلَّا بِهَا»^۳

پس!

آیا آزاده‌ای نیست که این خورده طعام مانده در کام (دنیا) را بیفکند و برای آنان که در خویش هستند نهد؟ جان‌های شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان، پس مفروشیدش جز بدان.

۱. همان، حکمت ۳۲۰.
۲. همان، حکمت ۱۸۲.
۳. همان، حکمت ۲۵۶.

«وَجَمَّ اللَّهُ أَمْرًا أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَبِّهِ، وَ عَلَّمَ مِنْ أَلْفِينَ، وَ لَفِي أَلْفِينَ»^۱

خدا رحمت کند انسانی را که برای خود تدارک کند و آمادگی لازم را برای مرگ داشته باشد، و بداند از کجاست، در کجاست، و به سوی کجاست.

و نیز چنین روایت شده است:

«وَجَمَّ اللَّهُ أَمْرًا نَزَّكَرَ فَأَعْتَبَرُ، وَ الْغَنِيَّ فَأَبْصُرَ، فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَ كَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ، وَ كُلُّ مَنْتَوِدٍ مُتَّقِصٌ، وَ كُلُّ مُتَّقِصٍ آتٍ، وَ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ ذَائِلٌ»^۲

خدا رحمت کند انسانی را که ببیند و پند گیرد و پند گیرد و بپذیرد؛ که گویی به الذلک زمان آن چه از دنیا بود نمانده است، و آن چه از آخرت است پابنده است؛ و هر اعمیای شمرده به سر آید، و هر چه چشمداشتی است، درآید؛ و هر چه درآمانی است، نزدیک است و به زودی رخت گشاید.

برترین مقتضی آن است که انسان به این معرفت نایل آید؛ خود را بشناسد و به ارزش ها و قدر خویش پی ببرد، و بزرگ ترین مانع آن است که انسان از این معرفت کلیدی و راهگشا محروم ماند. چه نیکو فرموده است امیر بیان، علی (ع):

«الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ تَكُنَّ بِالْمَرْءِ خِيَلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^۳

عالم کسی است که قدر خود را بشناسد، و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد.

۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدرالمتألهین)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقیبة

الاربعة (الاسفار الاربعه)، مکتبة المستنوری، قم، ۱۳۷۸ ق. ج ۱، صفح ۲۱-۲۲.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱۰۳.

۳. همان.

موانع و مقتضیات اجتماعی

ارزش های حاکم بر جامعه، روابط اجتماعی، عادات، قوانین و سنن اجتماعی، رفتار اجتماعی، و به طور کلی روح حاکم بر جامعه در تربیت انسان نقشی مهم دارند. فرهنگ جاهلی و اعتقادات باطل حاکم بر جوامع، ارزش های منفی و روابط ناسالم اجتماعی، حاکمیت رسوم و سنن منحط به صورت بندهایی بر دست و پای انسان ها بسته می شوند و مانع حرکت جامعه به سوی کمال می گردند.

حرکت اجتماعی پیامبران

پیامبران در قیام خود برای نجات انسان ها و هدایت آنان به «صراط مستقیم» به رفع این موانع همت کردند و مردمان را از این ظلمات به سوی نور راهنمایی کردند. خداوند می فرماید:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِینٌ یَهْدِیْ بِهٖ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رَضْوَانَهُ مَجِیْلَ السَّلَامِ وَ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیْهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ»^۱

به راستی شما را از سوی خدا نوری (پیامبر) و کتابی روشن و روشن کننده (قرآن) آمده است که خداوند به وسیله آن هر که را بپرو خشنودی او باشد به راهی سلامت راه می نماید و آنان را به خواست خود از تاریکی ها به روشنائی بیرون می آورد و به راه راست راه می نماید.

و همانا هر امری پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید.

پیامبران مردمان را به میثاق فطرت می‌خواندند که آن برترین مقتضی تربیت الهی است.

هُوَ إِذْ أَخَذْنَا مِنْ بُنَيِّ إِسْرَءِیْلَ بَعْثَ إِبْرَءِیْلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۖ

و آن‌گاه که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را مپرستید.

گشودن کند و زنجیرهای اجتماعی

برای این‌که این امر متحقق شود و جامعه در مسیر تربیت صحیح قرار گیرد، باید کند و زنجیرهای اجتماعی را گشود؛ و پیامبران چنین می‌کردند. آنان مردمان را دعوت می‌کردند که از حکومت تلقیبات محیط و عرف و عادات و سنت‌های غلط اجتماعی خارج شوند و خود را از اسارت تبعیت‌های کورکورانه برهانند و آن‌چه را که حق است بپذیرند. خدای متعال در نفی این‌گونه بندهای اجتماعی می‌فرماید:

هُوَ أَزَقَّیْلَ لَهُمْ أَنْبِئُوا مَا أَرْسَلَ اللَّهُ قَالَوا بَلْ تُبَیِّنُ مَا لَلْفِتْنَةِ عَلَیْهِمْ أَنْبِئُوا أَوْ لَوْ كَانَ أَنْبَأُ لَمْ لَا یَعْلَمُونَ شَیْئًا وَلَا یَعْلَمُونَ ۚ

و چون به آنان گفته شد که آن‌چه را خدا فرستاد بپرو کنید، گویند: نه، ما آن‌چه را پیروی می‌کنیم که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم. آیا حتی اگر پدرانشان چیزی نفهمند و راه‌یابند.

ملاحظه می‌شود که چگونه سنت‌های غلط اجتماعی، مردمان را به اسارت خود می‌کشد و مانع آنان از حق می‌شود. همچنین پیروی کورکورانه از بزرگان و پیشوایان زنجیری می‌شود بر دست و پای جامعه و حرکت جامعه را به مقصد نور متوقف می‌کند. خداوند در قرآن کریم در مقام مذمت تن دادن به این‌گونه موانع و تشکستن این حصارها - از قول گروهی از احل جهنم - می‌فرماید:

۱. قرآن، بقره / ۸۳.
۲. قرآن، بقره / ۱۷۰.

پیام‌آوران الهی برای فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل تربیت و سیر دادن مردمان به سوی مقصد آخر بشری، موانع اجتماعی را رفع می‌کردند و مقتضیاتی به صورت ارزش‌های درست اجتماعی و فرهنگ کمال‌طلبی در جامعه حاکم می‌ساختند؛ همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) در اوضاع و احوالی برای تربیت مردمان به پا خاست که آنان بر لبه پرتگاهی از آتش بودند و آنان را رها کند.

هُوَ كَتَبْنَا عَلَی سَمْعَاءَ حَفِیْزَةَ مِنَ النَّارِ فَأَتَقَدَّ كُمْ مِنْهَا ۚ

و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید تا شما را از آن برهانید.

امیرالمؤمنان علی (ع) در تبیین آن اوضاع و احوال و موانع اجتماعی فرموده است:

«رَأَى اللَّهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَدْعُو إِلَى الْإِسْلَامِ وَيُؤْمِنُ عَلَى النَّاسِ بِإِيَّاهِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْفَرِيقِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَ فِی شَرِّ دَارٍ، مَعْشَرٌ مِنْكُمْ جَاهِلَةٌ خُسْفٍ، وَ خِلَافٌ مِنْكُمْ شَرٌّ يَرِى الْكُفْرَ، فَأَكْبَدَ الْإِسْلَامَ، وَ تَشْتَكِرُونَ دِمَاءَكُمْ، وَ تَعْطَلُونَ أَوْ حَامِكُمْ، الْأَفْئَامَ بِكُمْ مَعْصِيَةً، وَ الْأَفْئَامَ بِكُمْ مَعْصِيَةً ۚ»

همانا خداوند محمد (ص) را برانگیخت، تا مردمان را بخمار کند و فرمان خدا را چنان‌که باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خوریده بودید. منیرالکافران سنگستان‌های نامموار، همشیتان کوزه مارهای زهردار، آیتان تیره و ناگوار، خوراکتان گل‌آزاد، خون یکدیگر را ریزان، از خوشبشارند بریده و گیران، بت‌هایتان همه‌جا بر پا و پای تا سرآورده به خطا.

بت‌پرستی و آلودگی به گناه مسخت‌ترین بندهای آدمیان است و پیامبران با دعوت به عبودیت الله و مقابله با طاغوت و بپرستیدن مردم از بت‌ها و گناه‌ها بندهای اسارت را می‌گشودند تا پرواز به سوی ملکوت برای مردمان امکان‌پذیر شود. رسالت تربیتی آنان همین بود:

هُوَ أَنْتُمْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ تَقْبِلُوا اللَّهَ وَ الْخَيْرَ ۚ

۱. قرآن، آل عمران / ۸۴.
۲. نهج البلاغه، جلد ۳۰.
۳. قرآن، بمل / ۳۴.

تصویری از این اوضاع و احوال ارائه می‌کند و می‌فرماید:

«يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا قَدْ اَصْبَحْنَا فِى ذَخْرِ عَثُوْرٍ وَ زَمْنٍ كَثُوْرٍ يَمْدُ فِى الْمَحْصِيْنِ مِسِيْنًا، وَ يُوْكَدُ الْعَالَمِيْنَ فِى عَثُوْرٍ لَا تَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْتُمْ، وَ لَا تَنْسَأَلُ عَمَّا جِئْتُمْ، وَ لَا تَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتّٰى تَعْلُوْا بِنَا»^۱

مردم! ما در روزگاری به سو می‌بریم ستیزنده و ستمکار، و زمانه‌ای سیاستدار، که نیکوکار در آن بدکردار به شمار آید، و جفا پیشه در آن سرکشی افزایشد. از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم، و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم؛ و از بلایی [سخت] تا بر سرمان نیامده نمی‌ترسیم؛

چنین روایتی و این‌گونه جابه‌جایی ارزش‌ها سد راه کمال و شکوفایی حقیقت انسان‌هاست؛ همان‌طور که محیط اجتماعی غفلت‌آور مانع رشد انسان‌هاست. به همین دلیل، پیشوای موحدان، علی (ع) از سکونت در محیط‌های غفلت‌آور و میراننده روح پرهیز می‌دهد، چنان‌که در نامه‌ای به «حارث حُمَدَانِی» می‌فرماید:

«وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِيْنَ، وَ اخْذَرْ مَنَارَ الْعِثْلَةِ وَ الْجَفَاءَ وَ قِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^۲

در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است؛ و پرهیز از جای‌هایی که در آن از یاد خدا غافلند، و آن‌جا که به یکدیگر ستم می‌رانند، و بر طاعت خدا کم‌تر یادوراند.

این همه سفارش و تأکید به سبب نقشی است که جامعه و محیط اجتماعی به صورت مانع یا مقتضی بازی می‌کند و لازم است در امر تربیت مد نظر باشد.

۱. همان، خطبه ۳۲.
۲. همان، نامه ۶۹.

«وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَاتَنَا وَ كِبَرَاءَنَا فَاصْلُوْنَا السَّبِيْلَ»^۱

و گویند: پروردگارا، ما مهترانمان و بزرگانمان را فرمان بردیم تا ما را از راه به در بردند.

و این‌همراه شدن با پیش‌تر مردم به صرف پیش‌تر بودن آنان و نه بر حق بودنشان، از جمله مهم‌ترین موانع اجتماعی در برابر اصلاح جامعه است. حضرت کاظم (ع) در این باره به «هشام بن حکم» چنین آگاهی داده است:

«يَا هِشَامُ لِمَ دَمَّ اللَّهُ الْكَثْرَةَ فَقَالَ: «وَاِنْ نَطَعَ أَكْثَرُ مِنْ نَفِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيْلِ اللَّهِ»^۲

ای هشام! خداوند این‌روی از پیش‌تر مردم را نکهت‌ش کرده و فرموده است: «و اگر پیش‌تر مردم زمین را فرمان بوی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد».

کسی که می‌خواهد در راه حق قدم‌گذاری و طی طریق کند، نباید چیزی جز حق را ملاحظه کند و از نفسی و روان حق بیم به خود راه دهد. از علی (ع) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّمَا النَّاسُ إِلَّا تَشْتَرُوْهُمُ اِنْفِى طَرِيْقِ الْهُدٰى رِبْلَةً اَخْلَه»^۳
مردم! در راه هدایت از شمار روندگان ادک آن بیم نکنید.

اگرچه فشار روانی همراه شدن با پیش‌تر مردم و نیز میل به همراهی و هم‌نگی با آنان پیوسته انسان‌ها را به انحراف می‌کشاند ولی آن‌که می‌خواهد پیوستگی خود را با حق حفظ کند، باید بر این امور چیره‌گردد؛ و نباید ضد ارزش‌های اجتماعی را بپذیرد و همگام دیگران شود.

گاهی نیک بودن، صالح زیستن و عدالت پیشه کردن، زشت شمرده می‌شود و بدبودن، فاسدزیستن و ستم پیشه کردن مطلوب جامعه و مورد تأیید همگان می‌شود! امیرمؤمنان (ع)

۱. قرآن، احزاب / ۶۷.
۲. قرآن، نعام / ۱۱۶.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۵.
۴. نهج البلاغه، کلام ۲۰۱.

هر یکی آبی دهد خوش فو قشاک
چون که آب جمله از حوضی است پاک
هر یکی لوله همان آرد پلید^۱
وز در آن حوض آب شور است و پلید

نقش سیاست و حکومت در صلاح و فساد مردم

با مروری در تاریخ و سیری در تحولات حکومتی مشاهده می‌شود که چگونگی مردمان در زیر سایه حکومتی صالح، به صلاح گرایش یافته‌اند، و چگونگی در زیر سایه حکومتی فاسد، میل به فساد افزون شده است. نقش سیاست‌های حاکم، بر تربیت، نقش آشکار است، به بیان علی (ع) با تغییر قدرت و حکومت، زمانه و همه چیز تغییر می‌یابد:

«إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ»^۲

هرگاه قدرت تغییر کند اوضاع و احوال زمانه تغییر می‌کند.

در حاکمیت ستم، میدان عمل برای نیکان بسته و حرمت‌ها شکسته است؛ بدکاران از هر قیدی رسته و راست‌کرداران به خواری تشنه‌اند، چنان‌که امیرمؤمنان (ع) فرموده است:

«تَهْتَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَ تُسْتَقَلُّ الْأَخْيَارُ»^۳

بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار.

چنان‌چه زمامداران خودسر و حاکمان خیرسرو، رشته‌امور را به دست گیرند، شایدستگان را خوار و بی‌مقداران را فرامی‌کشند و دست به تباهی می‌زنند که در این صورت مولف می‌بلند فواراه کمال آدمیان ایجاد می‌شود. این سنت خوددوران و مستبدان است:

«وَقَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَئِكَةُ إِنَّا نَخْلَعُكُمْ قُرْبَىٰ أَعْتَدُوا لَهَا أَجْرًا أَكْبَرَ الْأَجْرِ وَ كَذَلِكَ يُفْعَلُونَ»^۴

۴. فاعل، همان، حکمت ۲۶۸.

۱. جلال‌الدین محمدبلخی (مورلی)، مشنوی معنوی، به کوشش توفیق - ه. سبحانی، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش. دفتر اول، ابیات ۲۸۲۰-۲۸۲۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. همان، حکمت ۲۶۸.

۴. تکران، نمل / ۳۲.

موانع و مقتضیات سیاسی

سیاست‌های حاکم بر یکی جامعه، شکل حکومت و روابط حاکمیت می‌تواند در تو قفس، تخریب و سقوط انسان‌ها؛ یا بیداری، حرکت و کمال‌جویی آن‌ها نقش عمده داشته باشد. مردم از حکومت و سیاست‌های حاکم می‌پذیرند. در حکمت‌های منسوب به امیرمؤمنان، علی (ع) چنین آمده است:

«لَمَّا كَانَ الْغَدَاؤُ لِي قَالَتْ كَانَتْ عَذَابًا غَلِيظًا، وَ إِنَّا كَانَتْ يَمْلَأُ

مُلْكُكَ»^۱

زمامدار همچون رودخانه پناوری است که رودهایی کوچک از آن جاری می‌شوند، پس اگر آب آن رودخانه پست‌وار، گوارا باشد، آب درون رودهای کوچک گوارا خواهد بود، و اگر شور باشد، آب درون آن‌ها نیز شور خواهد بود.

یعنی مردمان همانند آن رودهای کوچکی که از زمامداران خود متأثر می‌شوند و رنگ می‌گیرند. به‌لای روی، این حقیقت را مورد توجه قرار داده و چنین آورده است:

خوری شامان در رعیت جاسکند
چرخ اخضر خساک را خضر اکند
شه چو حوضی دان چشم چون لوله‌ها
آب از لوله روان در گـسلو لهـا

۱. عزالله بن حنّان، فی الحکمة العظمی، شرح نهج البلاغه، بتحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الأولى، دار احیاء الکتب العربیة، مصر، ۱۳۷۸ ق. ج ۲، ص ۲۷۹.

«الْعَدْلُ تَضْلُحُ الزَّعِيمَةُ»^۱

مردمان به وسیله عدالت اصلاح می شوند.

«عَمِيزَتِ الْبِلَادُ بِعَمَلِ الْعَدْلِ»^۲

هیچ چیز چون عدالت سرزمین‌ها را عمران و آباد نمی کند.

بنابراین عدالت بهترین وسیله است تا بتوان مردمان را از آلودگی‌ها پالود و به راستی و درستی سیر داد. در سخنی بلند از امیرمؤمنان (ع) آمده است:

«جَعَلَ اللَّهُ مُبْهَجَاتَهُ الْعَدْلَ قِيَامَ الْأَنْفَامِ، وَتَنْزِيهَا مِنَ السُّنْطَالِ وَالْأَقْنَامِ، وَتَسْمِيَةً

لِلْإِسْلَامِ»^۳

خدای سبحان عدالت را مایه برپایی مردمان و ستون زندگی ایشان، و سبب پاکی از ستمکاری‌ها و گناهان، و روشنی چشم اسلام قرار داده است.

سیره تربیتی پیامبران بر این بوده است که با زدودن ستم‌ها و برپا کردن عدالت، حجاب‌های تربیت را پس زنند و آدمیان را به صفات و کمالات الهی متصف کنند.

در حکومت ستم انسان‌ها به خواری کشیده می شوند، گناه و معصیت می کنند، و دست به تهاکوری می زنند؛ و در حکومت عدل استعدادها شکوفا می شود، خرده‌ها به کمال می رسد و حکمت و علم فراگیر می شود. شاخصه و نمونه‌اعلای این تربیت، با ظهور حجت حق و خورشید مغرب، امام زمان (عج) تحقق می یابد؛ تا جایی که در آن زمان فرخنده همه مردم علم و حکمت می آموزند و زنان در خانه‌ها با کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت می کنند. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«تُؤْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّى أَنَّ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِيَ فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِثْلَهُ

رَسُولُ اللَّهِ (ص)»^۴

۱. غرر الحكم، ج ۱ ص ۲۹۲.

۲. همان، ج ۲ ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۳۳۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۳۲۰.

۴. محمد بن ابراهیم النعمانی، الغيبة، تحقيق على أكبر النعماني، مكتبة الصدوق، ص ۲۳۹؛ بحار

گفت: پادشاهان چون به سرزمینی درآیند تهاش کنند و عزیزان مردم آن را خوار گردانند. آری پیوسته چنین می کنند.

این حقیقت در سخنان پیشوای موحدان، امیرمؤمنان (ع) مکرر آمده است؛ از جمله فرموده است:

«إِذَا مَلَكَ الْأَزْوَاجُ مَلَكَ الْأَفْاضِلُ»^۱

هرگاه زمام امور به دست سفلگان افتد برتران هلاک شوند.

«إِذَا اسْتَوَى الْأَنْفَامُ اضْطَهَدَ الْكِرَامُ»^۲

هرگاه فرومایگان مصدر امور شوند گرانمایگان دارافتند و مقهور شوند.

«إِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ شَادَ الْكَلَامُ»^۳

هرگاه روزگار تباهی پذیرد فرومایگان سروری یابند.

برترین مقتضی تربیت

هیچ چیز چون عدالت مقتضی تربیت نیست؛ و این حقیقت به صراحت در سخنان پیشوای عدالت خواهان، علی (ع) آمده است:

«الْعَدْلُ حَيَاةٌ»^۴

عدالت حیات است.

۱. جمال الدین محمد خوانساری، شرح غرر الحكم و درر الکلم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر حلال الدین حسینی ارموی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ش ۳، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. عبدالواحد التمیمی الامدی، غرر الحكم و درر الکلم، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۰؛ حسین التریز الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنط المسائل، الطبعة الثانية، مؤسسة أنانیث للاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۱ ص ۳۱۸.

در دولت مهدی (ع) به همه مردم علم و حکمت می آموزند تا آنجا که زنان در خانه ها با کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) قضاوت می کنند.

امام باقر (ع) درباره تحول تربیتی و اكمال عقل ها در آن دوره می فرماید:

«إِذَا قَامَ قَائِدُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْبَنِيَادِ فَجَمَعَ بَيْنَ عَقْلِهِمْ وَ أَكْمَلَ بَيْنَ أَخْلَاقِهِمْ»^۱

چون قائم ما قیام کند، دست خود را روی سر بندگان می گذارد و بدین ترتیب خردهای مردمان را به کمال می رساند و اخلاقتان را کامل می کند.

آن حضرت به تأیید الهی، خردها را نورانی می کند تا مردمان پیروی حواء و موس نکنند و خلقت و خوی ها را الهی می کند تا به نیکی و درستی زندگی کنند.

موانع و مقتضیات اقتصادی

اوضاع اقتصادی و نوع معیشت انسان یکی از اساسی ترین زمینه های تربیت است. نوع زندگی و نحوه برخورداری از امکانات آن و میزان ثروت و تلفی از آن در شکل گیری تربیت انسان و نوع سلوک او نقش عمده دارد. میان نحوه تفکر و نوع زندگی رابطه ای دوسویی برقرار است و هر یک بر دیگری تأثیر می گذارد. انسان، آن گونه تفکر می کند که زندگی می کند و آن گونه می کند که تفکر می کند. انسانی که در اسارت مشکلات مادی اعم از ندانستن یا کم دانستن به سر می برد، چگونه می تواند به سوی کمال پرواز کند؟ آن که در بند گذران زندگی است و جز تلاش معاش همتی ندارد، چگونه فرصت اندیشیدن و پرداختن به اموری فراتر از آن را بیابد؟ انسانی که در اسارت فراوانداری و فزاینده خواهی است، چگونه می تواند در مسیر سعادت حقیقی گام بردارد؟ آن که گرفتار طغیان ثروتمندی است، چگونه ممکن است به اموری ورای اینها توجه یابد؟ اینها همه مانع است و رفتن و سلوک حقیقی را دشوار می سازد.

فقر و غنا

انسان گرسنه، اسیر است و گرفتار مانعی بزرگ که نمی گذارد بسیاری از حقایق را آن سان که باید دریابد.

اگر زنان شکم آمی نباشند سیر حدیث و موعظه در وی نمی کند تأثیر^۱

۱. ملکی الشمرای بهار.

الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

۱. نصب الدین ابوالحسن سعید بن حیث الله الرواسی، الخرائج و البراهین، الطبعة الثانية، مؤسسة النور

نظمیاریات، بیروت، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۸۳۰، ابواب آمده است: ابعاد الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

بای مردمان بر دارند و راه کمال را بگشایند.

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۱

اموال خود را که خداوند وسیله بر پا بودن زندگی شما قرار داده است به کم‌خردان مدهید.

فزون‌خواهی و تکاثر طلبی و کنیز کردن اموال و دارایی‌ها، فرد و جامعه را به سوری تباهی می‌کشاند و خداوند صریحاً ثروت‌اندوزی و گنجینه‌سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان فرمان می‌دهد که اموال خویش را در راه خدا و در طریق بهره‌گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آن‌ها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذابی دردناک باشند.

﴿وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ الدِّهْنَ وَالْفُصَّةَ وَلَا يُفْقَهُنَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُغْنِيهِمْ بِعَذَابِ الْإِيمِ يَوْمَ يَخْمَىٰ عَلَيْنَا فَيَنقُرُ نَفْسًا مِّنْهُمْ فَتُكُونُ بَيْنَ جَنَابِهِمْ وَجُزْءُهُمْ وَظُهُورُهُمْ خَلْدًا مَا كُنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَلَهُ قَوْلًا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^۲

و کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و آن را در راه خدا اتفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده؛ روزی که آن ارز و سیم را در آتش دوزخ بپایند و با آن پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های آنان را داغ نهند [و گویند: این است آن‌چه برای خویشین می‌اندوختید، پس اطمینان آن‌چه می‌اندوختید بچشد].

انبوهی ثروت موجب غفلت و فراموشی حق و تباهی قلب می‌شود و این امر مانعی سخت در تربیت است.

﴿إِنَّهَا كَمِ التَّكَاثُرِ﴾^۳

تکاثر شما را به خود مشغول کرد.

۱. قرآن، نساء / ۵.
۲. قرآن، توبه / ۳۵-۳۲.
۳. قرآن، تکاثر / ۱.

نقطه مقابل این؛ آن‌که خود را به سبب فراوانداری خویش بی‌نیاز می‌پند، خود را در معرض بی‌گنجی، آفت علم و حکمت قرار می‌دهد و به ندای فطرت خویش پشت می‌کند و میل به فزون‌خواهی تباهش می‌سازد.

آفت علم و حکمت است شکم	هر که را خورد بیش دانش کم
ای عزیز این همه ذیلی چیست	وی سبک روح این قلبی چیست
نظر از کام و از گسل بگسل	هر چه آن نیست حق از او بگسل
تا تو در بسند آرزو باشی	ز سر بار خسان دو تو باشی

بنابراین؛ دو مانع اصلی برای تربیت انسان‌ها و سیر جوامع به سوی سعادت وجود فقر و فناء فقر و لذت‌آوردن و اسیرکننده و غنای افزون بر کفاف و سیری‌ناپذیری، علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

«قطعا مهم‌ترین چیزی که جامعه انسانی را بر اساس خود قوام می‌بخشد و پایدار می‌سازد امور اقتصادی جامعه است که خداوند آن را مایه قوام و برپایی اجتماع قرار داده است و اگر گناهان و جرایم و جنایات و تعدیات و مظالم مورد بررسی و آمارگیری قرار گیرد، در تحلیل نهایی به این نتیجه می‌رسیم که علت بروز تمام آن‌ها یا فقر مفرطی است که انسان را به اخلاص اموال مردم از راه سرقه و راهزنی و آدم‌کشی و گران‌فروشی و کم‌فروشی و غصب و سایر تعدیات مالی وادار می‌کند؛ و یا ثروت بی‌حساب است که انسان را به اتراف و اسراف در خوراک و نوشاک و پوشاک و ازدواج و تهیه سکنی و بی‌بند و باری در شهوات و تنگ‌حرمات‌ها، و گسترش تعدی و تجاوز به مال و ناموس و جان مردم وامی‌دارد»^۲

خدای رحمان اموال و دارایی‌ها را وسیله‌ای برای برپایی امور آدمیان و بستری مناسب برای حرکت متعال و رشد آنان قرار داده است، نه آن‌که اموال و دارایی‌ها وسیله‌ای باشد برای گنجینه‌سازی و فساداندگیزی و تباهگری. اموال و دارایی‌های اجتماعی باید در دست کسانی باشد که با تدبیر صحیح آن را در جهت اصلاح امور به کار گیرند و بدان وسیله موانع تربیت را از پیش

۱. (ابوالمجد مجتهد بن آدم سنایی)، مثنوی‌های حکیم سنایی، به تشریف محمدتقی مدرّس

رفه‌ری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ ش. ص ۱۳۱.

۲. تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۴۸.

آری، حرآینه آدمی سرکشی می‌کند و از حد می‌گذرد، از آن رو که خود را بی‌نیاز و توانگر بیند.

این احساس، بی‌نیازی، راه تربیت فطری را بر آدمی می‌بندد و او را به سوری حلاکت سوق می‌دهد. در سخنان امیرمؤمنان (ع) آمده است:

«تَزُولُ أَمْوَالُ تَزُولِي وَ تُطْفِئُ وَ تُقْضِي»^۱

بسیاری مال انسان را به سقوط می‌کشانند و سرکشی می‌آورد و نابود می‌سازد.

آدمی برای تربیت و اصلاح، بیش از آنکه به گردآوری مال و ثروت نیازمند باشد به ادب و عمل صالح نیازمند است؛ چنانکه علی (ع) فرموده است:

«إِنَّمَا إِلَهِي الْإِسْتِصَابُ صَالِحُ الْأَعْمَالِ أَخْرِجْ مِنْكُمْ إِلَهِي مَكَاسِبَ الْأَمْوَالِ»^۲

به درستی که شما به کسب اعمال صالح نیازمند ترید تا به کسب اموال.

«إِنَّمَا إِلَهِي الْإِسْتِصَابُ الْأَدَبُ أَخْرِجْ مِنْكُمْ إِلَهِي الْإِسْتِصَابُ الْإِدْبَ وَ الْقِيَمَةَ»^۳

به درستی که شما به کسب ادب نیازمند ترید تا کسب طلا و نقره.

همان‌گونه که ابوهی مال و دارایی، و فرزندی و فزون‌خواهی، فرد و جامعه را از سیر کمالی باز می‌دارد، فقر مغرط و ناداری، و پیرسته‌گشتار دغدغه معاش بودن و اسارت در چنگال تنگدستی نیز مانعی برای حرکت کمالی است. فقر مغرط انسان را مغرط و منکسر می‌سازد، ایمان و یقین را متزلزل می‌کند و کمالات اخلاقی را رو به تباهی می‌برد. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^۴

۱. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. غرر الحکم، ج ۱، صفح ۲۶۲-۲۶۳.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰۷، النضال، ج ۱، ص ۱۱۲، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه

در این باره از امیرمؤمنان (ع) چنین روایت شده است:

«كَثْرَةُ أَمْوَالٍ يُغْنِيهِ الْقُلُوبُ وَ يَشْبِيهِ الدُّنْيُ»^۱

فراوانی مال قلب‌ها را تباه می‌کند و گناهان را به فراوانی می‌سپارد.

همچنین از آن حضرت وارد شده است:

«اعْلَمُوا أَنَّ كَثْرَةَ أَمْوَالٍ مَغْنَمَةٌ لِلدِّينِ، مَغْنَمَةٌ لِلْقُلُوبِ»^۲

بدانید که فراوانی مال، تباه‌کننده دین و سخت‌کننده دل‌هاست.

ابوهی مال، ذهن و فکر آدمی را بر می‌سازد و او را از اندیشه حقیقی و سیر کمالی باز می‌دارد. از علی (ع) چنین نقل شده است:

«أَمْوَالٌ يُغْنِيهِ أَمْوَالٌ وَ يُؤْتِيهِ الْأَمْوَالُ»^۳

!ابوهی مال عاقبت فرد را تباه می‌کند و آرزوها را افزون می‌سازد.

فرزندی و فزون‌خواهی آدمی را اسیر خود می‌سازد و این گونه است که مبدأ و معاد فراموش می‌شود و دنیا، آغاز و انجام فرد می‌گردد و درستی‌مال تباهاش می‌کند. امیرمؤمنان (ع) فرموده است:

«حُبُّ أَمْوَالٍ يُوجِبُ الدِّينَ وَ يُغْنِيهِ الْيَقِينُ»^۴

دوستی مال دین را سست می‌کند و یقین را تباه می‌سازد.

آدمی چون خود را بی‌نیاز بیند، حق را فراموش می‌کند و سر به طغیان برمی‌دارد.

«كَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْلُقَ أَنْ رَأَاهُ الشَّقِيُّ»^۵

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. تحف العقول، ص ۱۳۷.

۳. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۴.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۹۶.

۵. قرآن، علق / ۶-۷.

فرزندانم، هر کس دچار فقر شود، به چهار خصلت گرفتار می‌شود: ضعف در یقین، نقصان در عقل، سستی در دین و کم‌حیایی در چهره؛ پس به خدا پناه می‌برم از فقر.

آن حضرت، فرزندش «محمد حنفیه» را نیز از فقر برحذر می‌دارد و پیامدهای تباهاگر آن را به او گوشزد می‌کند تا همگان بدانند که برای حرکت به مقصد کمال باید این مانع را رفع کرد.

«يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مُنْقَضَةٌ لِلدِّينِ، مُدْمَنَةٌ لِلْعَقْلِ، دَائِعَةٌ لِلْمَقْتِ»^۱

فرزندانم، از فقر بر تو می‌ترسم؛ از آن به خدا پناه ببر! زیرا فقر دین انسان را ناقص و عقل و اندیشه او را مشوش سازد، و کینه و دشمنی پدید آرد.

فقر مفرط، مردمان را - جز آنان که راسخ در اصول شده‌اند - به شدت تهدید می‌کند، زیرا آدمی را به غفلت و فراموشی از خالق و ذلت و خواری در برابر مخلوق می‌کشاند؛ و این مانعی سهمگین در برابر تربیت آدمیان است، در سخنان نورانی علی (ع) آمده است:

«الْفَقْرُ ذَلَّةٌ»^۲

کمبود داشتن خواری است.

«الْفَقْرُ يَنْشِي»^۳

فقر فراموشی او غفلت می‌آورد.

بسیاری از تباهی‌ها ریشه در فقر مفرط دارد و برای سامان دادن زندگی بشر به مقصد بندگی و اتّصاف به صفات الهی باید آن را زدود. از حضرت رضا (ع) روایت شده است که فرمود:

«الْمُسْكِنَةُ مِفْتَاحُ الْبُورِسِ»^۴

۱۳۸۲ ق.، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ بحار الانوار ج ۷۲، صص ۲۷-۲۸.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.
۲. بحار الانوار ج ۷۸، ص ۱۲.
۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۲.
۴. بحار الانوار ج ۷۸، ص ۳۵۳.

نزدیک است کار فقر به کفر بکشد.

از امیر مؤمنان، علی (ع) نیز وارد شده است:

«الْفَقْرُ طَرِيقٌ مِنَ الْكُفْرِ»^۱

فقر نوعی از کفر است.

فقر و ناداری مفرط آدمی را به خود مشغول می‌سازد و درگیر امور ابتدایی می‌کند و از پرداختن به امور ستیغی باز می‌دارد. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخَبْرِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخَبْرُ مَا صَافَيْنَا وَلَا صَدَقْنَا وَلَا أَدْرَيْنَا فَوَافِقُ رَيْبِنَا»^۲

خدا یا به نان ما برکت عنایت فرما و میان ما و نان جدایی مینکن، زیرا اگر نان نباشد، نه نمایم و نه روز دهاریم و نه واجبات الهی را ادا کنیم.

شایع و پیامدهای فزونی در گرداب فقر چنان خطراتی است که امیر مؤمنان (ع) در وصیتی به فرزندش حسن (ع) می‌فرماید:

«يَا بُنَيَّ، مَنْ بُلِيَ بِالْفَقْرِ فَقَدْ بُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: بِالصَّنْفِ فِي تَقِيَّتِهِ، وَالتَّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ، وَالرِّقَّةِ فِي دِينِهِ، وَفَلَّةِ الْخِيَاءِ فِي وَجْهِهِ، فَمَنْ دُيُّ بِالْفَقْرِ، فَقَدْ دُيُّ بِالْفَقْرِ»^۳

القوی (المدوق)، الامالی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق.، ص ۲۴۳؛ ابونعمان احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصلیاء، دار الفکر، بیروت، ج ۳، صص ۵۳، ۱۰۹، ۸، ۵۳؛ ابوعبدالله محمد بن سلامة القضاعی، مسند الشهاب، بتحقیق عبدالحمید السلفی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۷ ق.، ج ۱، ص ۳۴۳؛ ابوحامد محمد بن محمد الغزالی، احیاء علوم الدین، مشتمع باشراف عبدالعزیز عزالدین الشیراز، دار القلم، بیروت، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱. بحار الانوار ج ۷۸، ص ۱۲.
۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۳، ج ۶، ص ۲۸۷؛ محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بتصحیح و تدقیق عبدالرحیم الیربانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق.، ص ۱۲.
۳. محمد بن محمد الشیرازی، جامع الاخبار، بتحقیق حسن المصطفوی، مرکز نشر کتاب، طهران.

آسایش و آرامش حقیقی که بستر مناسب رشد و کمال است، در سایه غشای مشروع (غشای کفافی) حاصل می‌شود، چنان‌که علی (ع) فرموده است:

«مَنْ اَقْتَصَرَ عَلَى بُلَاقَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ اَتَمَّ اَتَمَّ الرِّجَاءِ وَ تَبَرَّأَ خَفِضَ الدُّعَاءِ»^۱

هر که به مقدار نیاز اکتفا کند، آسایش و راحتی خود را فراهم آورد و گشایش و آرامش را به دست آورد.

در چنین زمینه‌ای است که پاکی به دست می‌آید و راه تعالی گشوده می‌شود. پیشوای موحدان، علی (ع) فرموده است:

«مَنْ اَتَمَّ بِالْكَفَافِ اَدَّاهُ إِلَى الْغَفَافِ»^۲

هر که به کفاف قناعت کند، او را به پاکی کشاند.

خدای متعال مردمان را به زندگی پاک و معیشت حلال و عدم پیروی از شیطان فراخوانده است تا راه رشد بر آنان گشوده شود.

وَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُم

عَدُوٌّ مُبِینٌ»^۳

ای مردم، از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از پی‌گام‌های شیطان مروید که او شما را دشمنی است آشکار.

زندگی پاک و سالم همان راه «قصده و میانه» بر اساس «کفاف» است.

«كُلُوا وَ شَرِبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۴

بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد.

۱. همان، حکمت ۳۷۱.

۲. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۵۷.

۳. قرآن، بقره / ۱۶۸.

۴. قرآن، اعراف / ۳۱.

تجیدستی و بی‌توایی کلید بی‌چاگی و تیره‌روزی است.

پیشوایان حق و عدل، فقر را در کنار کفر می‌دیدند و از آن به خدا پناه می‌بردند. در دعایی که «معمویه بن عمار» از امام صادق (ع) روایت کرده است چنین می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْقُفْرِ»^۱

خدایا از کفر و فقر به تو پناه می‌برم.

بیتربین مقتضی اقتصادی تربیت

بدین ترتیب، هیچ ندانستن و کمبود دانستن (مسکنت و فقر) از یک سو و توان دانستن و افزون بر غشای مشروع نگاه دانستن (غشای حکاوری و غشای وافی) از دیگر سو، مولف بزرگ بر سر راه تربیت گمائی آدمیان است و در این میان، غشای مشروع (غشای کفافی) مقتضی تربیت است.^۲ «کفاف» و «قناعت» و «قصده» بهترین مقتضی برای تربیت آدمی و بهترین زمینه اقتصادی برای دستیابی به زندگی سعادت‌آمیز (حیات طیبه) است. از امیرمؤمنان (ع) درباره تفسیر این آیه سؤال شد که خداوند فرموده است:

«وَلَا تُخِشُّهُ خِيَاةٌ طَيِّبَةٌ»^۳

هر آینه او را به زندگی پاک و خوشی زنده داریم.

علی (ع) فرمود:

«حَيِّ الْقَنَاعَةُ»^۴

زندگی پاک و خوش قناعت است.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۰۲؛ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الاحکام، حقه و علق علیه.

البیضا حسن العمیری الغریبان، دار الکتاب الاسلامیة، طهران، ۱۳۹۰، ق، ج ۵، ص ۱۰۲.

۲. ر. ک: محمد رضا حکیمی، نگارشی درباره الحیاة، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.

۳. صحت ۳۸-۳۱.

۴. قرآن، نعل / ۹۷.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۹.

بنابراین «غناي کفافي» و «میان‌روی در امور اقتصادی» مقتضی مناسب برای تربیت فرد و جامعه است و مال و ثروت مشروع و محدود می‌تواند در این جهت بهترین یاری‌کننده باشد.

مال را که بر حق باشی خصول نغم مأل صالح خواندش رسول^۱

این همان چیزی است که پیشوایان معصوم (ع) مردمان را بدان خوانده‌اند، چنان‌که علی (ع) فرموده است:

«عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»^۲

بر شما باد به میان‌روی در فقر و غنا.

در تأیید همین معنا از علی (ع) وارد شده است:

«كُلُّ مَا آذَى عَلَى الْإِقْصَادِ إِسْرَافٌ»^۱

هر چه افزون بر میانه روی باشد، اسراف است.

«مَا تَوَقَّى الْكَفَافُ إِسْرَافًا»^۲

آن چه پیش از اندازه مورد نیاز است، اسراف است.

رسول خدا (ص) سه چیز را سبب نجات معنوی کرده است که یکی از آن سه چیز میان‌روی در امور اقتصادی است:

«الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»^۳

میان‌روی در فقر و غنا.

آن حضرت در دعاهای خود از خداوند درخواست اعتدال و میان‌روی در فقر و غنا می‌کرد و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ... الْقَصْدَ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»^۴

خدا از تو میان‌روی در فقر و غنا را خواستارم.

امام سجاد (ع)، آموزگار نیکو زیستن، نیز در دعایی می‌فرماید:

«وَتَعَوَّذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ وَ مِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ»^۵

پناه می‌برم به تو از دست آوردن به اسراف، و از نایافتن رزق کفاف.

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۲۵۹.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۱.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۷.

۵. صحیفه سجاده، ترجمه صدر بلاغی، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۵۵ ش، دعای ۸، ص ۱۲۴.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۳.

شناخت انسان

اهمیت و جایگاه شناخت انسان

شناخت انسان مهم ترین امر در تربیت است؛ این که حقیقت انسان چیست، و این موجود از چه استعداد و ظرفیت و جودی برخوردار است، ملکی است یا مالک تری، در جهت گیری تربیت، نحوه رفتار با انسان و سیر انسان به سوی مقصد تربیت نفسی تعیین کننده دارد. با توجه به همین جایگاه است که در سخنان پیشوایان معصوم (ع) بر شناخت انسان و معرفت نفس تأکیدی بسیار شده است تا جایی که هیچ شناختی با آن قابل مقایسه نیست. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«أَمْزُفَةُ كَمُزُفَةِ فَيْفِكَ بِفَيْفِكَ»^۱

هیچ شناختی چون شناخت خویش خورده نیست.

این شناخت، برترین معرفت ها و حکمت ها است، چنان که در سخنان امیرمؤمنان علی (ع) آمده است:

«أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ، مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسِهِ»^۲

برترین معرفت، شناخت آدمی است خویش خود را.

۱. نصف العقول، ج ۸، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶۵.

۲. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۸۶.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَالْيَقِينُ وَلَا تَقْتُلُوا السَّيْلَ فَنَفُّوقَ بَعْضُ عَنِ سَبِيلِهِ﴾^۱

و این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید و به راه‌های دیگر مروید که شما را از راه او جدا می‌کند.

پس، از فرمان خدای متعال به مؤمنان در ملازمت نفس خود، مشخص می‌شود که نفس مؤمن همان راهی است که باید آن را سلوک کند؛ بنابراین نفس مؤمن طریق و مسیری است که او را به سوی پروردگارش سیر می‌دهد و این همان راه هدایت او و راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

آیه مورد بحث حقیقی را به روشنی بیان کرده است که آیات زیر به اجمال بدان پرداخته است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَسْتُ لَكُمْ نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُو اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا (روز رستاخیز) چه پیش فرستاده است. و از خدا پروا داشته باشید که خدا بدانچه می‌کنید آگاه است. و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان را فراموششان ساخت، اینان همان فاسقانند، دوزخیان و بهشتیان برابری نیستند؛ بهشتیان همان رستگارانند.

این آیات فرمان می‌دهد نفس را زیر نظر گیرند و اعمال صالح آن را که زاد و توشه فردای قیامت اوست - و بهترین زاد و توشه تقواست - تحت مراقبت قرار دهند، زیرا برای نفس امروز و فردایی است، و نفس هر لحظه در صیورت و طی مسیر است، و غایت مسیرش خدای سبحان است که حسن ثواب یعنی بهشت، نزد اوست. بنابراین، بر انسان است که این مسیر را ادامه دهد و همواره به یاد خدا باشد و لحظه‌ای او را فراموش نکند، زیرا خدای سبحان غایت و هدف است و

۱. قرآن، انعام / ۱۵۳.

۲. قرآن، حشر / ۱۸-۲۰.

«أَفْضَلُ الْجَنَّةِ، مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ»^۱

برترین حکمت، شناخت آدمی است خوشتر خود را.

و الا این معرفت تا بدانجاست که از پیشوای موحدان علی (ع) چنین وارد شده است:

«غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَفْرُقَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ»^۲

هدف نهایی معرفت، آن است که آدمی خود را بشناسد.

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ»^۳

هر که خود را بشناسد، به نتیجه و غایت هر شناخت و دانشی دست یافته است.

غایت تربیت، معرفت الله است و انصاف به صفات حسنای الهی؛ و این راه از خود انسان می‌گذرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾^۴

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما یاد نفس‌هایتان.

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«از عبارت "عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ" که مؤمنان را به پرداختن به نفس خود فرمان داده است، به خوبی دریافت می‌شود که "نفس مؤمن" همان راهی است که به سلوک آن و ملتزم بودن بدان فرمان داده شده است، زیرا وقتی گفته می‌شود زنجار راه را گم مکن، معنایش التزام به خود راه است نه جدا نشدن از راه‌روان؛ بنابراین در این جا هم که می‌فرماید: "زنجار نفس‌هایتان را از دست ندهید"، معلوم می‌شود که نفس‌ها همان راهند نه راه‌رو؛ چنان‌که نظیر این معنا در آیه زیر به چشم می‌خورد:

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴. قرآن، مائده / ۱۰۵.

آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید، آنگاه به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد، و او به هر چیزی داناست.

این آیات و آیات بعد، به بیان حقیقت انسان و آنچه خدای متعال در نهاد او به ودیعه سپرده است، می‌پردازد؛ ذخائر کمال و وسعت دایره وجود انسان و آن منازلی که این موجود در مسیر وجود خود طی می‌کند یعنی مرگ، حیات، سپس مرگ، آنگاه حیات و سپس بازگشت به خدای سبحان و این‌که بازگشت به پروردگار، آخرین منزل در سیر آدمی است. در خلال این بیان، پادشاه و پادشاه می‌شود و می‌فرماید: انسان موه‌ای بی‌جان بود، خداوند او را زنده کرد، همچنان او را می‌میراند و زنده می‌کند تا در آخر به سوی خود برگردد؛ و آنچه را در زمین است برای او آفریده و آسمان‌ها را نیز برایش مسخر کرده و او را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده و فرشتگان خود را و ادا به سجده بر او کرده است.^۱

در این آیات، مخاطب «انسان» است، نه شخصی خاص، بنابراین بحث مریوط به «نوع» انسان است و این‌که این موجود از چنان جایگاهی ویژه در هستی برخوردار است که همه چیز برای او است. و چگونگی کلام در مقام امتنان است، از آن برمی‌آید که پرداختن به آسمان نیز برای انسان بوده است و اگر آن را هفت آسمان قرار داده است نیز به خاطر این موجود در دانه بوده است.^۲

پس از دو آیه یاد شده که مقدماتی را برای ورود به اصل بحث درباره حقیقت انسان مطرح کرده، آیات مربوط به خلافت الهی انسان و برتری و امتیاز و شرافت نوع انسان بر فرشتگان از باب داشتن «علم به اسماء» آغاز می‌شود.

هو اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا انما نجعلك فيها
و نبيك الذياء و نحن نضحك و نقول انما نجعلك فيها

۱. تفسیر السمرقانی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. قرآن، بقره / ۳۰.

فراموش کردن غایت و هدف سبب از یاد بردن راه است. «فَنُفِخَ فِيهِ رُوحٌ مِنِّي فَأَنفُسُهُ»؛ «خو که پروردگارش را فراموش کند، خود را فراموش کرده است؛ و در نتیجه برای روز واپسین خود زاد و توشه‌ای که مایه زندگی اش باشد، نیندوخته است، و این همان هلاکت است. رسول خدا (ص) نیز در حدیثی که شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند، فرموده است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱

خو که خود را بشناسد، پروردگار خود را شناخته است.

این معنا، حقیقتی است که تدبیر زیاد و اندیشه صحیح آن را تأیید می‌کند.^۲

حقیقت انسان

انسان در چنان حقیقتی برخوردار است که معرفت به او، معرفت به حق است. در قرآن کریم در سوره نازعیه سوره ۱۱۱، حقیقت ربوبیت، در بحث خداوند انسان که حقیقت برتر است، در این باره است. آدمی، موجودی متعزل و متغیر و دارای صیورتی شکست است.

لَوْ كُنْتَ تَكَفُّرًا لَّكَ اللَّهُ وَ كُنْتُمْ أَقْرَبًا فَأَعْرَضْتُمْ عَنْ رُوحِ اللَّهِ ثُمَّ يَخْتَلِكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

و كُنْ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^۳

چگونه خدا را می‌کند؟ با آن‌که موجوداتی نبودید و شما را زنده کرد؛ باز شما را می‌میراند و باز زنده می‌کند و آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوید. اوست کسی که

۱. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة المستعوبة الی الامام العساق (ع)، مؤسسة الاعلی

للمطهرات، بیروت، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۱۳ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲ و از علی (ع) احمد بن محمد بن

حجر البیت. الصواعق المعرقة فی الرد علی أهل البیع و الزندقة، تخریج: ف. تهامی، عبد الوهاب بن عبد الحقیق، الطبعة الثالثة، مكتبة الناجية، ۱۳۸۵ ق، ص ۱۲۹ سلیمان التندوری الحنفی، بیایع الموقوفة.

۲. تفسیر السمرقانی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۳. تفسیر السمرقانی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴. قرآن، بقره / ۲۸-۲۹.

زیرا مقام خلافت همان‌طور که نام آن گویاست، تمام نمی‌شود مگر این که خلیفه در تمام شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه است، نمایانگر مستخلف باشد؛ و خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مستأ به اسمای حسنا و متصف به صفات علیا، از صفات جمال و جلال است، و در ذاتش منزّه از هر نقصی؛ و در فعلش مقدّس از هر شرّ و فساد است، و خلیفه زمینی با آن آثاری که زندگی زمینی دارد، لایق مقام خلافت نیست، و با هستی آمیخته با آن همه نقص و عیبش، نمی‌تواند آینه هستی منزّه از هر عیب و نقص و وجود مقدّس از هر عدم گردد.

سخن فرشتگان این بود که گماشتن خلیفه تنها بدین منظور است که آن خلیفه و جانشین با تسبیح و تحمید و تقدیس زبانی و وجودی، نمایانگر خدای متعال باشد، و زندگی زمینی اجازه چنین نمایشی به او نمی‌دهد، بلکه برعکس او را به سوی تباهی و بدی می‌گمساند. از سوی دیگر سخن آنان چنین بود که وقتی غرض از گماشتن خلیفه در زمین، تسبیح و تقدیس به معنای نمایش صفات خدایی تو باشد، این مقصد با تسبیح و تحمید و تقدیس از جانب خود ما حاصل است، پس ما آن خلیفه‌ایم که می‌خواهی، ما را خلیفه خودت بگمار، خلیفه گماشتن این موجود زمینی چه فایده‌ای دارد؟

خدای سبحان در پاسخ فرشتگان و رد پیشنهاد آنان، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را از جانب انسان - خلیفه زمینی - نفی نکرد، بلکه به طور ضمنی آن را تأیید نیز کرد، زیرا نفور بود که این موجود در زمین خونریزی نخواهد کرد و فساد نخواهد انگیزخت. همچنین ادعای فرشتگان را مبنی بر تسبیح و تقدیس خود، انکار نکرد، بلکه آنان را بر ادعایشان تقریر و تصدیق کرد. در عوض، مطلبی دیگر عنوان کرد، و آن این که در این میان امری هست که فرشتگان قادر بر حمل آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و حمل آن است.

آری، انسان از چنان مرتبه وجودی برخوردار است که می‌تواند آن امر الهی را حمل نماید و کمالانی از خدای سبحان را به نمایش گذارد و اسواری را تحمل کند که در وسع و طاقت فرشتگان نیست. این حقیقت آن قدر ارزنده و بزرگ است که مسأله فساد و خونریزی را جبران می‌کند.^۱

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۶.

و چون پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن تباهی کند و خون‌ها بریزد؟ و حال آن‌که ما با ستایش، تو را تنزیه می‌کنیم، و به تقدیس می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خدای سبحان در این جا از موجودی خبر می‌دهد که خلیفه اوست. «خلیفه» به معنای جانشین است و جانشین هر کس باید عین مستخلف باشد تا عنوان خلیفه بر او صدق کند، چنان‌که حکیم مثاله سند حیدر املی می‌نویسد: «لَأَنَّ الْخَلِيفَةَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَيْنَ الْمُسْتَخْلَفِ لِئَتِمَّ كُنْ مِسَّ الْخِلَافَةِ»^۱

«خلیفه» باید متصف به صفات و کمالات مستخلف باشد و آثار و تجلیات مستخلف را در خود ظاهر سازد؛ باید آینه تمام نمای مستخلف باشد، باید بتوان کمالات و آثار علم و قدرت و مستخلف را در او مشاهده کرد، و خداوند اعلام می‌کند که می‌خواهد چنین موجودی در زمین بگمارد؛ موجودی که خلیفه اوست، جلوه تمام عیار اوست، آینه اوست.

به دنبال اعلام این مطلب که انسان خلیفه خدا در زمین است، فرشتگان پرسشی را مطرح کردند: دال بر این که این موجود تباهگر و خونریز است، آنان بر اساس زمینی بودن این موجود آن استنتاج را کردند، زیرا موجود زمینی به خاطر آن‌که مادی است، باید مرکب از قوای غضبی و شهوی باشد، و چون زمین دار تراحم و محدود الیهات است و در آن تراحم‌های بسیار روی می‌دهد، مرکبانش در معرض انحلال و انتظام‌هایش و اصلا حاشش در معرض فساد و بطلان واقع می‌شود. و ناگزیر زندگی پر آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی‌شود و بقا در آن به حد کمال نمی‌رسد، جز با زندگی دسته‌جمعی؛ و معلوم است که این نحوه از زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می‌شود.

در نظر فرشتگان مقام خلافت و مرتبه مادی انسان مزاحم یکدیگر جلوه کرد. آنان به مرتبه‌ای از مراتب انسان که مرتبه حیوانیت اوست اشاره کردند و آن را با مرتبه خلافت ناسازگار یافتند،

۱. السید حیدر ال‌انسی، نقض النصوص فی شرح فصوص الحکم (المقدمات)، با تصحیحات و مقدّمه

و تفسیرها: خاتونی تهرانی و عثمانی بجلی، فهرست ایرانشناسی استیو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۵۳ ش.

طبع ۱۲۹۰-۱۲۹۱

انسان واحد حقیقی است که برای رسیدن به آن آفریده شده و به سبب آن شایسته مقام خلیفه اللّٰهی گردیده است. اما این شأن حقیقی چگونگی شأنی است و به چه سبب این موجود سیستم فاعله مدعی خدای معال در زمین است؟ خدای سبحان برای روشن کردن این امر در ادامه آیات یاد شده فرمود:

هُوَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالَ لَا مَعْلَمَتَا إِنَّكَ أَنْتَ الْغَلِيْبُ الْحَكِيْمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۱﴾

و خداوند آدم را همه اسمها را به آدم تعلیم کرد، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید، مواز این اسمها خبر دهید. گفتند: نمی‌توانیم، ما را علمی نیست مگر آن‌چند به ما تعلیم کردی که تو می‌دانی و حکیم، فرمود: ای آدم، ایشان را از اسمای آنان خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسمایشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و آن‌چند را آشکار می‌کنید، و آن‌چند را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟

این آیات، زیباترین و جامع‌ترین و کامل‌ترین توصیف درباره حقیقت انسان است. همه فضایل و شایستگی‌ها و برتری‌های انسان در «علم به همه اسمهاست» زیرا خداوند در پاسخ فرشتگان و در بیان این مسئله که چرا این موجود را خلیفه خویش می‌گمارد، فرمود: هُوَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴿۳۱﴾. پس این بیان، تعلیل سخن قبل است که: هُوَ أَنْبِئْ جَاعِلُ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً ﴿۳۰﴾.

بنابراین، پاسخ این پرسش که چرا انسان (روح انسان) خلیفه خداست و چرا فرشتگان با همه مقام تقدیس و تسبیحی که دارند، به این مرتبت دست نیافتند - حال آنکه به گمان ایشان مقام خلافت، مقام تسبیح و تقدیس بود و آنان شایستگی آن را داشتند - این است که انسان واجد علم به همه اسمها است و سایر موجودات چنین استعداد و ظرفیتی را ندارند.

و آیه «اسماء» در عبارت هُوَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴿۳۱﴾ از نظر ادبیات اسم جمع است که «الف و تاء» بر سرین اضافه شده است و چنین جمعی به تصریح اهل ادب، الفاده محصور می‌کند. علاوه

بر آن، این مطلب با کلمه «كُلِّهَا» مؤکد شده است. در نتیجه، مواد از آن، تمام اسم‌هایی خواهد بود که ممکن است نام یک جسم واقع بشوند، زیرا در کلام نه قیدی آمده و نه عیدی تا عنوان شود که مواد آن اسمای معهود و مقتید است.^۱

پرسشی که درباره «علم به اسماء» مطرح است این است که آیا این علم از سنخ همان علوم مصطلحی است که ما داریم؟ آیا دانستن اسامی موجودات است؟ این‌که اسم این شیء چیست و اسم آن چیست؟ این چه مرتبی است؟ آیا دانستن چند اسم و مفرد مادی چند در حافظه داشتن، شایستگی و برتری و فعالیت می‌آورد؟ انسان که موجوداتی گرفتار چو فرشتگان نمی‌تواند بدان دست یابد و آن را بداند؟

بی‌گمان «علم به اسماء» غیر آن نحوه علمی است که ما به اسم‌های موجودات داریم؛ زیرا اگر از سنخ «علم» ما بود، می‌بایست پس از آنکه آدم فرشتگان را از آن «اسماء» خبر داد، آنان نیز مانند آدم دانای به آن «اسماء» می‌شدند و در داشتن آن «علم» چون او و مساوی یا او می‌گشتند. پسین ترتیب دیگر نباید آدم انحرافی پیش تر داشته باشد و خداوند تو را آن چنان گرامی بدارد، به سبب این‌که «اسماء» را به آدم آموخته و به آنان پیامی داده است، زیرا اگر به ایشان نیز می‌آموخته، آنان هم چون آدم یا برتر از او می‌شدند. همچنین اگر «علم» مورد بحث از سنخ «علم» ما بود، نمی‌بایست فرشتگان به صرف این‌که آدم «علم به اسماء» دارد، قانع می‌شدند و استدلالشان باطل می‌گردید. این چه استدلالی در ابطال حیثیت فرشتگان است که خداوند به یک انسان مثلاً علم لغت پیامورزد و آنگاه وی را به رخ فرشتگان گرامی خود بکشد و به وجود او مباحث کند و او را بر فرشتگان برتری دهد که در چنان مرتبتی قرار دارند که خداوند دربارشان فرموده است: هَلَّا يُشِيرُ بِهِ بِالْأَقْلُوْلِ وَ هُمْ بِالْأَقْلُوْلِ يُمْسِكُونَ ﴿۳۲﴾. یعنی به گفتار بر او پیشی بگیرند و آنان به فرمان او کار می‌کنند. آنگاه به این گونه موجودات بفروماید که این انسان، خلیفه من و قابل کرامت من است و شما نیستید؛ بعد هم اضافه کند که اگر قبول ندارید، و اگر راست می‌گویید که شایسته مقام خلافتید، یا اگر دروغ است این مقام را دارید، مواز لغت‌ها و واژه‌های که بعدها آدمیان برای خود وضع می‌کنند، تا بدان وسیله یکدیگر را از منویات خود آگاه سازند، خبر دهید؛ یا توجه به آنکه، اصلاً کمال و شرافت علم بدان است که از راه لغت خبر شنوندای به مقصد درونی و

۱. تفسیر النبی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲. قرآن، النبی، / ۳۷.

قلبی گویانده پی ببرد و فرشتگان بدون احتیاج به لغت و تکلم، بدون هیچ واسطه‌ای اسرار قلبی هر کس را می‌دانند، پس فرشتگان کمالی فوق‌کمال تکلم دارند.

در سبجه معلوم می‌شود آن‌چه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خداوند به وی آموخت، غیر آن علمی بود که فرشتگان به واسطه آدم خبر یافتند. علمی که برای آدم حاصل شد، حقیقت علم به اسماء بود که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای فرشتگان ممکن نبود. و آدم به سبب همین علم به اسماء شایسته مقام خلافت الهی شد، نه به سبب خیر دادن از آن، و گرنه پس از خبر دادش، فرشتگان نیز مانند او با خبر می‌شدند و دیگر جا نداشت که بازهم بگویند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا».

پس، از آن‌چه گذشت روشن می‌شود که علم به اسماء آن مستیبات باید به گونه‌ای بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آن‌ها کشف کند، نه صرف نام‌ها که اهل هر زبانی برای چیزی وضع می‌کنند. بنابراین آن مستیبات و اسماء که برای آدم معلوم شد، عبارت بوده‌اند از حقایق خارجی و وجودهای عینی؛ و این‌ها در پس پرده غیب یعنی غیب آسمان‌ها و زمین بوده‌اند و علم پیدا کردن به آن حقایق و موجودات غیبی - آن‌گونه که هستند - از یک سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده است، نه فرشتگان آسمانی، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهی دخالت داشته است.

بدین ترتیب «علم» در حقیقت، نحوه‌ای از مرتبه‌ای از وجود است و علم «خود انسان» است و عالم و علم متخددند و این‌که فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» یعنی او را آن‌سان آفرد که واجد تمام اسماء باشد، مظهر ذات مقدس الهی به جمیع کمالات باشد؛ زیرا در آن مرتبه، بحث از الفاظ و اسماء و علم لغات نبود. آن‌گونه که ما می‌شناسیم - بلکه ظهورات الهی و تجلیات او و کمالات او بودند و واجدیت و مظهریت این اسماء مورد نظر بود؛ و تمام شایستگی و شرافت انسان به سبب وجودش است که او به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند مظهر همه صفات و اسماء الهی باشد. سید حیدر آملی در این باره می‌نویسد:

«شرافت انسان بر سایر موجودات - به نظر اهل تحقیق - تنها به این سبب است که او مظهر ذات مقدس الهی است که جامع تمام کمالات بالذات است، چنان‌که حضرتش - علیه‌السلام - فرموده است: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (خداوند آدم را بر صورت خویش آفرد). و نیز وارد

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، صفح ۱۱۶-۱۱۷.

۲. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، شرح و تحقیق قاسم الشماعی الرافعی.

شده است که فرمود: «مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى خَلْقًا أَشْبَهَ بِهِ مِثْرَ آدَمَ» (خدای متعال هیچ مخلوقی را نیافریده است که شبیه‌تر از آدم به او باشد). و نیز این کلام الهی که فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم کرد). و آیات و روایات فراوان دیگری که همین معنا را می‌رساند و مراد از همه آن‌ها این است که موجودات دیگر - غیر از انسان - مظهر برخی صفات و اسماءند (و تنها انسان است که مظهر همه اسماء و صفات است). و خلافت انسان برای خداوند بر همین معنا دلالت می‌کند، زیرا که خلیفه باید عین مستخلف باشد تا امر خلافت تحقق یابد.^۱ انسان از چنین حقیقتی برخوردار است. نوع آدمی این استعداد را دارد که مظهر همه اسماء و صفات الهی باشد و خلیفه‌الله گردد، چنان‌که خدای متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ أَلَدِّي جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ۖ وَدَعَّ بِنَفْسِكَ نُوْحٌ بِغُيْبٍ دَرَجَاتٍ يُبَيِّنُ لَكَ رَيْبَهَا ۖ أَتَاكُمُ﴾^۲

و اوست کسی که شما را جانشینان زمین کرد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا برد تا در آن‌چه به شما داد بیازمایدتان.

و برخی انسان‌ها این مظهریت و مرتبه خلیفه‌اللهی را به فعلیت می‌رسانند.

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۳

ای داوود، همانا تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم.

الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ق، ج ۸، ص ۳۹۱؛ ابوعبدالله محمد الشیخ، المستند، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲، ص ۲۴۲؛ علاءالدین بن حسام‌الدین الشافعی البغدادی، کنز العمال فی احادیث الآثار والأفعال، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۲۹؛ بدین صورت نیز وارد شده است: «يَا أَيُّهَا اللَّهُ خَلَقَ آدَمَ عَلَى سُورَتِهِ» (الکافی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲، در شرح و تأویل این حدیث رک: امام روح‌الله خمینی، چهل حدیث، چاپ ششم، مؤسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش، صفح ۳۱-۳۶؛ حسن حسن‌زاده آملی، عبود مسائل النفس و روح العیون فی شرح العیون، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش، صفح ۳۷-۳۸، ۵۸-۵۹).

۱. نفس‌التصویر، صفح ۲۸-۲۹.

۲. قرآن، انعام / ۱۶۵.

۳. قرآن، ص ۲۶ /

انسان کامل، خلیفه خدا و مظهر همه اسماء و صفات الهی است. انسان از چنین مرتبه و استعدادی شگفت بهره‌مند است و آن مصلحتی که در آفرینش این موجود بوده است، از همین جا برمی‌خیزد و به همین سبب است که همه چیز برای او آفریده شده است.

انسان برای این به زمین آمده است که این مقصد در او تحقق یابد و به سمت مرتبه حقیقی خود سیر کند؛ و تربیت حقیقی نیز چیزی جز این نیست. البته در این جهت باید به واقعیت‌های انسان توجه کرد و نباید در سیر به سوی اهداف تربیت واقعیات انسان نادیده گرفته شود و ساختار و سازمان تربیت غیر واقعی گردد.

اهداف تربیت

در هر کاری پیش از هر چیز باید هدف آن کار مشخص باشد تا بتوان برای وصول به آن هدف برنامه‌ریزی کرد و راه‌های رسیدن به آن را مشخص ساخت و امکانات لازم را به کار گرفت. در تربیت نیز باید اهداف مشخص باشد و بدانیم چگونه انسانی می‌خواهیم تربیت کنیم و بر فرض که تربیت مؤثر واقع شد چه تعویلی در انسان حاصل می‌گردد؛ و نیز بدانیم غایت تربیت چیست و با وصول به کدام اهداف کلی می‌توان به سمت آن غایت سیر کرد.

غایت تربیت

غایت تربیت باید متناسب حقیقت انسان باشد؛ همان مقصدی که آدمی برای آن آفریده شده است و آفرینش بدان می‌خواند. چنانچه این امر فراموش گردد، راه نیز فراموش می‌شود و انسان به بیراهه می‌رود و مقاصدی را دنبال می‌کند که با حقیقت وجودی‌اش سازگار نیست و پا در راه‌های می‌گذارد که او را به مقصد کمال نمی‌رساند؛ و این امر سبب گم‌گشتگی و تباهی انسان می‌شود.

هُوَ لَا تَكْذِبُ اِنَّكَ اِلٰهٌ نُّسُوۡا۟ ۚ فَاتَّبِعُوۡهُمۡ اَنْفُسُكُمۡ اُولٰٓئِكَ هُمۡ الصّٰبِقُونَ ﴿۱۹﴾

و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان را فراموششان ساخت. ای آنان همان فاسقانند.

خدای متعال غایت و هدف است و چون غایت و هدف فراموش شود، انسان از حقیقت خود بیگانه می‌شود.^۱ و ریشه و اساس همه سرکشی‌ها و ناپسامانی‌ها و تباهاگری‌ها در این جاست؛ و ریشه رقت به سوی عایت و هدف جز با سعی و تلاش و هجرت و جهاد میسر نیست.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَهَلْ أَجْتَرُ؟﴾^۲

ای انسان، همانا تو به سوی پروردگارت سخت کوشیده و رونده‌ای، پس او را ملاقات خواهی کرد.

انسان «کادح» به سوی خداست. «کدح» در اصل به این معناست که چیزی بر چیزی تأثیر گذارد و «إِنَّكَ كَادِحٌ» یعنی: ای انسان، تو به دست آورنده و کسب‌کننده زحمتی؛^۳ و «کدح» به معنای تلاش و آزمودنی و کار توأم با رنج است، و به دلیل این‌که با «إِلَىٰ» متعدی شده است در آن معنای «سیر» است و چون عبارت «فَهَلْ أَجْتَرُ» عطف بر کلمه «کادح» است، با این بیان مشخص می‌شود که هدف تلاش به سوی خداست و سختی خدای سبحان است.^۴

همه تلاش معلمان الهی در این جهت بوده است که آدمیان را به سوی «الله» هدایت کنند؛ به بیان امام خمینی:

«وظیفه معلم هدایت جامعه است به سوی الله.»^۵

غایت تربیت در سنت معصومین (ع) این است که استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق

۱. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۶۵.

۲. قرآن، انشقاق / ۶.

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۶۷.

۴. المفردات، ص ۲۲۶؛ مجدالدین ابوالسعدات المبارک بن محمد المعروف بابن الأثیر الجزیری،

التهایه فی غریب الحدیث و الآثار، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم، افسس.

انتشارات اسلامیه، قم، ۱۳۶۴ ش، ج ۴، ص ۱۵۵.

۵. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۲.

۶. خمینی، در جستجوی راه از کلام امام، دفتر بیست و نهم، فرهنگ و تعلیم و تربیت،

چاپ اول، انتشارات نشر فیه، ۱۳۵۲ ش، ص ۳۶۶.

شکرفا شود، یعنی انسان متصف به اسما و صفات الهی گردد. انسان می‌تواند مظهر همه اسما و صفات الهی باشد و غایت تربیت انسان همین است، چنان‌که در سختی مشهور به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است:

«تَعَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۱

به اخلاق خدا متعلق شوید.

همه تلاش‌ها مقدمه این امر است که آدمی به سوی انسان کامل سیر کند.^۲ سلوک و عبادت، مبارزه و سیاست، حکومت و عدالت برای این است که مقدمات تربیت انسان به مقصد اتصاف به صفات الهی و ربانی شدن فراهم گردد.

﴿كُونُوا رَئِیْسًا﴾^۳

ربانی باشید.

امام خمینی در این باره می‌فرماید:

«تمام عبادات وسیله است، تمام ادعیه وسیله است، همه وسیله این است که انسان این لبایش ظاهر بشود. آنچه بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود. انسان بالقوه، انسان بالفعل شود، انسان طبیعی یک انسان الهی بشود، به طوری که همه چیزش الهی بشود، هر چه می‌بیند، حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده‌اند. همه این‌ها هم وسیله‌اند. انبیا نیامده‌اند حکومت درست کنند. حکومت برای چه می‌خواهند؟ این هم هست، اما نه این‌که انبیا آمده‌اند دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند و دنیایشان را اداره می‌کنند.

البته بحث عدالت همان بحث صفت حق تعالی است. برای اشخاصی که چشم بصیرت دارند، بحث عدالت هم می‌کنند. عدالت اجتماعی هم به دست آن‌هاست، حکومت هم تأسیس می‌کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد. لکن مقصد این نیست، این‌ها همه وسیله است، برای

۱. الاسفار الاربعه، ج ۱، صص ۲۱-۲۲.

۲. ر.ک: ابودیوسف یعقوب بن اسحاق الکیندی، رسائل الکیندی الفلسفیه، حقیقها و أخرجهها و قدّم لها محمد عبدالهادی ابوریثه، دار الفكر العربی، مصر، ۱۹۵۰ م، ص ۱۷۲.

۳. قرآن، آل عمران / ۷۹.

به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در عزّ ربوبیت شد، صاحب خانه خود متصرف در امور گردد، پس تصرفات او تصرفات الهی گردد، چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود^۱

انسان باید بدین مقصد سیر کند که پیوسته از پستی ها و کاستی ها پاک شود و استمدادهای عالی و کمالی خود را شکوفا سازد و چنان به کمالات الهی و صفات ملکوتی آراسته گردد که شایسته ورود به ساحت قدس الهی و درگاه ربوبی شود و انسانی الهی گردد؛ انسانی که جهتی تو جهتی به خداست و فقط او را دوست می دارد و قلبش تنها برای او خلاص است. چنین انسانی هر جمال و کمالی را در جایی مشاهده می کند آن را نمونه ای از کمال بی پایان و جمال بی مثال و حسن بی حد و انتهای خدای سبحان می بیند. او می داند که هر حسن و کمال و جمال و بهایی مال اوست و هر کس هر چه دارد از اوست، زیرا همه آیات و نشانه های او بند و از خود استقلالی ندارند و از ذات او حکایت می کنند. عشق الهی تمام وجود چنین بنده ای را احاطه می کند و جز محبت حق چیزی بر قلب او حکومت نمی کند، به چیزی نمی نگرد مگر برای آنکه ابتری و

«ما یقرب الی عبد من عبادی بشیء أحب الیّ من عبادتی فاست علیه و اذ یقرب الیّ بالانابة حتى یحبه فاما أحب الیه فکنت اذاً سمعه الّذی یسمع به و یبصر الّذی یتبصر به و یسأله الّذی یتسأل به و یدّ الّذی یتطّل به، اِنْ سألنی أعطیته»

هیچ یکی از بندگانی به من تقرب نمید با عملی که نزد من محبوب تر باشد از آنچه بر او واجب کرده ام، همانا بنده من به وسیله نوافل و مستحبات که من واجب کرده ام ولی او فقط به خاطر محبوبیت آن ها نزد من انجام میدهد. به من تقرب می جوید تا محبوب من می گردود. همین که محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن میدهد می کند. اگر مرا بخواند احابت می کند و اگر از من بخواهد می بخشم.

الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳ و نیز رک: نضر الدین محمد بن عمر الخطیب الرازی، التفسیر الکبیر، الطبعة الثالثة، ج ۲۱، ص ۹۰: معنی الدین أبو عبدالله محمد بن علی ابن عربی، التفویحات المکیة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲، ص ۳۲۱

۱. اندام روح الله حنفی. پرواز در ملکوت (السرار الصلوة)، به اهتمام سید احمد شیرازی، چاپ اول، بیعت ریان مسلمان، ۱۳۵۹ ش، ص ۸۶

این که انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای او انبیا آمده اند»^۱

دعوت انبیا به بندگی خدا، دعوت به الهی شدن و ربانی شدن است، زیرا بندگی خدا را انصاف به صفات و کمالات الهی است. آدمی به میزانی که در مدارج و مراتب بندگی بالا می رود، به میزان بالایی از ربوبیت دست می یابد و تربیت برای همین است. به بیان امام صادق (ع):

«العبودية جزء من كنيتها الربوبية، فما قلّد فی العبودية و جلد فی الربوبية، و ما تخلفی عن الربوبية اسبب فی العبودية»^۲

بندگی (حقیقی) اجزای ربوبی است که اساس و ذات آن ربوبیت است. پس آنچه در مقام عبودیت کم و ناپیدا شود، در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت محضی و پرستیده شود، در مراحل عبودیت جلوه گر و

نکته: (ع)

در حد انسان «عبد» شود، «رب» می شود و به میانی که در مسیر «عبودیت» گام برمی دارد، در ساحت «ربوبیت» بالا می رود و هر چه از خود می گذرد و می گذارد، به توانایی ها می رسد و مالک امور می شود و به صفات الهی متصف می گردد. امام خمینی درباره این حقیقت مشکلات هستی و سنت الهی چنین می فرماید:

«کسی که با قدم عبودیت سیر کند و داغ ذلت بندگی را در ناصیه خود گذارد و وصول به عزّ ربوبیت پیدا کند، طریق وصول به حقایق ربوبیت سیر در مدارج عبودیت است؛ و آنچه در عبودیت از ایت و انانیت منقور شود، در ظلّ حمایت ربوبیت آن را می یابد تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و پای او شود، چنانکه در حدیث صحیح و مشهور بین فریقین وارده است»^۳ و چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را

۱. تفسیر سوره حمه، ص ۱۰۳.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۷: حسن مصطفی، ترجمه و شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة.

انتشارات قم، ۱۳۵۳ ش، ص ۴۵۳-۴۵۱.

۳. این حدیث در کتاب الامور و النعم (ع) ابن مسعود در چنین بیان آورده است که در شب معراج خدای متعالی به پیغمبر انبیا (ص) فرمود:

اصلاح رابطه انسان با خدا

در میان این اهداف کلی، اصلاح رابطه انسان با خدا اساسی ترین هدف است، زیرا تا رابطه انسان با خدا اصلاح نشود، هیچ امری به درستی اصلاح نمی‌شود، و چون این رابطه اصلاح شود، اصلاح دیگر امور به درستی ممکن می‌شود. از امیرمؤمنان علی (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ»^۱

هر که [رابطه] میان خود را با خدا اصلاح کند، خدا [رابطه] میان او و مردم را اصلاح کند، و هر که کار آن جهان خود را به صلاح آورد، خدا کار این جهان او را اصلاح کند.

امام خمینی درباره تعلیم و تربیت کودکان به معلمان و مربیان چنین رهنمود داده است:

«شما باید آن‌ها را از عبودیت غیر خدا بازدارید و به عبودیت خدا، به بندگی خدا آن‌ها را تربیت کنید. اگر چنان‌چه انسان از راه عبودیت خدا وارد شد در جامعه یا نظر انداخت به امور، این از این راه و از این کانال وقتی واقع شد، وارد شد، کارهایش همه الهی می‌شود. اگر انسان عبودیت خدا را فقط، بندگی خدا را فقط بپذیرد و از عبودیت سایر چیزها یا سایر اشخاص احتراز کند، از کانال عبودیت خدا در دنیا وارد بشود، در طبیعت وارد بشود، از کانال عبودیت خدا مدرسه برود، در وزارتخانه وارد بشود، در جامعه وارد بشود، هر کاری که انجام بدهد عبادت است، برای این که مبدأ عبودیت خداست. شما ملاحظه کردید که در قرآن شریف و همین طور در نماز وقتی که نماز می‌خوانید، نسبت به رسول اکرم «تعبده و رسول» عید را بر رسالت مقدم داشتند و ممکن است که اصل این اشاره به این باشد که از کانال عبودیت به رسالت رسیده است، از همه چیز آزاد شده است و عبد شده است، عبد خدا، نه عبد چیزهای دیگر. دو راه پیش تر نیست، یا عبودیت خدا، یا عبودیت نفس امّاره. این دو راه است. اگر انسان از عبودیت دیگران آزاد بشود و عبودیت خدا را بپذیرد که لاین این است که انسان عبد او باشد، کارهایی که انجام می‌دهد، انحراف ندارد؛ یعنی انحراف عمدی نخواهد کرد»^۲

دعوت پیام‌آوران الهی به «عبودیت الله»، «تقوی الهی» و «اطاعت از رسول» دعوت به

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۹.

۲. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۳۰.

نشانه‌ای از ذات بی‌مثال اوست و خلاصه آن‌که عشق و علاقه خود را از همه چیز برمی‌گیرد و ویژه او می‌سازد و هیچ چیز را جز برای او و در راه او دوست نمی‌دارد. در این حال هیچ چیز را نمی‌بیند مگر آن‌که خدای سبحان را پیش از آن و یا آن مشاهده می‌کند و همه چیز نزد او از درجه استقلال ساقط می‌شود، چنان‌که علی (ع) - برترین نمونه تربیت - فرموده است:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»^۱

هیچ چیز را ندیدم مگر آن‌که خدا را پیش از آن و پس از آن و با آن دیدم.

مردم هر چیز را از پشت حجاب استقلال می‌بینند و چنین بنده‌ای هر چیز را چنان می‌بیند که هست. او محبوبی جز خدا ندارد و خواستار چیزی نیست جز برای او و جز او را نمی‌جوید و مقصدی جز او ندارد؛ از غیر او نمی‌طلبد و از غیر او نمی‌ترسد و فعل و ترک، و انس و حسرت، و خشنودی و خشم او فقط به خاطر خداست. سر منزل مقصود او خدا، و زاد و ترشۀ او زبّت سلطنتی و راهبر و راهنمای اه شوق و محبت الهی است.^۲

اهداف کلی

برای سیر به سوی غایت تربیت باید به اهدافی کلی یافت که رابطه‌شان با هدف غایی رابطه‌ای طولی باشد، و وصول به این اهداف انصاف به آن غایت را ممکن و میسر سازد. این اهداف را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. اصلاح رابطه انسان با خدا
 ۲. اصلاح رابطه انسان با خودش
 ۳. اصلاح رابطه انسان با جامعه
 ۴. اصلاح رابطه انسان با طبیعت
 ۵. اصلاح رابطه انسان با تاریخ
- انسان مطلوب نظام دین کسی است که این اصلاحات در او تحقق یافته باشد و در پرتو این اصلاحات، آن شود که باید.

۱. الزمزم، روح الله الخميني، مصباح الهداية الى الاخلاق و الولاية، مقدمه از سيد جلال الدين آشتياني.

چاپ زن، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۷۲ ش، ص ۲۲.

۲. تفسير الميزان، ج ۲، ص ۳۷۴.

هدایت برخاست همین مقصد را مطرح کرد.^۱ و شعبیه (ع) نیز به همین هدف فراخواند،^۲ و... این راهی است مستقیم به سوی هدف غایی تربیت انسان: الهی شدن.

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳

همانا خدای یکتا - الله - پروردگار من و شماست، پس او را بپرسید، این است راه راست.

بنابراین اساس همه اصلاحات توحید است، زیرا اخلاق فاضله در نبات و دوام خود نیاز به ضامنی دارد که آن را حفظ و حراست کند و این ضامن چیزی جز توحید نیست؛ و توحید هم عبارت است از این که جهان را خدایی یگانه است که دارای اسمای حسناست و اوست که موجودات را آفریده است تا به سوی کمال وجودی خود سیر کنند و به سعادت دست یابند، و او دوستدار خیر و صلاح است و از شر و فساد بیزار است و به زودی همگان برای محاسبه و محاسبه گرد آیند و نیکوکار و بدکار به جزای خود خواهند رسید.

آری، تنها در محکمی که می تواند انسان را از حرکت به خطا و لغزش نگه دارد در توحید است.^۴

اصلاح رابطه انسان با خودش

از مهم ترین اهداف تربیت اصلاح رابطه انسان با خودش است، بدین معنا که انسان خود را بشناسد و استعدادهایش را در جهت تکامل و سعادت خویش به کار گیرد. انسان در مسیر زندگی خود - در هر جهتی که باشد - جز خیر خود و سعادت زندگی اش نمی ندارد و برای این منظور باید نظر و عمل خود را اصلاح کند، به گونایی که بر او عقل حکومت کند، نه نفس؛ و عمل خود را مطابق با واقع و نفس الامر و غایتی که ایجاد و صیغ برای آن بوده است، مطابق و سازگار کند. نفسی که با چنین عملی طلب کمال می کند نفسی سعید و نیکبخت است و پاداش تمام

اساسی ترین اصلاحات است.

﴿لَقَدْ بَشَّرْنَا نَحْنُ كَمَا أَفَعَدُّ اللَّهُ وَالْجَنَّةُ الطَّائِفَةُ﴾^۱

و هر آینه در هر اوقتی پیامبری برانگیختیم که خدای را بپرسید و از طاغوت - هر معبودی جز خدا - دوری جوید.

تلاش تربیتی انبیا برای این بوده است که با گم کردن راه بندگی خدا و نفی هر معبودی جز او انسان ها را به غایت تربیت سوق دهند. چنان که خدای متعال به پیامبر گرامی اش فرموده است:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نَحْنُ آتَيْنَاهُ آيَةً﴾^۲

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس تنها ما را بپرسید.

یک یک انبیای الهی بر این راه به پا خاستند و رسالت خود را اعلام کردند، چنان که در قرآن کریم سیر دعوت انبیا این گونه بیان شده است. خدای متعال نوح (ع) را به سوی قومش فرستاد و او فرمود خود را بدین مقصد فراخواند:

﴿اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^۳

خدای را بپرسید که شما را جز او خدایی نیست.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ أَطِيعُوا﴾^۴

از خدا بترسید و فرمانم بپذیرید.

چون خود (ع) به سوی قوم خود برانگیخته شده، دعوت همین بوده و چون صالح (ع) به رسالت

۱. تورات، نحل / ۳۴.

۲. تورات، انبیاء / ۳۵.

۳. تورات، اعراف، ۵۹.

۴. تورات، شعراء / ۸۸.

۱. تورات، اعراف / ۸۵، شعراء / ۸۴.

۲. تورات، اعراف / ۸۵، شعراء / ۸۴.

۳. تورات، اعراف / ۸۵، شعراء / ۸۴.

۴. تورات، اعراف / ۸۵، شعراء / ۸۴.

اصلاح خود برترین اصلاحات است، چنانکه از امیرمؤمنان (ع) وارد شده است:

«بَيَّاسَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ بَيَّاسَةِ»^۱

تربیت نفس برترین تربیت هاست.

هر که این اهتمام را نکند و در جهت اصلاح خود گام برندارد، استمدادهای الهی خویش را مدفون می‌کند و از عقل خویش بهر موند نمی‌شود. این حقیقت به زیبایی در سخنان برترین تربیت‌شده پیامبر، علی (ع) چنین آمده است:

«مَنْ أَحْمَلَ نَفْسَهُ أَفْسَدَ أَمْرُهُ»^۲

هر که نفس خود را اگذازد، کار خود را تباه سازد.

«مَنْ أَمَّ يَهْدِيَتْ نَفْسُهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ»^۳

هر که نفس خود را پاکیزه نگرداند، از عقل بهرهای نگیرد.

بدین ترتیب پرداختن به اصلاح نفس از مهم‌ترین اهداف تربیتی است که بدون آن وصول به اهداف دیگر میسر نیست.

«الْإِسْتِيفَالُ بِتَهْدِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ»^۴

پرداختن به پاکیزه کردن نفس بهترین کار است.

اصلاح رابطه انسان با جامعه

انسان موجودی اجتماعی است و نمی‌تواند به سوری غایت تربیت جز در میان جمع و بر اساس روابط صالح اجتماعی سیر کند. انسان چه در حال آسایش و راحتی و چه در بلا و سختی لازم است قدرت‌های مادی و معنوی خود را روی هم بریزد و کلیه شئون زندگی خویش را در پرتو

۱. شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۲۰.

۳. همان، ص ۴۱۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۲۸.

زحمتهایی که منحل شده و کوشش‌هایی که انجام داده است درمی‌یابد و ضرر و خسارتی نمی‌کند.^۱

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تُفْسِدُوا وَإِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا»^۲

اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید].

راه آمده به سوری پروردگارش همان نفس اوست و انسان در این مسیر هیچ گامی بر نمی‌دارد و هیچ کار تاریک و روشنی را نمی‌پیماید مگر این‌که همه این‌ها تمام با اعمالی قلبی یعنی اعتقادات و سایر امور قلبی است و همچنین تمام با اعمال اعضا و جوارح است که ممکن است صالح یا غیر صالح باشد و این‌ها وجود آدمی را شکل می‌دهد و توشه فرای او را، چه خوب و چه بد، فراهم می‌آورد. خدای سبحان غایت انسان و سرانجامی را که کار آدمی از نظر سعادت و شقاوت، و رستگاری و حرمان به آن‌جا منتهی می‌شود، بر احوال و اخلاق نفس آدمی مبتنی کرده است که آن احوال و اخلاق خود بر اعمال آدمی مبتنی است که به اعمال صالح و فاسد و یا تقوا و فجور تقسیم می‌شود.^۳ و بر این اساس انسان خود را می‌سازد و راه سعادت یا راه شقاوت خود را ترسیم و عاقبت کار خود را تعیین می‌کند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَكَانَ خَابَ مَنْ

دَسَّاهَا»^۴

سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد، که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً بی‌بهره گشت.

بنابراین رستگاری یا حرمان آدمی به تزکیه نفس یا آلودگی آن برمی‌گردد. انسان برای رسیدن به سعادت حقیقی باید برای اصلاح خود اهتمام ورزد و به هیچ وجه از این امر غفلت نرزد که

۱. همان، ج ۷، ص ۱۶۶.

۲. تواتر، اسراء / ۷.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴. قرآن، شمس / ۷-۱۰.

بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

وَمَا تَنَالُوا عَلَى الْبَرِّ وَالْقَوْمِ^۱

و در نیکوکاری و بر خیرگی با یکدیگر همکاری کنید.

مقصود آن است که مردمان در پرتو ایمان چنان با یکدیگر پیوند بخورند که چون یکری واحد شوند و به توحید اجتماعی دست یابند. از امام صادق (ع) در این باره چنین روایت شده است:

«الْمُؤْمِنُ أَهْلُ الْمَوْءُونِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ أَشْتَكَ شَيْئًا وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ إِنْ وَاحِدًا مِنْ زَوْجٍ وَاحِدًا، وَ إِنْ زَوْجَ الْمُؤْمِنِينَ لَأَشَدَّ إِتِّصَالًا بِزَوْجِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شُعَاعِ الْقَمَرِ بِرَأْسِهِ^۲»

مؤمن برادر مؤمن است مانند پیکری که هرگاه عضوی از آن دردهد شوه، اعضای دیگر هم احساس درد کند و روح‌های آنها نیز از یک روح است و بی‌گمان پیوستگی روح مؤمن به روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید پیش‌تر است.

انسان صالح خود را مسئول و کفیل دیگر اعضای جامعه انسانی می‌بیند و برای تأمین و برطرف کردن نیازهای دیگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه تلاش می‌کند. هر چه پیوند بنده با خالق هستی عمیق‌تر باشد، پیوندش با بندگان او و رحمتش به خلق او بیش‌تر خواهد بود تا جایی که نه به خود، به دیگران می‌اندیشد، درد و رنج دیگران او را به درد می‌آورد و آسایش و امنیت و هدایت و رستگاری همگان را می‌جوید. از امام صادق (ع) در این باره چنین روایت شده است:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْخَلْقُ عِيَالِي، فَأَجِبْهُمْ إِلَى الْطَّلْفِ بِهِمْ وَ اسْتَعِظْ مِنْ خَوَائِجِهِمْ^۳»

خدای عزوجل فرموده است: مردمان خانواده و عیال من‌اند، پس محسوب‌ترین مردمان نزد من کسی است که نسبت به آنها مهربان‌تر و در ابرطرف‌کردن [نیازهایشان] کوشا باشد.

۱. تورات، مائده / ۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۱۹۹.

روابط اجتماعی سالم و تعاون و همکاری اجتماعی به سامان رساند. خدای متعال اهل ایمان را به روابط اجتماعی صحیح فراخوانده و فرموده است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا الْكِتَابَ وَالَّذِينَ أُولُوا الْأَرْبَابَ وَالصَّابِرِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى دِينِ اللَّهِ فَمَنْعُوا سُبُلَ اللَّهِ^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر دباری کنید و با هم سازش و پیوند کنید و از خدا پروا نمانید، امید است که رستگار شوید.

چون اصلاح رابطه انسان با جامعه به منظور نیل به سعادت حقیقی دنیا و آخرت است، در این آیه پس از کلمه «وَالصَّابِرِينَ» بلافاصله جمله «وَالَّذِينَ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى دِينِ اللَّهِ» آمده است. زیرا سعادت حقیقی و کامل جز در پرتو همکاری‌های اجتماعی سالم و صالح‌انگیز نیست، و اگر هم سعادت حاصل شود، سعادت حقیقی و کامل و همه‌جانبه نخواهد بود. خدای سبحان مردمان را به اصلاح رابطه خود با جامعه و تحقق روح تقاض و صداقت و پیوند با یکدیگر و بر خیز از سستی و سستی و بی‌توجهی به حقوق دیگران و غفلت از امور حیرت‌آور

وَأَقْبَلُوا إِلَيْنَا الْوَيْلَ وَالْخُشْيَةَ وَالَّذِينَ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى دِينِ اللَّهِ فَمَنْعُوا سُبُلَ اللَّهِ^۲

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، بپراکنده نشوید... و باید از میان شما، گروهی، امرودم را به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته و دارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگار‌اند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا الْكِتَابَ وَالَّذِينَ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى دِينِ اللَّهِ فَمَنْعُوا سُبُلَ اللَّهِ^۳

در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادران را اصلاح کنید و از خدا پروا

۱. تورات، آل عمران / ۲۰۵.

۲. تفسیر السمرانی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳. تورات، مائده / ۲۰۵.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ رِيشَهُ

ظَاهِرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾^۱

آیا ندانسته‌اید که خدا آن‌چه را که در آسمان‌ها و آن‌چه را که در زمین است، مسخر

شما ساخته و نعمت‌های آشکار و نهان خود را بر شما تمام کرده است؟

اصلاح رابطه انسان با تاریخ

دریافت انسان از جایگاه حقیقی خود در تاریخ و نگرش به حوادث تاریخی و سیر در آن‌ها و کسب اعتبار از آن‌ها و شناخت سنت‌های حاکم بر تحولات و تطورات از اهداف اساسی تربیت است که با دستیابی به آن، انسان می‌تواند حال و آینده خود را چنان‌که باید اصلاح کند. دعوت قرآن کریم به درک تاریخ گذشتگان و سیر در حوادث گذشته و توجه و دقت در سنت‌های حاکم بر آن‌ها، سیر دادن انسان به سوی مقصد تربیت است.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲

هر آینه در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۳

بگو: در زمین بگردید و بنگرید فوراً که پیشگان چگونه بوده است.

﴿قَدْ خَلَقْنَا مِنْ قَبْلِكُمْ مَنًّا فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۴

پیش از شما نیز سنت‌ها جریان یافته است، اکنون در زمین بگردید و بنگرید که فوراً که تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

امیر مؤمنان علی (ع) برای تربیت فرزند خود - حسن (ع) - او را به اصلاح رابطه‌اش با تاریخ

۱. قرآن، لقمان / ۲۰.

۲. قرآن، یوسف / ۱۱۱.

۳. قرآن، نمل / ۶۹.

۴. قرآن، آل عمران / ۱۳۷.

اصلاح رابطه انسان با طبیعت

شناخت طبیعت به عنوان مظهر حق و آیت الهی و تسخیر و بهره‌مندی درست از آن در جهت سیر به سوی کمال مطلق از اهداف مهم تربیت است.

﴿إِنَّ فِي الْخِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

حسانا درآید و شب و روز و آن‌چه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده است برای مردمی که پروا دارند دلایلی آشکارا است.

دقت و تفکر در آفرینش هستی و لطایف صنع خدا و اتقان آن و دقایق طبیعت، انسان را به حقیقت هستی راه می‌نماید، چنان‌که امیر مؤمنان علی (ع) فرموده است:

«وَلَا تَفْكُرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَجَسِيمِ النِّعَةِ لِئَلَّا يَأْتِيَ الطَّرِيقَ وَخَافُوا عَذَابَ

الْحَرِيقِ، وَلَكِنْ الْفَلُوحُ عِلَّةٌ، وَالْبُصَايِرُ مَذْخَرٌ لِّهَا»^۲

اگر در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست باز نمی‌گردیدند، و از آتش سوزان عذاب می‌ترسیدند؛ لیکن دل‌ها بیمار است و بیش‌ها عیدار.

اگر انسان با اصلاح دل و بیش خود به طبیعت بنگرد و در آن سیر کند و آن را به سخره گیرد و بهره‌مند شود می‌تواند به حق راه یابد.

﴿سَرِّبْنَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَقَاظِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَقٌّ يَشْهَدُ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۳

به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون [او در وجودها]یشان بدیشان خواهیم نمود، تا بر ایشان روشن گردد که او حق است.

۱. قرآن، یونس / ۶.

۲. نهج البلاغه، حقیقه / ۱۰۵.

۳. قرآن، نعل / ۵۳.

می خوانند و از این راه به سوی غایت تربیت هدایتش می کنند.

«أَلَمْ يَلْمِزْكَ أَتَانُكَ بِأَمْرِ عَصَاةٍ، وَأَمْرُهُ بِالْإِيمَانِ، وَتُورَةُ بِالْحِكْمَةِ، وَذَلِكَ بِأَنَّهُ
الْمُؤْتَى، وَتُورَةُ بِالْقَنَاءِ، وَتُورَةُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا، وَخَيْرُهُ صَوْلَةُ الدَّخْرِ، وَفَضْلُ
النَّبَايَةِ وَالْأَنَامِ، وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَنَافِعِ، وَذِكْرُهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ كَانِ قَبْلَكَ مِنْ
الْأَوَّلِينَ، وَبِشْرُفِي دِيَارِهِمْ، وَآثَارِهِمْ، فَأَنْظِرْ فِيمَا قَبْلَهُ، وَعَمَّا أَسْفَلَهُ، وَابْنُ حَلْمَا
وَ تَأْتِيَا بِأَتَانِكَ بِجَدِّهِمْ قَبْلَ اسْتَعْلَا مِنْ الْأَجْبَةِ، وَحَلْمَا دِيَارَ الْغُرَبَةِ، وَكَأَنَّكَ عَنِ قَبْلِ قَدِ
صَبَرْتَ كَأَخْدَجِهِ، فَأُضْلِحْ مَثْلَكَ، وَ لَا تُفِغْ اجْرَتَكَ بِدُنْيَاكَ»^۱

دست را به اندر زنده دار و به پارسای بیزاران، و به یقین نیروبخش، و به حکمت
روشن گردان، و با یاد موی خیرش ساز، و به اقرار به نیست شدن وادارش کن، و به
سخنی خردی دین پیشش گردان، و از صولت روزگار و دیگر گویی آشکار شب و روز
بشرسانش، و خیرهای گذشته گان را به عرصه دار، و آنچه را که به پیشینیان رسیده
ست به بدش آرد، و در دین و نشانه های آن حاضر کن و بگری که چه کردند، و از کجا
به کجا شدند، و کجا باز گشتند و در کجا فرو آمدند. آنان را خواهی دید که از کنار
دورستان رخت بستند و در خانه های غربت نشستند، و دیری نخواهد گذشت که تو
نیز یکی از آنان خواهی بود. پس در نیکو ساختن اقامتگاه خویش بکوش، و آخرت
را به دنیا مقروض.

راه به سوی الهی شدن انسان، با وصول به اهدافی که ذکر شد هموار می گردد و آنچه زمینه تحقق
الهی شدن آدمی را فراهم می سازد فطرت اوست.

شناخت فطرت

انسان همانند دیگر انواع مخلوقات مظهر به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص خود
و رفع نیازهایش هدایت می کند؛ و خدای متعال انسان را بنا به برای او خلق است و بنا به
برایش صورت دارد ملهم کرده است.

هُوَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا^۱

سویکند به نفس و آن که آن را درست ساخت، پس بدکاری و پرهیزکاری اش را
به آن الهام کرد.

انسان دارای فطرتی مخصوص به خویش است که او را به سوی سستی خاص در زندگی و راهی
مستقیم که مستثنی به هدف و غایتی مشخص می شود، هدایت می کند؛^۲ و همه چیز انسان به
فطرتش بازگشت می کند، زیرا خمیره انسان بر آن مخته شده است.

هُوَ أَنَا وَ جَنَّتِكَ لِلَّذِينَ خَلَقْنَا فطرت الله التي فطر الناس جلتها لا تبدل له فطرت الله ذلك
الذي أنعم الله عليك وألهم أكثر الناس لا يعلمون^۳

پس روی خود را به سوی دین بکار پرستی فرادار، در حالی که از همه کیش ها روی

۱. قرآن، شمس / ۸-۷.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۳، صفح ۱۷۸-۱۷۹.

۳. قرآن، روم / ۳۰.

مفهوم غریزه

«غریزه» را سرشت، طبیعت، خوی، نهاد، خمیره و فطرت معنا کرده‌اند. اما این واژه پیش‌تر در مورد حیوانات به کار می‌رود. «غریزه» استعدادی است که حیوان را خورده‌خود - یعنی پیش از تجربه - به اجرای اعمال مفید و با معنی و پیچیده برمی‌انگیزد و قوای او را بدون احتیاج به اکساب تعدیل می‌کند، چنان‌که جوچه را فوری به دانه چیدن و مرغ را به آشیانه ساختن و طیور را به بیلاق و قشلاق یا تمیز خطر از دور واهی دارد.^۱ بنابراین «غریزه» ویژگی خاصی ذاتی حیوانات است که راضی‌نمای زندگی آنان است؛ یعنی یک حالت نیمه‌آگاهانه‌ای در حیوانات وجود دارد که به موجب این حالت حیوان مسیر خویش را تشخیص می‌دهد و این امر اکسایبی نیست، غیر اکسایبی است و در سرشت حیوانات است. غریز بسیار گسترده و متفاوت است. مثلاً مورچه برای گر دآوری آذوقه، به نحوی شگفت عمل می‌کند. وقتی گندم را گر دآوری می‌کند، می‌داند که اگر گندم سالم باشد، سبز می‌شود، بنابراین گندم را از وسط نصف می‌کند. سپس نگهداری می‌کند و با این کار دیگر گندم سبز نمی‌شود. این حالت نیمه‌آگاهانه که باعث تداوم زندگی حیوان است غریزه نامیده می‌شود.^۲

سرمیل خود نداند در لبان^۳

همچو میل کو دکان با سادران

اما «فطرت» آدمی ورای این امور است. امری است که از غریزه آگاهانه‌تر است. یعنی انسان آن‌چه را که می‌داند، می‌تواند بداند که می‌داند.^۴ امور فطری به مسائل ماورای حیوانی مربوط می‌شود و انسان را به سوری حقیقت هستی متوجه می‌کند و اساس تمام رفتار انسانی است.

حقیقت فطرت

حقیقت وجود آدمی یعنی آن‌چه انسان بر آن سرشته شده است «عشق به کمال مطلق» است.^۵

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «غریزه» فرهنگ معین، ج ۴، ص ۳۹۱۰.

۲. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۳۲۱۰.

۳. فطرت، صفح ۲۱-۲۲.

۴. منتوی منتوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۱.

۵. فطرت، ص ۲۳.

۶. امام راجع‌الله خمینی. طلب و اراده، ترجمه و شرح سیداحمد تهرانی. چاپ اول. مکر انتشارات

و فِعْلُهُ لِسَمَوَاتٍ كِبَاحُهُ

«فعل» بر یک بار انجام شدن دلالت می‌کند مانند «جَلَسَ» (نشستن) و «فَعَّلَهُ» بر حیات و حالت انجام شدن دلالت می‌کند مانند «جَلَّسَهُ» (حالت نشستن).

بنابراین «فطرت» حالتی خاص، نوعی خاص از آفرینش است و با واژه‌هایی دیگر که معنای ساختمان وجودی و شکل آفرینش را دارد، تفاوت اساسی دارد.

تفکیک مفهوم واژه فطرت از مفاهیم مشابه

برخی واژه‌ها که به نوعی از آفرینش دلالت می‌کنند، معمولاً با مفهوم فطرت اشتباه می‌شود و برای آن‌که درکی روشن‌تر از مفهوم واژه فطرت بیابیم لازم است مفهوم این واژه‌ها بیان شود و از مفاهیم فطرت جداگانه از جمله دو واژه «طبیعت» و «غریزه».

مفهوم طبیعت

«طبیعت» را سرشتی که مردم بر آن آفریده شده‌اند و نهاد و فطرت معنا کرده‌اند.^۱ اما معمولاً در مورد تر جان‌ها، واژه طبیعت یا طبع به کار برده می‌شود و خاصیتی از خواص آن موجود بیان می‌شود، خاصیتی که جزو نهاد و سرشت آن موجود است، مثلاً «طبیعت» اکسیران این است که قابل احتراق است. در واقع واژه «طبیعت» بیانگر ویژگی‌های ذاتی موجود است. البته، واژه «طبیعت» را در مورد جانداران مانند گیاه و حیوان و حتی انسان نیز به کار می‌برند ولی در آن جنبه‌هایی که با بی‌جان‌ها مشترکند؛ چنان‌که گریند: «نبش عقیق نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است».

۱. جمال‌الدین محمد بن عبدالله بن مالک الاندلسی. اللبته ابن مالک فی النحو و الصرف، دار الکتب المصریه، القاهرة، ۱۳۲۸ ق، ص ۴۱.

۲. علی‌اکبر دهخدا، لغت نامه، چاپ اول، سازمان لغت نامه دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲ ش. ذیل واژه

«صفت» محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۲۲۱۳.

۳. ناصر مصلحی، فطرت، چاپ اول، انجمن اسلامی دانشجویان مدرسۀ عالی، سال ۱۳۶۱

ص ۲-۳۱.

رسید، به اكمال از آن متوجه گرده؛ بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روزافزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما مایا به جمال زیبا و رخسار دلفریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل را به سوی کوری او روان کردید، اگر جمیل تر از آن را ببینید و بیایید که جمیل تر است، قهراً به آن متوجه شوید، و لااقل هر دو را خواهان شوید، و باز آتش اشتیاق فرو ننشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که "چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم".^۱ بلکه خریدار هر جمیلی هستید. بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید؛ اگر احتمال دهید که جمیلی دلفریب تر از این‌ها که دیدید و دارید درجای دیگر است، قلب شما به آن بلد سفر کند؛ "من در میان جمع و دلم جای دیگر است".^۲ اگر بید. بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید؛ وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را - گرچه خدای تعالی به آن هم معتقد نباشید - با این وصف، فطرت شما گریه ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد. و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملک دانسته‌اند و اشتیاق به آن پیدا کرده‌اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند، متوجه مملکت دیگر شوند؛ و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطنت درآورند، به بالاتر از آن متوجه شوند؛ و اگر یک فطری را بگیرند، به انظار دیگر مایا گردند؛ بلکه آتش اشتیاق آن‌ها روزافزون گردد؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بسط سلطنتی هست، قلب آن‌ها متوجه شود که ای کاش ممکن بود به سوی آن عوالم پرواز کنیم و آن‌ها را در تحت سلطنت درآوریم. و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم.

و بالجملة، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته‌ای که داخلند، به هر مرتبه‌ای از آن که رسد، اشتیاق آن‌ها به کمال تر از آن متعلق گردد و آتش آن‌ها فرو ننشیند و روزافزون گردد. پس این

۱. شه‌بوست پر کوشم و خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ور نه خریدار هر ششم
شمس الدین محمد حافظ شیرازی. دیوان اشعار به اهتمام انجمن شیرازی. انتشارات محمدعلی
علمی. ۱۳۴۰ ش. ص ۲۰۴

۲. هرگز وجود حاشیه و غایب شنیدای من در میان جمع و دلم جای دیگر است
مشرف الدین مصباح بن عبدالله سعدی شیرازی. کلیات شیخ سعدی، به تصحیح محمدعلی فردوسی.
مؤسسه مطبوعاتی علمی. تهران، ص ۵۳۹.

انسان عاشق کمال مطلق است و هر چه از او سر می‌زند به سبب این عشق است. امام خمینی در این باره می‌نویسد:

«بدان که حدای تبارک و تعالی گرچه بر ماده‌هایی که قابلیت داشتند همان را که در خور استعداد و لیاقتشان بود، بدون این‌که - العباد بالله - بخلی بپورزد افاضه فرمود، ولی در عین حال فطرت همه را چه سعید و چه شقی و چه خوب و چه بد بر فطرت الله قرار داد و در سرشت همه انسان‌ها عشق به کمال مطلق را سرشت؛ و از آن رو همه نفوس بشری را از خورد و کلان علاقه‌مند ساخت ده دارای کمالات بدون نقص و خیری بدون شر و نوری بدون ظلمت و علمی بدون جهل و قدرتی بدون عجز باشند. و خلاصه مطلب آن‌که فطرت آدمی عاشق کمال مطلق است»^۱

«فطرت عین به کمال است که اگر در تمام دوره‌های زندگی بشر قدم زنی و هر یک از افراد هر یک از طبایف و ملل را استنتاج کنی، این عشق و محبت را در خمیره او می‌بینی و قلب او را متوجه نفس می‌بینی. بلکه در تمام حرکات و سکنات و زحمات و جدیت‌های طاقت‌فرسا که هر یک از افراد این نوع در هر رشته‌ای واردند، مشغولند، عشق به کمال آن‌ها را به آن واداشته، اگر چه در تشخیص کمال و آن‌که کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه آسمان خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند؛ از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کردند؛ و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند، بدان متوجه‌اند. و همین طور اهل علوم و صنایع هر یک به سعه دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را در آن پندارند. و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را بالجملة تمام آن‌ها متوجه به کمالند؛ و چون آن را در موجودی یا موجودی تشخیص دادند، با آن عشق‌بازی کنند. ولی باید دانست که با همه وصف، هیچ یک از آن‌ها عشقشان و محبتشان راجع به آن‌چه گمان کردند نیست؛ و معشوق آن‌ها و کعبه آمل آن‌ها آن‌چه را توهم کردند نمی‌باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند می‌یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اولی منصرف شود و به دیگری که کاملاً تر است متوجه گردد؛ و وقتی که به آن کاملاً تر

علمی و ترجمه‌ش. ۱۳۵۲. صص ۱۵۲-۱۵۳.
۱. همان.

من از مشركان نیتیم.

حقیقتِ فطرتِ همین عشق به کمال بر تعلق و جمال بر عیب است و این آیات بر جانِ مستطقی بر این امر^۱.

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
در ازل پرتو حُسْنِت ز سجلی دم زد
عین آتش شد این غیرت و پر آم زد^۲
جلوای کرد رخت دید ملک عشق نهاست

اقسام فطرت

آدمی را دو نظریه است، نظریه اصلی و نظریه تبعی. نظریه اصلی همان عشق به کمال مطلق و نظریه تبعی انزجار از نقص است؛ و تمام رفتارهای آدمی به نظریه تعلق به کمال و نظریه تنفر از نقص باز می‌گردد. به بیان امام خمینی:

«فطرت آدمی عاشق کمال مطلق است و به تبعیت این فطرت - عشق به کمال - فطرتی دیگر در دنیا آرمیده است؛ و آن عبارت است از فطرت انزجار از نقص، هرگونه نقصی که فرض شود. و معلوم است که کمال مطلق و جمال صریف و علم و قدرت و دیگر کمالات به طور اطلاق و به گونه ای که هیچ نقصی و حدی در آن نباشد در جز در ذات باری تعالی یافت نمی شود و درست که هر پیت مطلقه و صریف و جزو و صریف هر کمال است. پس انسان به جمال الله عاشق است و حقیقت و جانش به آن مهل دارد، گرچه خودش از این مهل و علاقه غافل باشد....»

پس خدای متعال با لطف و عنایتش این دو فطرت را در نهاد انسان نهاد، یکی اصلی و دیگری تبعی.

فطرت اصلی عبارت است از عشق به کمال مطلق و فطرت تبعی عبارت است از فطرت

١. ١. ر. ك: تفسير الميزان، ج ٧، صفح ١٧٧-١٧٨.

۲. دیوان حافظ شیرازی، ص ۹۶.

۳. «ایلاف» اسم بی‌بند و نیز «سبب» و «سبب» (در سبب معراج) «ایلاف» نام داشت.

برق و تار

۴. «ارشف» به معنای فرشی و گسترده‌ای است. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۶۶۴.

تویر فطرت ما را هدایت کرد به این‌که تمام قلوب سلسله‌بندی، از غار شیمیان اقمی بلاد افریقی تا احوال ممالک متمدانه عالم، و از طبیعی و مادیین گرفته تا احوال ملل و نحل، با لفظ و شطر قلبی‌شان متوجه به کمالی است که نقی نارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که چیزی در او نباشد؛ و بالآخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایقه بشری با زبان فصیح و یکدل و یک جهت گیرند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم، آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصویر و خیال، و در تجزیهات عقلیه و اعتباریه، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس، مبدأ عالم جلالت عظمه، سرایه دارد؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟^{۱۸}

[illegible]

قَالَ كَذَلِكَ رَأَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْيُسُوفَ مِنْ الْمُتَّقِينَ فَلَمَّا جَاءَهُ
عَلِيمُ اللَّيْلِ رَأَىٰ عَوْكَا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ فَلَمَّا رَأَىٰ النُّعْمَ بِرَأْسِهَا
قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَجَبٌ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ يَا ثَوَمُ لَيْسَ بِرَبِّي مِنْهُ تُشْكِرُ يَا إِبْرَاهِيمُ وَجِئْتُكَ
وَجِئْتُكَ بِاللَّيْلِ فَطَرْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَيَاتًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُسْرِكِينَ ﴿٤٠﴾

و بدین سان، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشانیدیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. پس چون شب بر او پی‌د افتد، ستاره‌ای دید؛ گفت: این چنین ماه را در حال طلوع دیدم، گفت: این پروردگار من است. پس چون غروب کرد، چنین ماه را در حال طلوع دیدم، گفت: این پروردگار من است. پس چون غروب کرد، اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم. پس چون خورشید را برآمده دیدم، گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر است. و چون غروب کرد، گفت: ای قوم من، من از آنچه با خدا انبیا می‌گیرم بدینارم، من یکسره ادل‌الخیبش بر سر کسی ندانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است؛ و

جمل حدیث۔ صفحہ ۱۱۲-۱۱۳۔

وَأَن يَكُونَ

می‌شوند. ولی از امور متعجبه آن است که با این‌که در فطریات احدی اختلاف ندارد - از صدر عالم گرفته تا آخر آن - ولی نوعاً مردم غافلند از این‌که با هم متفقند؛ و خود گمان اختلاف می‌نمایند، مگر آن‌که به آن‌ها تنبیه داده شود. آن وقت می‌فهمند موافق بودند در صورت مخالفت. و به همین معنی اشاره شده است در ذیل آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^۱

احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه، بدیهی‌تر است، زیرا که در تمام احکام عقلیه، حکمی که بدین مثابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد، نداریم؛ و معلوم است چنین اوضح ضروریات است و آئیده بدیهیات است و چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد. پس اگر تو حید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از اجلای بدیهیات و اظهر ضروریات باشد. ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^۱

در این‌جا به برخی از مهم‌ترین فطریات انسان اشاره می‌کنیم تا با شناخت بهتر آن‌ها بتوان زمینه و راه تربیت را دریافت.

حقیقت جویی

در انسان‌گرایی فطری به حقیقت جویی و کشف واقعیت‌ها - آن‌سان که هستند - و درک حقایق اشیا وجود دارد. یعنی انسان می‌خواهد جهان را و هستی اشیا را آن‌چنان‌که هستند دریابد. در دعایی از حضرت خنمی مرتبت آمده است:

«أَرَبِ الْأَشْيَاءِ كَمَا هِيَ»^۲

پروردگارا موجودات را آن‌چنان‌که هستند به ما بنمایان.

انسان به ذات خود در پی آن است که حقایق جهان را درک کند و به راز هستی دست یابد.^۳ رفتن انسان در پی حکمت و فلسفه، تلاشی است در جهت پاسخگویی به حقیقت جویی آدمی.^۴

۱. چهل حدیث، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۹: الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۳۱.

۳. ر.ک: فطرت، صص ۲۹-۳۰.

۴. «الحکمة» هي العلم بالحقائق علن ما هي غلبه، داود بن محمود القيسري، شرح فصوص الحکم،

آشیانه اصلی‌اش که آستان حضرت دوست و درگاه اوست پرواز کند».^۱

دوستی‌ها و دشمنی‌ها، تعلق‌ها و تنفرها، ستایش‌ها و پرستش‌ها و... همه یا از پی فطرت عشق به گمان مطلق است یا از پی فطرت انزجار از نقص، هر چند که انسان در مصداق کمال و نقص اشتباه می‌کند و بسیاری از مواقع ناقص را کامل می‌پندارد و یا مصادیقی را دنبال می‌کند که شایسته پیروی نیستند. این‌که آدمی به چیزی دل می‌سپارد، بدین خاطر است که در آن کمالی می‌یابد و این‌که از چیزی می‌پرهیزد بدین خاطر است که در آن نقصی می‌بیند. حتی بازگشت همه ترس‌ها به ترس از مرگ است و ترس از مرگ بدین سبب است که آدمی مرگ را نقص می‌پندارد، از این‌رو از آن منزجر است و می‌ترسد، ولی اگر بداند که مرگ نقص نیست و در حقیقت کمال است، آن‌گاه از مرگ منزجر نخواهد بود و نخواهد ترسید.

حقیقت جویی، عشق و پرستش، ستایش و نیایش، زیبایی دوستی، خیر اخلاقی، خلافت و بندگی، عدالت دوستی، انزجار از ظلم و... همه اموری است که به فطرت اصلی و تبعی بازگشت می‌کند و از امور فطری است.

فطریات انسان

فطریات اموری است که از فطرت آدمی برمی‌خیزد و در همه انسان‌ها مشترک است و هیچ‌کس را در آن اختلاف نیست و دگرگونی در آن راه ندارد. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

«باید دانست که آن‌چه از احکام فطرت است، چون از لوازم وجود و هیأت مختره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد. عالم و جاهل و وحشی و متمددن و شهری و صحرائین در آن متفقند. هیچ‌یک از عادات و مذاهب و طریقه‌های گوناگون در آن راهی پیدا نکند، و خلل و رخنه‌ای در آن از آن‌ها پیدا نشود. اختلاف بلاد و اُمویه و مائوسات و آراء و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابداً تأثیری نکند. اختلاف انعام و ضعف و قوت ادراک لطمه‌ای بر آن وارد نیاورد و اگر چیزی بدان مثابه نشد، از احکام فطرت نیست و باید آن را از فطریات خارج دانست. و لهذا در آیه شریفه فرموده است: ﴿فَطَرُ النَّاسِ عَلَيْهَا﴾ یعنی اختصاص به طایفه‌ای ندارد و نیز فرموده است: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ چیزی او را تغییر ندهد. مثل امور دیگر که به عادات و غیر آن مختلف

مواحل جزاء: الإحسان إلا الإحسان^۱
مگر پاداش احسان جز احسان است؟

این‌ها اموری است که از فطرت انسان برمی‌خیزد و آدمی آنها را به دلیل ارزش اخلاقی‌اش انجام می‌دهد؛ و از این‌رو خیر اخلاقی نامیده شده است.

زیبایی دوستی

انسان به ذات خود گرایش به جمال و زیبایی دارد. میل به زیبایی و مطلق زیبایی برای انسان موضوعیت دارد و آدمی به سبب فطرتش که عشق به کمال مطلق و جمال صرف است، زیبایی دوست است. خدای سبحان زیبایی محض و جمال مطلق است و هر زیبایی از اوست و انسان فریفته او است. به بیان پیامبر اکرم (ص):

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^۲

همانا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

انسان زیبایی دوست و زیبایی‌آفرین است؛ و هیچ‌کس از این میل و گرایش خالی نیست. انسان زیبایی‌های طبیعت را که مظهر جمیل مطلق است دوست دارد و آن را تحسین می‌کند و از دیدن آن لذت می‌برد. انسان تلاش می‌کند در همه چیز تا جایی که ممکن است وضع زیباتری برای خودش به وجود بیاورد؛ و از این‌رو جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می‌دهد. انسان دوست دارد قیافه‌اش زیبا باشد، نامش زیبا باشد، جامه‌اش زیبا باشد، چشمش زیبا باشد، محل سکونتش زیبا باشد و... خلاصه می‌خواهد حال‌های از زیبایی تمام زندگی و شئون جانش را فراگیرد.^۳

۱. قرآن، رحمن / ۵۰.

۲. آن‌عبدالله محمد بن عبدالله الحاکیه النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفه، بیروت.
ج ۱، ص ۱۶، ج ۲، ص ۱۸۱، الهامیه فی غریب الحدیث والایم، ج ۱، ص ۱۲۹۹، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، المعجم الصغیر فی احادیث الشیخ الثوری، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۱۲۳۲، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۹۲.

۳. ر.ک: فطرت، ص ۵۲-۵۳، مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۷۲.

بر اساس همین میل و گرایش است که نفس دانایی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت‌بخش است. انسان به فطرت خود از جهل بیزار است و درستدار دانایی و پشایی است.^۱

اینجا به وجود آن که حقیقت جوئی اموری فطری است اما در تمام انسان‌ها به یک میزان نیست و در نتیجه تأثیر برخی عوامل درونی مانند نفس پرستی و خودخواهی و صفات منفی موروثی و انسانی از یک طرف، و برخی عوامل بیرونی مانند القایات منفی گوناگون از طرف محیط و اجتماع از سوی دیگر، شدت و اصالت خود را از دست می‌دهد و در بعضی انسان‌ها به حداقل می‌رسد.^۲

خیر اخلاقی

در انسان گرایشی ذاتی به اموری وجود دارد که انسان آنها را نه به منظور طلب سود و یا دفع زیان بلکه صرفاً تحت تأثیر یک سلسله عواطف که عواطف اخلاقی یا انسانی نامیده می‌شود تجربه می‌دهد. این‌ها در مقیاس تقسیم است. مانند گرایش انسان به راستی که راستی است و در میان بشر انسان نسبت به دروغ، گرایش انسان به صداقت، پاکی، تقوا، به طور این گرایش‌ها تقسیمند و بر مبنای تقسیم می‌شوند. فردی و اجتماعی، گرایشات فردی مانند گرایش به نظم و انضباط، تسلط بر نفس یعنی آنچه که مالکیت نفس می‌نامیم، شجاعت به معنای قوت قلب نه زور بازو و گرایشات اجتماعی مانند گرایش به تعاون، به دیگران کمک کردن، با یکدیگر کار اجتماعی کردن، گرایش به احسان و نیکوکاری، فداکاری یعنی فدا کردن حتی در حد جان. ایثار کردن یعنی این که انسان در حالی که کمال احتیاج را به چیزی دارد، ولی دیگری را بر خود ترجیح می‌دهد.^۳ سیاست‌گذاری و قدردانی و پاداش نیکي را به نیکي دادن.

به سبب اهتمام اسلام الهی، جالب سنگی، طبعه دار الثیور، تهران، ۱۳۹۹ ق، ص ۲۲۶، «الکلیات فی اشکال النفس الانسانیة بمنزلة حقائق المؤثر ذات عقلی ما هی غائیة... الاسفار الاربعه»، ج ۱، ص ۲۰.
۱. «الفقه» مصدر حمل عربی واژه «فیلسوفیا» در زبان یونانی است. واژه «فیلسوفیا» از دو واژه «فیو» به معنی «ادوسنداری» و «سوفیا» به معنی «دانایی» ساخته شده است و «فیلسوفیا» به معنی «دوستداری دانایی». رسائل الکندی الفلسفیه، ص ۱۲۲.

۲. محسن شجره‌ش بحث، مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی فقهی، ۱۳۵۳.

۳. فطرت، ص ۲۲.

از گرایش انسان به پرستش ذات جمیلی است که نقصان در او نیست و برتر از هر و هم و گمان است.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

یگن: اوست خدای یگانه، خدای صمد، کسی را نزاده، و زاده نشده است، و هیچ کس جز او را همتا و همانند نیست.

تلاش تربیتی پیام‌آوران الهی بر این بوده است که آدمیان را به خود آورند و پرده‌های غفلت از حقیقت فطر نشان را کنار بزنند و آنان را به سوی معشوق و معبود حقیقی سوق دهند.

با وجود این، انسان‌ها از فطریات خود غافل می‌شوند و نگاه‌گری فطرت را که بهترین نگاه‌گری برای هدایت و تربیت و انصاف به صفات الهی است، در زیر نگاه‌گری‌های دیگر می‌پوشانند و آن‌ها باید بشوند نمی‌شوند.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۲

این است نگاه‌گری الهی؛ و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟

عواملی چند دست به دست هم می‌دهند و سبب می‌شوند که این نگاه‌گری شکوفا شود یا پورشیده ماند. از این عوامل به عوامل مؤثر در تربیت تعبیر می‌شود.

۱. قرآن، اخلاص / ۱-۲.

۲. قرآن، بقره / ۱۳۸.

خلافت و ابداع

در انسان گرایش شگفت وجود دارد که می‌خواهد آفریننده باشد، چیزی که نبوده است بیافریند و خلق کند. این تمایل در هر انسانی هست که می‌خواهد چیزی نو، اثری جدید بیافریند و ابداع کند. عالم علمش را، نظریه پرداز نظریه‌اش را، شاعر شعورش را، معمار بنایش را، صنعتگر صنعتش را، کشاورز کشتش را و... هر فاعلی فعلش را دوست دارد و به آن عشق می‌ورزد. این خصیصه سازندگی، علاقه به مصنوعات و آفریده‌های خود از گرایش فطری انسان به خلق و آفریدن برمی‌خیزد که موهبتی الهی است.

البته در برخی موارد دو یا سه مقوله با یکدیگر توأم می‌شوند. مثلاً کسی که شعری می‌سراید، در آن واحد دو کار کرده است، یکی این‌که چیزی آفریده و گرایش خلافت و ابداع خود را ارضا کرده‌است و دوم این‌که پدیده‌ای زیبا به وجود آورده و گرایش زیبایی‌دوستی خویش را ارضا نموده‌است؛ و ممکن است گرایش حقیقت‌جویی نیز بدان اضافه شود، یا امری از حیث خدایتی بر آن جلوه کند.

عشق و پرستش

از جمله پدیدارترین و قدیمی‌ترین تجلیات روح انسان و یکی از اصیل‌ترین ابعاد وجود آدمی گرایش به عشق و پرستش است. انسان موجودی پرستنده است و مطالعه تاریخ زندگی و سیر تحول جوامع نشان می‌دهد که هر جا بشری وجود داشته است، عشق و پرستش هم ظهور یافته است. هر چند که صورت پرستش و معبود تفاوت کرده است، اما اصل پرستش پیوسته ثابت و پایدار مانده است. هرگاه انسان از معبود حقیقی و معشوق علی‌الطلاق غافل شده است عشق خود را متوجه موجودات مجازی کرده و در پرستش راه انحراف پوریده است.

انسان پیوسته در پی این بوده است که موجودی قابل ستایش و تقدیس بیابد و او را عاشقانه و در حد مافوق طبیعی ستایش کند. حتی ستایش‌های مبالغه‌آمیز درباره قهرمان و اسطوره، مرام و مسلک، حزب و ملت، آب و خاک و... از این‌جا برمی‌خیزد. تقدیس موجودات فانی برخاسته

۱. مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۷۳.

۲. ک. فطرت، ص ۵۵.

۳. ر. ک. مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، صص ۷۳-۷۴.

نفسانی و رفتار آدمی رابطهای خاص وجود دارد. هیچ وقت اعمال و رفتار انسان شجاع و پودل با اعمال و رفتار انسان ترسو و پودل یکسان نیست. رفتاری که انسان شجاع هنگام روپارویی با صحبتهای حوالگیر از خود بروز می دهد غیر رفتاری است که انسان ترسو از خود نشان می دهد؛ و همچنین اعمال انسان بخشنده و باگذشت غیر از اعمال انسان تنگ چشم و پست است؛ آنجا که جای بخشش و گذشت است مگر کدام از اینها به گزینهای وظیفه خود را تشخیص می دهد و دست به عمل می زند؛ و همچنین است سایر ملکات و احوال نفسانی و جلوه های رفتاری آنها. و نیز میان صفات نفسانی و نوع ترکیب بنیه انسانی رابطهای خاص وجود دارد. پاره ای از مزاجها به گزینهای است که افراد خیلی زود، عصبانی می شوند و به خشم می آیند. و بالطبع به انتقام گرفتار می شوند. علاقه مندند؛ و پاره ای از مزاجها به گزینهای است که شهوت شکم یا شهوت جنسی در افراد خیلی زود فوران می کند و آنان را بی طاقت می سازد. و به همین منوال سایر ملکات که در نتیجه اختلاف مزاجها انعقادش در برخی افراد خیلی سبب است و در برخی دیگر خیلی کند.

با همه اینها دعوت و خوارش و تقاضای هیچ یک از این مزاجها که، سبب ملکات یا اعمال و رفتاری مناسب خویش است، از حد اقتضای فراتر نمی رود؛ به این معنا که ساختار تربیتی و خلق و خوی افراد هیچ وقت آنان را مجبور به انجام دادن کارهای مناسب با خود نمی کند و تأثیرش در آن حد نیست که ترک آن کارها را محال سازد و در نتیجه عمل و رفتار از اختیاری بودن بیرون شود و صورتی جبری بیابد. مثلاً شخص عصبانی در عین این که خشمگین و دچار فوران خشم شده است، باز هم می تواند جلوی خود را بگیرد و از انتقام چشم پوشی کند؛ و شخص شکمبار نسبت به انجام دادن و ترک کردن عمل و رفتار مناسب با خلق و خوی و ساختار تربیتی اش اختیار دارد، و نیز چنان نیست که شخص شهوتران در آنچه به اقتضای دعوت و خوارش و تقاضای شهوتش انجام می دهد، مجبور باشد. هر چند که ترک عمل مناسب با خلق و خوی و ساختار تربیتی و انجام دادن خلاف آن دشوار و در پاره ای موارد در نهایت دشواری است. اگر کلام خدای متعال کاملاً مورد دقت قرار گیرد این مطالب تأیید می شود. آری، خدای سبحان می فرماید:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ وَالْبَلَدُ الْفَاسِدُ يَخْرِجُ الْأَعْنَابَ﴾^۱

عوامل مؤثر در تربیت

عبودیت مؤثر در تربیت، عواملی اند که در شکل گیری شخصیت و حالت انسان و ساختار تربیتی و تأثیرات مستقیم یا غیر مستقیم دارند. برای یافتن راهها و روش های تربیت و دریافت دست و پاگیری و جستجو کرد که آیا در میان عوامل مؤثر، تربیت می تواند عاملی را به عنوان عامل مسلط یا تحت تأثیر و غیره در نظر بگیرد؟ اصالت دارد، زیرا آنچه انسان انجام می دهد بر اساس شناخته تربیتی اش انجام می دهد.

﴿وَلَا يَخْلُ يَعْملُ عَلَىٰ شَاكِلَةٍ﴾^۱

یعنی: هر کس بر حسب شاکله (ساختار) خود عمل می کند.

«شاکله» از ماده «شکل» به معنای بستن پای چارپا است و «شاکله» پای بند ستور و حیوان است یعنی طایفی که با آن پای حیوان را می بندند. «شاکله» از این اصل به معنای ساختار تربیتی و خوی و اخلاق آمده است.^۲ و اگر ساختار تربیتی و خلق و خوی را «شاکله» خوانده اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید به رفتار و خلق و خوی خاص می کنند یعنی او را وادار می سازد تا به مقتضای آن ساختار تربیتی رفتار کند.

آیه مورد بحث عمل و رفتار انسان را نتیجه شاکله او معرفی می کند. میان ملکات و احوال

^۱ قرآن، صافات / ۱۰۱

^۲ المصنفات، ج ۲، ص ۲۵۵

پس خدای متعال از یک سو دین را به عنوان امری فطری معرفی کرده و از سوی دیگر راه دین را برای همه هموار کرده است. بدین ترتیب معنا ندارد که فطرت آدمی او را به سوی دین حق و سنت معتدل دعوت کند و خلقت او وی را به سوی شر و فساد و انحراف بفرماید، آن هم به نحو علیّت تامّه که قابل تحلف نباشد. و این که برخی گفته‌اند سعادت و شقاوت دو امر ذاتی است که هرگز از ذات تحلف نمی‌پذیرد، و مانند جفت بودن عدد چهار و فرد بودن عدد سه است، و یا این که گفته‌اند سعادت و شقاوت مقتضای قضای حتمی و ازلی است و دعوت برای اتمام حجت است، نه برای امکان تغییر و امید دگرگونی از حالی به حالی، سخنی بی‌اساس و باطل است؛ و استنادشان به آیه زیر نیز نادرست است که خداوند فرموده است:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْهَدْيِ عَلَى بَيْتَةٍ وَ يُحْيِي مَنْ خَرِيَ عَلَى بَيْتَةٍ﴾^۱

تا کسی که باید هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که باید زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.

پاسخ این ادعا همان حجتی است که خود بدان اعتراف کرده‌اند، زیرا همین آیه شریفه می‌رساند که سعادت برای سعید و شقاوت برای شقی ضروری و غیر قابل تغییر نیست. آری اگر سعادت و شقاوت از لوازم ذات بودند، دیگر برای رساندن لازمه ذات به ذات حاجت به حجت نبود، چون ذاتیات حجت بردار نیستند؛ و همچنین اگر سعادت و شقاوت به قضای حتمی و ازلی لازمه ذوات شده باشند نه این که خود لازمه ذوات باشند، باز هم اتمام حجت لغو بود، بلکه حجت به نفع مردم و در برابر خدای متعال می‌بود، زیرا او بود که شقی را شقی آفرید و یا شقاوت را برایش نوشت. پس همین که می‌بینیم خدای متعال در برابر خلق حجت اقامه می‌کند، مشخص می‌شود که نه سعادت و نه شقاوت ضروری و لازمه ذات کسی نیست، بلکه نتیجه اعمال نیک و بد و اعتقادات حق و باطل انسان‌هاست.

علاوه بر این، مشاهده می‌کنیم که انسان به حکم فطرتش (عشق به کمال مطلق) برای رسیدن به اهدافش به تعلیم و تربیت و انداز و تبشیر و وعد و وعید و امر و نهی و امثال این‌ها دست می‌زند، و این خود روشن‌ترین دلیل است بر این که انسان به فطرتش خود را محکوم یکی از دو راه و یکی از دو سرنوشت سعادت و شقاوت نمی‌داند، بلکه همواره خود را مختار میان آن دو

۱. زمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید، و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید.

و نیز به پیامبر گرامی‌اش می‌فرماید که بگوید:

﴿وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُعْزِّزْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾^۱

و این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او [برسد، حشدار] دهم.

اگر آیه نخست را که بیانگر زمینه و ساختار تربیتی است با آیه دوم که دلالت بر عمومیت دعوت‌های دینی دارد، با هم مورد دقت قرار دهیم این معنا روشن می‌شود که بنیّه انسانی و صفات درونی انسان در اعمال و رفتارش تأثیر دارد، اما این تأثیر فقط به نحو اقتضاست نه به نحو علیّت تامّه؛ و چگونگی چنین نباشد و صفات درونی و ساختار تربیتی علت تامّه اعمال و رفتار باشد، حال آن که خدای متعال دین را امری فطری دانسته است که آفرینش تبدیل‌ناپذیر انسان از آن خبر می‌دهد، همچنان که فرمود:

﴿وَأَنبِئْهُمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ

الْبَیِّنُ الْقَیِّمُ﴾^۲

پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی فرادار، در حالی که از همه کیش‌ها روی برافتنده و حقیگوی باشی، به همان فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای را دگرگونی نیست، این است دین راست و استوار.

و نیز فرموده است:

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ﴾^۳

سپس راه را بر او آسان گردانید.

۱. قرآن، نجم / ۱۹.

۲. قرآن، روم / ۳۰.

۳. قرآن، عبس / ۲۰.

می‌یابد و احساس می‌کند که هر یک را بخواهد، می‌تواند برگزیند و هر کدام را که بخواهد سلوک کند، بر آن قادر است؛ و برای هر یک پاداشی مناسب آن خواهد دید، چنانکه خدای متعال فرموده است:

هُوَ الَّذِي أَنشَأَ الْإِنسَانَ إِلَّا مَا سَعَىٰ، وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ، ثُمَّ يُجْزَاهُ الْكِفَاءَ الَّذِي قَسَىٰ ۚ
و این‌که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست، و نتیجه‌اش آشکار می‌گردد و به زودی دیده خواهد شد، سپس هر چه تمام‌تر وی را پاداش دهند.

تا این‌جا به یک نوع ارتباط میان اعمال و ملکات آدمی و ذوات او اشاره شده؛ در این میان ارتباطی دیگر نیز وجود دارد که عبارت است از ارتباط میان اعمال و ملکات آدمی و اوضاع و احوال و عوامل خارج از ذات انسانی، عواملی که ظرف زندگی انسان و جو حیات او را تشکیل می‌دهند مانند ادب و سنن و رسوم و عادات جای تبلیغی و مدنیت و غیره. این عوامل نیز انسان را به مسئولیت و مراقبت با خود می‌خواند و از پاسخگویی و محاسبه با خود یاد می‌دارد و چیزی نمی‌گذرد که ساختاری جدید برای انسان فراهم می‌آورد و انسان را در اعمال و رفتارش تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، به گونه‌ای که اعمال و رفتار انسان با اوضاع و احوال محیط و جو زندگی اجتماعی‌اش مطابق می‌گردد.

این رابطه نیز غالباً در حد اقتضاست و از آن فراتر نمی‌رود، ولیکن گاهی چنان ریشه‌دار و پابرجا می‌شود که دیگر امیدی به از بین رفتن آن نمی‌ماند، زیرا در اثر زمان ملکاتی - چه زیاده و چه فاضله - در قلب راسخ می‌شود، چنانکه خدای متعال بدان اشاره کرده است:

مَرْبُتٌ الَّذِي بَيْنَ كَلْبٍ وَاسْرَاءَ عَلَانِيَةٍ أَلَا تَذَرُونَهُمْ أَمْ كَمْ تُتْدَارُونَ، خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
و علی سمعوتهم و علی أبصارهم غشاوة ۖ
در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، چه بپیشان دهی چه ببپشان ندی برایشان یکسان است، آن‌ها نخواهند گریزد. خداوند بر دل‌های آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده؛ و بر دیدگاهشان پردازی است.

۱. قرآن، حج، ۳۱-۳۰.
۲. قرآن، بقره، ۷-۸.

با وجود این، دعوت و انداز و بشیر چنین کسانی برای اقامه حجت صحیح است، زیرا اگر تأثیر دعوت در آنان محال و مستبعد شده است، به خاطر سوءاختیار خودشان است.

بدین ترتیب مجموعه‌ای عوامل در شکل‌گیری ساختار تربیتی و خلق و خوی انسان دخیلند که به طور کلی به عوامل درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند و این‌ها شخصیت روحی و شاکله انسان را به وجود می‌آورند.

آن‌که دارای شاکله‌ای معتدل است، راه یافتنی به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دعوت حق آسان‌تر است و آن‌که شاکله‌ای غیر معتدل دارد، او هم می‌تواند به سوی کلمه حق و عمل صالح و دین حق راه یابد اما برای او دشوارتر است.^۱

بنابراین انسان محکوم عوامل درونی و بیرونی نیست و این عوامل نقش علت ثانویه را بازی نمی‌کنند، بلکه این عوامل به نحو اقتضا در تربیت انسان مؤثرند و آن چیزی که در تربیت آدمی اصل و غیر قابل تغییر است و همه چیز آدمی به نحوی به آن باز می‌گردد، فطرت آدمی است و در تربیت اصالت با فطرت است؛ و از همین روست که پیام‌آوران الهی با فطرت‌ها و به زبان فطرت سخن می‌گویند.

هُوَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إِلَّا بِلِسَانٍ تُفْهِمُهُ لِقَائِهِمْ ۖ

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا احقاقیق را برای آنان بیان کند.

با توجه به اصالت فطرت است که راه تربیت گشوده می‌شود و هر انسانی این امکان برایش هست که متوجه کمال مطلق شود و پرده‌های ظلمتی را که به دست خویش و تحت تأثیر عوامل بیرونی بر فطرت خویش کشیده است، پس زند و به حق روی کند و هدایت یابد و تربیت الهی شود؛ حتی اگر «فرعون» باشد، چنانکه خدای متعال هنگام فرستادن موسی (خ) به سوی «فرعون» این حقیقت تربیتی را یادآور شد.

تَفْخِخْشِي ۖ

۱. تفسیر السبیر، ج ۳، ص ۱۸۹-۱۹۳.
۲. قرآن، ابرهیم، ۲.
۳. قرآن، اعراف، ۱۷-۱۹.

مادری طبیعت و اراده انسان که به اختصار مروری بر آن‌ها می‌کنیم.

وراثت

از جمله عوامل مهم و مؤثر در تربیت انسان - به نحو اقتضا - وراثت است، بدین معنا که خصوصیات آبا و اجداد به نسل‌های بعد منتقل می‌شود، چنان‌که در تعریف وراثت گفته‌اند:

«وراثت عبارت است از نیرویی طبیعی در موجود زنده که به وسیله آن صفات از اصل به نسل منتقل می‌شود، خواه این صفات مخصوص این نسل باشد، خواه مشترک میان تمام افراد این نوع یا بخشی از آن‌ها باشد.»^۱

بنابراین وراثت عبارت است از انتقال صفات و خصوصیات جسمانی و روانی و حالات و ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری از پدر و مادر و یا خویشاوندان و اجداد به نسل‌های بعدی.^۲

این ویژگی‌ها و خصوصیات، به نحو اقتضا در جهت مثبت یا منفی در افراد تأثیر می‌گذارد، چنان‌که خدای متعال از زبان حضرت نوح (ع) فرموده است:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَكَرًا إِنَّكَ إِذْ تَدْرُهُمْ يُصَلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾^۳

و نوح گفت: پروردگارا، هیچ‌کس از کافران را بر روی زمین نگذار، زیرا اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناپسند نرایند.

البته چنان‌که اشاره شد وراثت عاملی مؤثر در تربیت است و نه عاملی مسلط در تربیت، به گونه‌ای که انسانی با وراثتی نادرست می‌تواند به درستی گراید و انسانی با وراثتی درست به نادرستی میل کند.

﴿يُخْرِجُ النَّحْيَ مِنَ النَّبِيِّ وَيُخْرِجُ النَّبِيَّةَ مِنَ النَّحْيِ﴾^۴

۱. صالح عبدالعزیز، عبدالعزیز عبدالجید، التریب و طرق التدریس، الطبعة الثانية عشرة، دار

السمارف، القاهرة، ۱۹۷۶ م، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. سید محمدباقر حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱، ص ۷۹.

۳. قرآن، نوح / ۲۶-۲۷.

۴. قرآن، روم / ۱۹.

به سوی فرعون روانه شو که او سرکشی کرده است. پس بگو: آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایم، و تو را به سوی پروردگارت راهنمایم تا پروا بداری؟

«فرعون» بر فطرت و حدود خود و حقوق دیگران طغیان کرد و خدای متعال موسی (ع) را به سوی او روانه کرد تا او را به تزکیه و اصلاح نفس خود متوجه کند و از آلودگی و پستی خود را برهاند. موسی (ع) مأمور شد با بیانی استغهامی که به صورت پیشنهاد و درخواست است نه امریت، او را به حق بخواند: ﴿قُلْ خَلِّ أَلِنْ أَنْ تُزَكِّيَهُ؟﴾

این آیه بیان روشن دعوت موسی (ع) و چگونگی و مواجهه با فرعون طاغی است که از خلال تغییرات آن، مهربانی و ادب و نزاکت در بیان، و توجه به اصول تربیت نمایان است، چه فرعون و همه طاغیان دارای همه انسان‌ها می‌باشند که عوامل نفسانی و خارجی و قدرت ظاهری آن‌ها را منحرف می‌کند و به طغیان وامی‌دارد، و چون رسالت الهی تو جبهش به اصلاح نفوس و تربیت است و پیامبران طیبیان نفوسند، نخست با مهربانی و آرامی و دقت در نفسیات، به علاج بیماری‌های درونی به خصوص بیماری طغیان می‌پردازند، و اگر این گونه علاج مؤثر نشد به هر وسیله شده ماده نساء و انساء را قطع می‌کنند.

بر این اساس است که موسی (ع) فرعون را به حق دعوت کرد و مأمور شد که بدو چنین گوید: ﴿وَأُخْبِرْكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَعْلَمَ﴾؟ آیا آماده‌ای و به سود خود می‌بینی که تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از غرور و طغیان فرود آیی و در برابر ربوبیت و حق و حقوق خاضع گردی، و از طغیان و تجاوز پروا کنی؟

ترتیب بیان، مشعر بر این است که هدایت و شناسایی قدرت و عظمت ربوبیت و تربیت و استعداد و خضوع و پروا پیشگی، بعد از تزکیه نفس از آلودگی‌ها و غرور حاصل می‌شود. تزکیه، هدایت و معرفت، خضوع و خشیت، منطق حقیقی تربیت است. ولی فرعون مغرور طاغی و مستبد، این دعوت به خیر و صلاح و رشد را درک نکرد. «در هر حال امکان هدایت و تربیت برای همگان هست و عوامل مؤثر در تربیت ساختار تربیتی و شخصیت روحی انسان را به نحو اقتضا سامان می‌دهند. این عوامل عبارتند از: وراثت، محیط، سختی‌ها و شداید، کار، عوامل

و نیز چنین شده است:

«أَكْرَمُ أَهْلِ الرَّجَا كَرَمُ مَنِيَّةٍ وَ مَخْصَرُهُ»^۱

و قتی اصل و ریشه انسان خوب و شریف باشد، نهان و آشکارش خوب و شریف است.

وراثت با همه اهمیت و نفوذی که دارد تحت تأثیر عوامل دیگر قرار می‌گیرد و آنچه زمینه‌اش وجود دارد رشد می‌کند و دچار شدت و ضعف یا دگرگونی و تغییر می‌شود. در این باره از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«الشَّعِيدُ قَدْ يَتَّقِي وَ الْقَرِيبُ قَدْ يَشْعُدُ»^۲

گاهی خویشبخت بدبخت می‌شود و گاهی بدبخت به راه خویشبختی می‌رود.

یعنی گاهی انسانی که از وراثتی نیکو و سعادت‌مندانه بهره‌مند است تحت تأثیر عوامل دیگر راجی نادرست پیش می‌گیرد و خود را بدبخت می‌سازد و گاهی انسانی که از وراثتی نادرست و تباه‌کننده برخوردار است، تحت تأثیر عوامل دیگر راجی درست پیش می‌گیرد و خود را خوشبخت می‌سازد.

محیط

محیط تربیتی عبارت است از تمام عوامل عادی خارجی که انسان را احاطه کرده و او را از آغاز رشدش - یعنی از زمانی که به صورت نطفه در رحم متعقد می‌شود - تا زمان مرگش تحت تأثیر قرار می‌دهد.

چنانچه در عوامل محیطی وقت کنیم، آنها را بسیار و فراوان می‌یابیم؛ به طوری که هر چه انسان رشد می‌کند، دایره عوامل محیطی او نیز گسترش می‌یابد.^۳ در ذیل به اجمال در مهم‌ترین

۱. همان، ص ۲۸۸.

۲. اسماعیلی حقی، التورسوی، روح البیان فی تفسیر القرآن، فتح حجری، الطبعة العشرینة، بیروت.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. التریة و طرق التدریس، ج ۱، ص ۱۲۸.

زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.

د. روایات پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) درباره معنا و مصداق بیرون آوردن زنده از مرده و مرده از زنده چنین آمده است:

«يُخْرِجُ الْمَوْتُ مِنَ الْكَافِرِ وَيُخْرِجُ الْكَافِرُ مِنَ الْمَوْتِ»^۱

مومن را از کافر بیرون می‌آورد و کافر را از مومن بیرون می‌آورد.

ع. بحال نفس و وراثت در تربیت انسان نقش مهم و کارساز است و در سخنان معصومین (ع) تأکیدی بسیار بر اهمیت آن شده است، چنانکه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«أَعْلَى نَبِيٍّ أَوْ نَبِيٍّ نَفْسٌ وَلَدَاكَ قَارَأَ الْعُرُقَ ذُنَائِي»^۲

دقت کن که نطفه خود را در کجا مستقر می‌کنی زیرا خصم صلات اجداد به فرزندان

مستقر می‌سازد.

فرهنگ ابن ابی‌جهیم از اشیریه بیان (ع) چنین وارد شده است:

«خَسَنُ الْأَخْلَاقِ يَمُرُّ بِالْكَوْنِ الْأَخْرَاقِ»^۳

نیکوئی اخلاق دلیل پاک‌ی و فقیلیت ریشه خان‌دگی است.

۱. ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، الطبعة الأولى، بیروت، ۱۳۲۲ ق.، قسمت دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ق.، ج ۲۱، ص ۲۶۱، ابوجعفر محمد بن الحسن

الطبری، البیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۸، ص ۱۲۶، تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۲۹، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، مکتبه

الشرعیة البغدادیة، قم، ۱۴۰۲ ق.، ج ۴، ص ۱۵، محمد بن محمد رضا الفی المشهیدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین دزگانی، الطبعة الأولى، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد

الإسلامی، قم، ۱۴۰۹-۱۴۱۱ ق.، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. شهاب‌الدین محمد بن احمد الراشبی، المستطرف فی کل فن مستطرف، شرح و تحقیق سید

محمد، الطبعة العشرینة، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳ ق.، ج ۴، ص ۲۷۸.

۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۶.

کودک، نخستین درس محبت و دوستی، و بغض و دشمنی را در خانه فرامی گیرد. محیطی سالم و پر از آرامش و عاطفه و دوستی بهترین بستر برای رشد عواطف و کمالات انسانی کودک است. در چنین محیطی، کودک احساس آرامش و امنیت می کند و خصلت های انسانی در او شکوفا می شود. خدای سبحان خانواده را کانون آرامش و دوستی معرفی می کند، چنان که می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَخْلُقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً

وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱

و از نشانه های او این که از انواع خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان ها آرام گیرید، و میان آنان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این انعمت [برای مردمی که می اندیشند قطعاً نشانه هایی است.

ریشه بسیاری از ناهنجاری ها در روابط و مناسبات خانوادگی است و آن جا که آرامش و دوستی و رحمت آسیب می بیند، ناهنجاری ها ظهور می کند.

اعتقادات فرد در خانواده ریشه می زند و در زمینه مناسبات خانوادگی رشد می کند، تا جایی که کودک دین خانواده را می پذیرد و در نتیجه افکار و رفتارش شکل می گیرد، چنان که پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

«كُلُّ مَوْلُوٍ يُرَلِّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبْوَاهُ يَهْدِيَانِهِ، وَ يُمَجِّسَانِهِ»^۲

هر نوزادی بر فطرت الهی به دنیا می آید، پس پدر و مادر او را به دین یهود و نصرانی و زرتشتی گرایش می دهند.

بدین ترتیب خانواده مهم ترین محیط تربیتی - به نحو اقتضا - است و اساس شخصیت فرد از آن جا شکل می گیرد.

محیط، رفاقت و معاشرت
انسان به فطرت خود در سراسر زندگی خویش میل به رفاقت و دوستی دارد؛ و رقفا و دوستان نه

۱. قرآن، روم / ۱۲.

۲. مستند احمد بن حنبل، ج ۲، صص ۲۷۵، ۲۹۳.

عوامل محیطی مورر می کنیم.

محیط خانه و خانواده

خانه و خانواده نخستین محیطی است که انسان را تحت تأثیر فضا و روابط و مناسبات خود قرار می دهد. همه چیز این محیط و به خصوص عوامل انسانی آن بسیار تأثیرگذار است؛ و تأثیرپذیری کودک و روابط عاطفی درون خانواده بر آن می افزاید.

سال های نخست تربیت بسیار اهمیت دارد، زیرا در این سال ها ست که ساختار جسمانی، عاطفی، اخلاقی و عقلانی شکل می گیرد. کودک در خانواده چشم به جهان می گشاید و عادات و اخلاق خود را از خانواده فرا می گیرد، و روابط انسانی و عاطفی را در آن جا می آموزد. پدر و مادر به کمالات کودک قیام می کنند و به تربیت او اهتمام می ورزند و کودک به سبب میل به تقلیدش، از پدر و مادر تقلید می کند و به شدت تحت تأثیر اموری قرار می گیرد که او را احاطه کرده است.

شد جسمانی کودک تحت تأثیر محیط خانوادگی و مسائل مختلف زندگی خانوادگی است. فقر و غنا، فراوانی امکانات مناسب یا فقدان آن ها، از جمله هوای آزاد، آفتاب، روشنائی و نور کافی، پاکیزگی و نظافت، استراحت کافی، غذای سالم و بهداشتی، امکانات مقاومت در برابر بیماری ها و وسایل پیشگیری، و درمان بیماری ها همگی در رشد جسمانی کودک مؤثر است.

کودک از تمام گرایش ها و محرک های درون خانواده تأثیر می پذیرد و رفتار او به تبع رفتار خانواده شکل می گیرد. کودک به مجرد این که زبان مادری را در خانه فرامی گیرد، از طریق گفتگو و پرسش افکار و آرای اعضای خانواده را فرا می گیرد و تحت تأثیر آن ها واقع می شود. والدین نه تنها مامن و پناه کودکند بلکه نخستین آموزگار و راهنما و الگوی اویند.

وقتی عادات افراد را در امور مختلف از قبیل خوردن، آشامیدن، راه رفتن، خوابیدن، لباس پوشیدن و رفتار با دیگران مورد دقت قرار می دهیم، پی می بریم که خانواده عاملی بسیار مهم در شکل گیری شخصیت افراد و این عادات و رفتار است، زیرا کودک رفتار و عادات خود را از خانواده می آموزد و از اعضای خانواده تقلید می کند. اگر ما در بسیاری از اعمال و رفتار روزمره خود دقت نماییم و آن ها را تجزیه و تحلیل و ریشه یابی کنیم، درمی یابیم که بیش تر آن ها از تربیت خانوادگی سرچشمه می گیرد.^۱

تنها با هم انس می‌گیرند و با معاشرت و همنشینی، موجدات شادمانی و نشاط یکدیگر را فراهم می‌آورند، بلکه هر رفتنی به مقایسه درجه رفاهت و دوستی در امور مادی و معنوی دوست خود می‌برد و هر یک دانسته یا ندانسته روی عقاید و اخلاق و رفتار و گذشتار دیگری تأثیر می‌گذارد. این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری - تا آنجااست که در کلام پیامبر اکرم (ص) آمده است:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ جَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ»^۱

انسان بر دین و آئین دوست و همشکن خود است.

تأثیر دوست و همشکن در جهت مثبت و منفی تأثیری شگفت است زیرا نفس انسان‌ها در پی رغبت و معاشرت بر یکدیگر نفوذ می‌کند و خوی و خلعت یکی به دیگری سرایت می‌کند، خود را به وضعی سرایت دهی و دیگر بر می‌ماند و خوار و سرایت پلیدی و تنهایی را، این دوست که نشاء - معشیت، از حصار سوادش سعادت و شقاوت بفرستد، شفاء است. در حقیقت تو رسالت خدا (ص) در برآورد این حقیقت چنین آمده است:

«مَثَلُ الْجَلِيسِ الشَّالِحِ مَثَلُ الْعَطَّارِ، إِنْ لَمْ يَحْذَرَكَ مِنْ عَطْرِهِ عَطَّارٌ مِنْ رِيحِهِ، وَ مَثَلُ الْجَلِيسِ الشُّرِّ مَثَلُ الْكَبِيرِ، إِنْ لَمْ يَحْذَرَكَ نَأَاكَ مِنْ شَرِّهِ»^۲

حکایت همشکن صالح مثل عطّار است که اگر از عطر خود تو را بپرهیزد نفاذ، پوری خوش آن در تو آویزد و حکایت همشکن بد مثل آهنگر است که اگر شرار آتش آن تو را نسوزاند، پوری بد آن در تو آویزد.

همنشینی و رفاهت با صالحان، انسان را به کمال سوق می‌دهد و همنشینی و رفاهت با تباهکاران، انسان را به تباهی می‌کشاند.

دل تو را در کوی احل دل کشد
بن تو را در حبس آب و گل کشد^۱
صحبت صالح تو را صالح کند
صحبت طالح تو را طالح کند^۲
دوست خوب و صالح میل به اصلاح و کمال را در آدمی تقویت می‌کند و انسان را در سیر به سوی سعادت بازی می‌دهد. امام صادق (ع) از پدران گرامی‌اش روایت کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«أَسْعُدُ النَّاسَ مِنْ خِلَاطِ كِرَامِ النَّاسِ»^۳

سعادت‌مندترین مردم کسی است که با مودمی بزرگوار معاشرت و آمیزش داشته باشد.

دوست بد و تبهکار میل به فساد و تباهی را در آدمی تقویت می‌کند و انسان را در مسیر سقوط و شقاوت بازی می‌دهد. خدای متعال به نتایج چنین رفاهت و معاشرتی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

فَوَرُّهُمْ يَوْمَ بَعْضُ الْعَالَمِ عَلَى بَعْضٍ يَقُولُ الْيَتِيمُ أَتَأْخُذُ مَعَ الرُّسُلِ سَبِيلًا يَا وَاقِلُ
يَتِيمُ لَمْ أَتَجِدْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِجَائِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ
خَذُولًا^۴

و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گردد او را می‌گریزد. ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم، ای وای، کاش فلانی را دوست | خود را نگرفته بودم، او! ایود که مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه یاد حق - قرآن - به من رسیده بود و شیطان همواره فرودگاه‌زنده انسان است.

۱. مشهور معنوی، دفتر آژک، بیت ۷۲۵.

۲. «طالع» به معنی بزرگوار، تنه‌کار و فاسد است. نورنگ معین، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. تفسیر و نقد و تحلیل مشهور، ج ۱، ص ۱۳۳.

۴. امالی الصدوق، ص ۱۲۸: بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، ج ۲، ص ۷۲، ج ۱۸۵-۱۸۶.

۵. قرآن، فرقان / ۲۷-۲۹.

۱. بیانی تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۱۲۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۵: عتبات سلیمان، ص ۱۲۳: سفینه البحار و مدینه الحکیم و الآثار، ص ۱۲۳.

۳. مستند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴. مستند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۰۵.

دوستی و رفاقتند و این امر جز با شناخت درست و پی بردن به صحت و صلاحیت افراد امکان پذیر نیست؛ و این همان چیزی است که در سخنان پیشوایان حق با تعبیر «اختیار دوست» آمده است. رفاقتی که بر اساس شناخت وضع اخلاقی و راه و رسم فرد صورت می گیرد، رفاقتی نیکو و استوار است. از امیرمؤمنان علی (ع) چنین نقل شده است:

«مَنْ أَخَذَ أَخًا بِعَدِّ حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ دَامَتْ صُحْبَتُهُ وَ تَأْكُثُ مَوَدَّتُهُ»^۱

هر که پس از خوب آزمودن برای خویش دوست و برادری گیرد، رفاقتش پایدار و دوستی اش استوار پاید.

بر این اساس است که امام مجتبی (ع) به یکی از فرزنداناش فرمود:

«يَا بُنَيَّ لَا تُؤَيِّدْ أَخًا حَتَّى تُعْرِفَ مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ، فَإِنَّ السُّبُطَ الْخَيْرَ وَ رُضِيَّتَ

الْعِشْرَةَ فَأَخِي»^۲

فرزندم، با کسی دوستی و برادری مکن تا بدانی کجاها می رود و می آید، و چون خوب از احوال و اوضاعش آگاه شدی و معاشرتت را پسندیدی، با او دوستی و برادری کن.

این همه تأکید برای آن است که تأثیری پذیری انسان در رفاقت و معاشرت بسیار زیاد است و دوستی ها و رفاقت های حساب نشده و بی معیار می تواند نتایجی تلخ و مصائبی سنگین در پی داشته باشد، چنانکه امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«مَنْ أَخَذَ أَخًا مِنْ غَيْرِ الْخِيَارِ الْجَاءَ الْإِضْطِرُّ إِلَى مِرَاقَةِ الْأَخِي»^۳

هر که ناسنجیده دوست و برادر بگیرد، ناچار باید به رفاقت اشترار و افراد فاسد تن دهد.

بدین ترتیب رفاقت و معاشرت یکی از عوامل مهم تربیت به نحو اقتضاست که لازم است مورد

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. تحف العقول، صص ۱۶۲-۱۶۵.

۳. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۲۴.

با توجه به همین تأثیری پذیری است که پیشوایان حق، پیروان خود را با تأکید بسیار از رفاقت ها و معاشرت های نادرست پرهیز داده اند. در نامه ای که امیرمؤمنان علی (ع) به «حارث همدانی» نوشته، او را چنین یادآوری کرده است:

«وَ اخْذُوا صُحَابَةَ مَنْ يَفِيْلُ رَأْيَهُ وَ يَنْتَكِرُ عَمَلَهُ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُغْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ... وَ إِذَا كَانَ

وَ مُصَاحِبُهُ الْفَسَاقَ فَإِنَّ الْكَلْبَ بِالْكَرِّ مُلْحَقٌ»^۴

ا! همشینی با کسی که رأیش سست و کردارش ناپسند بود پرهیز، که هر کس را از آن که دوست اوست شناسند... و از همشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر پیوندد.

همچنین در سخنان منسوب به امیرمؤمنان (ع) آمده است:

«لَا تَضَخَّ بِالتَّيْبِزِ فَإِنَّ طِبْعَكَ يَسْرُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»^۵

با انسان های شریور همشینی مکن زیرا طبع تو بدی ها را از آنان می دزدد در حالی که بدان آگاه نیستی.

بنابراین باید دوستی و همشینی امری حساب شده باشد و با کسانی باید رفاقت کرد که شایسته

۱. «حارث بن عبدالله» مشهور به «حارث اعور» یا «حارث همدانی» از خراسان اصحاب امیرمؤمنان (ع) و یکی از ده نفر یاران مورد اعتماد آن حضرت بوده است. «ذهبی» او را از بزرگان علمای تابعین شمرده و از قول «ابوبکر بن ابی داود» آورده است که او فقیه ترین مردمان بوده است. درگذشت وی را به سال ۵۸ هجری نوشته اند. ز. ک: ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، «اختیار معرفة الرجال» (رجال الکشی)، صفحه ۷ و علق علی و قدم له حسن المعطوفی، «انتشارات دانشگاه مشهد»، ۱۳۴۸ ش. ص ۵۹؛ شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاری، دار الفکر، بیروت، ج ۱، صص ۲۳۵-۲۳۷؛ قاضی نورالله شیرشتی، مجالس المؤمنین، انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۵۴ ش. ج ۱، صص ۳۰۸-۳۰۹؛ عباس بن محمدشارح قمی، منتهی الامال، انتشارات جاویدان، تهران ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۱؛ السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، معجم رجال العلایط و تفصیل طبقات الرواة، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، صص ۱۹۶-۱۹۷

۲. نهج البلاغه، نامه ۹۹.

۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۲.

تبارک و تعالی است. خدای تبارک و تعالی انبیا را تربیت کرده است و آنها را برای تربیت و تعلیم کافه نامن ارسال کرده است! انبیا بزرگ اولوالعزم بر تمام بشر مبعوث شدند و سمت معلمی و مربی نسبت به تمام بشر دارند، و معلم آنها و مربی آنها حق تعالی است و آنها هم بعد از این که به تعلیمات الهی تعلیم شدند و تربیت پیدا کردند مأمورند که بشر را تربیت کنند و تعلیم دهند!۱

این مدرسه از چنان اهمیت تربیتی برخوردار است که خدای متعال با آن بر مؤمنان مشقت نیاوده است، که هیچ چیز با آن قابل قیاس نیست.

وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْزِلِ عَلَيْهِمْ سِوَايَ الْبُحْرِ رَاسِخِينَ خدایا بر مؤمنان مشقت نیاورد ایامبری از خودشان در جهان آنان برانگیخت، تا آیتش را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و حکمت و کتاب و دانش بیاموزد، قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

پیامبر اکرم (ص) رسالت خود را رسالت تعلیم و تربیت می دانست و می فرمود:

«يَا تَعْلِيمُ أَرْسَلْتُ»^۲

برای تعلیم فرستاده شده‌ام و رسالت من تعلیم است.

این همه به خاطر تأثیر شگفتی است که تعلیم و تربیت بر انسان دارد. «ابوالحسن ندوی» در این باره می نویسد:

«من امامتی مسئولیت آفرین تر و پرخطر تر و مؤثر تر دریافته یک امت و زندگی آن از امر تعلیم و تربیت نمی شناسم لذا گاهی یک آموزش تربیتی امتی را به یکباره در آشتی سوزان سقوط می دهد و گاهی در اثر بی دقتی به راهی می رود که جز اضمحلال، از هم پاشیدگی، بی بند و باری

۱. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۶۵.

۲. قرآن، آل عمران / ۱۶۲

۳. زین الدین بن علی بن احمد الناطق والشیخ الثاني، منیه المربد فی آداب المعلمین و المستفید، اعداد السید احمد الحسینی، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۲ ق، ص ۲۶.

مبایث جدای قرار گیرد.

محیط مدرسه

مدرسه به بیان کلی تر محیط تعلیم و تربیت، همجرون خانواده از مهم ترین عوامل مؤثر در تربیت است، زیرا به سبب الگوطلی و الگوپذیری آدمی که ریشه در فطرتش دارد تأثیر عناصر گوناگون مدرسه و تعلیم و تربیت بر انسان بسیار زیاد است.

تعلیم و تعلیم و تربیت و تدریس محیطی است در تمام حرکات و سکنات خود تحت تأثیر قرار می گیرد و همه چیز خود را از معلم و مربی نمونایی دردی کند، پس باید بدین امر توجهی تام داشت.

وَلْيُعَلِّمُوا الْوِلْدَانَ الْإِسْلَامَ مِنْ صَغِيرٍ^۳

بچه ها را به خود را از خردی خود بخوانند.

و گفته خوب را که مهم تر و درخیز تر چه تر از خرد را که روح و تعلیم و تربیت است؟ از این روست که «تعلیم برینده شیطانی» آمده است که از تمام بشر (۱۲) دور و این ربه پرستش کردم که معنی خود را که حست؟^۴

«عَلَّمَ الَّذِي يَأْخُذُ، عَمَلٌ يَأْخُذُهُ»^۵

علمی که فرا می گیرد، بنگرد از چه کسی فرا می گیرد.

پیام آوران الهی - برترین معلمان و مربیان بشر - بهترین مدرسه تعلیم و تربیت را بنیان گذاشتند. به بیان امام خمینی:

«عالیه مدرسه است و معلمین این مدرسه، انبیا و اولیا هستند، و مربی این معلمین، خدای

۱. ک: مبایث تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۱۳۱.

۲. قرآن، عبس / ۲۲.

۳. النکاح، ج ۱، ص ۱۲۰، یا: سیرت نبوی، المصنف: محمد بن یحیی القلیس الکلبانی، کتاب السنن فی سیرت نبوی، ص ۱۲۰، یا: سیرت نبوی، المصنف: محمد بن یحیی القلیس الکلبانی، کتاب السنن فی سیرت نبوی، ص ۱۲۰.

۴. ۱۳۲۰ ش، ج ۱، ص ۸۸۹ و سائر الشیعه، ج ۱، ص ۸۸.

در خانواده، اجتماع، سیاست، تعلیم، بی‌دینی و الحاد راهی نخواهد داشت، به همان گونه که تربیت صحیح می‌تواند به تنهایی عقول و ارواح را در جهت صلاح و سداد هدایت کند، نسلی زنده و پویا به بار آورد و اُمت را به آینده‌ای درخشان بشارت دهد.^۱

بنابراین محیط مدرسه از جمله مهم‌ترین عوامل مؤثر در تربیت به نحو اقتضاست که می‌تواند استعدادهای آدمیان را در جهات مثبت و منفی سامان دهد و اشخاص عالم، عاقل، متفکر، مدبّر، موحد، عدالت‌جو، فداکار و یا خلاف این‌ها را تحویل جامعه دهد. به بیان امام خمینی:

«معلم است که انسان‌ها را یا مَهْدَب یا می‌آورد، متعبد بار می‌آورد و یا انگل بار می‌آورد و وابسته؛ خدمت مدرسه‌ها بلند می‌شود، خدمت سعادت‌ها و خدمت شقاوت‌ها انگیزه‌اش از مدبرانه‌هاست و کلیدش دست معلمین است.»^۲

محیط اجتماع

ثقلیه افراد و مناسبات اجتماعی غیر از خانواده و مدرسه محیط اجتماع نامیده می‌شود. از این مجموعه نهاد روابط و پیوندهای اقتصادی، سیاسی، شغلی، عاطفی، روحی و فرهنگی بر انسان تأثیر تربیتی می‌گذرد. انسان در تعاملی دائم با محیط اجتماع است و عناصر آن پیوسته در جهت سازندگی یا ویرانگری شخصیت افراد - به نحو اقتضا - عمل می‌کند. روابطی سالم، عاطفی، مبتنی بر کرامت و عزّت و بر پایه انصاف و عدالت در شکاگیری شخصیت انسانی افراد نقشی اساسی دارد، همان‌گونه که روابطی ناسالم، خشن، مبتنی بر حقارت و ذلّت و بر پایه ستم و بی‌عدالتی در تخریب شخصیت انسانی افراد نقش دارد.

انسان در بستر اجتماع رشد می‌کند و به شدّت از آن تأثیر می‌پذیرد، زیرا رابطه میان فرد و اجتماع رابطه‌ای حقیقی است. افراد انسان با وجود کثرتی که دارند انسانند و انسان هم یک نوع واحد است و همچنین افعال و اعمال انسان‌ها با این‌که متعدد و متکثر است ولی آن‌ها نیز از نظر

۱. نحو التربية الإسلامية الخيرة، صص ۲۴-۲۵، به نقل از باقر شریف قریشي، نظام تربیتی اسلام.

چهارم از راه مستدرجات فجرة، ص ۱۳۵۲، ص ۸۷.

۲. صحفه نور - ج ۳، ص ۱۳۳۷.

۳. رساله نظام تربیتی اسلام، ص ۸۵.

نوع واحد است و به گونه‌ای میان آن‌ها الفت و جمع برقرار است، درست مانند آبسی که در ظرف‌های متعدد ریخته شود که اگرچه این آب‌ها به تعداد ظرف‌ها تعددند اما دارای قسمی وحدت نوعی‌اند و این آب‌ها دارای خواص و آثار متکثری‌اند که باز از نظر نوع واحدند و هرگاه تمام این آب‌ها در مکانی واحد گرد آیند آن خواص قوی‌تر و آن آثار بیش‌تر خواهد شد. همین امر درباره افراد و اجتماع صادق است، رابطه حقیقی‌ای که میان فرد و اجتماع برقرار است سبب می‌شود که خواص و آثار فرد در اجتماع نیز پدید آید و به همان نسبت که افراد از نظر خواص و آثار وجودی خویش در اجتماع تأثیر می‌گذارند و آن را بهره‌مند می‌سازند، این آثار و خواص وجودی، خود هر یکی مستقل را تشکیل می‌دهد و یک موجودیت اجتماعی پدید می‌آید که این موجودیت اجتماعی به نحو اقتضا افراد را تحت تأثیر و تربیت خویش قرار می‌دهد. قرآن کریم برای اجتماع وجود، اجل، کتاب، شعوره، فهم، عمل، طاعت و معصیت اعتبار کرده است که گویای موجودیت اجتماعی و نقش آن در تربیت انسان‌هاست، چنان‌که در آیات زیر آمده است:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَنْقِذُونَ﴾^۱

و برای هر امتی اجلی است، پس چون اجلشان فرا رسد، نه امی توانند ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُخْرَجُونَ مِنْكُمْ تَشْمُرُونَ﴾^۲

هر امتی به سوی کارنامه خود فرا خوانده می‌شود او بدیشان می‌گویند: آن چه را می‌کردید امروز پاداش می‌یابید.

﴿وَرَبَّنَا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ﴾^۳

برای هر امتی کردارشان را آراستیم.

﴿مَبْنِيَّةٌ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ﴾^۴

۱. قرآن، اعراف / ۳۲.

۲. قرآن، بقره / ۲۸.

۳. قرآن، انعام / ۱۰۸.

۴. قرآن، جاثیه / ۲۸.

جهت اهداف تربیتی به درستی ممکن و میسر نیست و آنچه در تربیت فردی فارغ از حرکت‌های اجتماعی صورت می‌پذیرد، آن قدر اندک است که در مقایسه با عملکرد اجتماع درخور توجه نیست.

به همین دلیل است که اسلام به شدت به تربیت اجتماعی اهتمام دارد و مهم‌ترین دستورات دینی خود را از قبیل نماز، حج، جهاد، انفاق و بالاخره هرگونه تقوای دینی را بر اساس اجتماع بیان‌گذاری کرده است.^۱

محیط جغرافیایی و طبیعی

انسان از نظر تربیتی متأثر از محیط جغرافیایی و طبیعی خویش است. آب و هوا، نور و حرارت، گیاه و پروت، خشکی و بارندگی، مکان زندگی، مسکن و نوع خوراک و مانند این‌ها در ساختار جسمی و روحی انسان و در خلق و رفتار آدمی تأثیر دارد. بخشی از تفاوت‌های فردی و جمعی به محیط زندگی بازگشت می‌کند. محیط کوهستانی، محیط ساحلی، محیط کوهی، محیط جنگلی، محیط روستایی، محیط شهری، آرایش محیط، ازدحام محیط و جز این‌ها هر یک تأثیری خاص بر روحیات و اخلاقیات انسان دارد.

امیرمؤمنان (ع) درباره تأثیر محیط جغرافیایی و طبیعی بر خلق و خوی و رفتار آدمی تعبیری زیبا و لطیف دارد. آن‌جا که از زندگی ساده و سخت خود سخن می‌گوید و این‌که گویانده‌ای اشکال کند که اگر خوراک پسران طلب این‌گونه اساده و ناگوار است، بی‌گمان ناتوانی بر او چیره می‌گردد و نتواند با هم‌آوردان خود مقابله کند و از نبرد با دلاور مردان بازماند:

«أَلَا وَبِأَنَّ السَّجِرَةَ الْبَرِيَّةَ أَقْلَبَ عُزَّةً، وَالزَّوَادِيحَ الْحَقِيرَةَ أَرْقَ جُلُودًا، وَالْثِيَابَاتِ الْبَثْوِيَّةَ لَوْنِي وَتَوَرُّدًا وَأَفْطًا خُمُودًا»^۲

بدانید درختی که در بیابان خشک روید چوبش سخت‌تر بپزد، و سبزه‌های خوشنما پوستش نازک‌تر، و رستی‌های صحرائی را آتش انروخته‌تر بپزد و خاموشی آن دیرتر.

۱. تفسیر نسیران، ج ۱، صص ۹۶-۹۷.
۲. نهج البلاغه، نامه ۲۵.

از میان آنان امتی، میانه‌روانند.

وَأَمَّا قَائِمَةٌ يَتَوَلَّى آيَاتِ اللَّهِ

امتی درست‌کردارند که آیات الهی را می‌خوانند.

وَرَحْمَتُ كُلِّ أُمَّةٍ يَرْسُولُهُمْ إِنَّا نَظُنُّوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ فَاحْذَرُهُمْ
فَكَفَيْتُكَ كَانِ عَشَابٍ

و هر امتی آنگاه فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند، و به باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پامال کنند. پس آنان را نذر مگر قسم، پس این‌ها را کثیر من چگونگی بود.

و لَكُلِّ أُمَّةٍ رَسِيلٌ فَإِنَّا جَاءَ رَسِيلُهُمْ نَقِيضُهُمْ بِالْقِسْطِ وَ لَكِنَّا نَظُنُّوهُ

و هر امتی را پیغمبری است پس چون پیغمبرشان بیاید، بیاضشان به عدالت نازی شود و بر آنان قسم شود.

رابطه حقیقی میان فرد و اجتماع سبب به وجود آمدن قوا و خواصی اجتماعی می‌شود که در صورت تماس و تراحم قوا و خواص فرد با آن، از هر جهت بر قوا و خواص فرد غلبه می‌کند. مشاهده تجربه نیز این حقیقت را تأیید می‌کند، چنان‌که می‌بینیم در انقلاب‌ها و شورش‌های اجتماعی هیچ‌گاه اراده یک فرد قدرت مقابله و معارضة با همت و اراده اجتماع را ندارد و برای فردی که «فردی از اجتماع است چارهای جز همراهی و پیروی کامل از اجتماع نیست، بنابراین فرد به شدت تحت تأثیر اجتماع واقع می‌شود تا جایی که اجتماع قدرت حرکت نه فکر و شعوری را - به نفع منحصرا - از افراد خود سلب می‌کند. تقش فردیگ حاکم و آداب پذیرفته شده و متعارف اجتماعی و رسوم معمول و مرسوم ملی نیز بر همین متوال است.

از این روست که تربیت افراد جز با اهتمام به تربیت اجتماع و ایجاد تحولات اجتماعی در

۱. قرآن، ناعده / ۶۶.
۲. قرآن، ان‌عسیران / ۱۱۳.
۳. قرآن، م‌ن‌نیر / ۱۵.
۴. قرآن، یونس / ۲۷.

سرد علاقه به کار و کوشش.^۱

البته محیط‌های دیگر نیز که به نحوی انسان‌ها را دربر می‌گیرند، به نحو اقتضا بر خلق و خوی و رفتار و کردار انسان‌ها تأثیر می‌گذارند؛ مانند حکومت و حاکمیت، و قوانین و مقررات که بسیاری از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری مردمان را شکل می‌دهند.^۲

همچنین رسانه‌ها و وسائل ارتباط جمعی اعم از کتاب، روزنامه، مجله، رادیو، تلویزیون، سینما، ویدئو و جز این‌ها هم به وجود آورنده محیط‌های خاص و فضاهایی ویژه در شکل دادن ساختار تربیتی انسان‌ها و از عوامل مهم محیطی به شمار می‌آیند.^۳

سختی‌ها و شداید

یکی از اموری که در تربیت انسان نقشی کارساز و جدی دارد سختی‌ها و شداید است که سبب ظهور صفات باطنی و تکمیل و تهذیب نفس و تصفیه اخلاق و تهییج قوا و نیروهای نهفته و وجود انسان می‌شود.^۴ در دل سختی‌ها و شداید است که فطرت آدمی بیدار می‌شود و حجاب‌های فطرت به کنار می‌رود و انسان به حقیقت خود روی می‌کند و می‌تواند بر این حال باقی بماند.

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَجٌ كَالظَّلْمِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾^۵

و چون موجی کوه‌آسا آنان را فراگیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد خود را برای او

۱. رک: ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، دیوان المبدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر و من عاصروهم من ذوی الشأن الاکبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق خلیل شمادة و سهیل زکار، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ج ۱ (المقدمة) صص ۱۰۸-۱۰۹.

۲. رک: تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۴۲۲-۴۲۸.

۳. رک: ابوالقاسم رشیدپور، آیین‌های جیبی آقای مک لوهان، چاپ دوم، انتشارات سروش، ۱۳۵۴.

ش. صص ۲۸، ۲۸، ۱۳۲.

۴. برنشی مطهری، بیست گفتار، چاپ پنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش، ص ۱۷۴.

۵. قرآن، لقمان / ۳۲.

زندگی در فضای آزاد و هوای پاک و همراه با مشکلات طبیعت در صحت و سلامت تأثیر می‌گذارد، چنان‌که رسم اشراف مکه در عصر بعثت پیامبر اکرم (ص) چنین بود که کودکان خویش را در دوران شیر خواری در صحرا نزد زنانی که کارشان نگهداری از کودکان بود می‌فرستادند تا کودکانشان در محیط سالم و پاک صحرا به دور از مسائل شهر رشد کنند و پیامبر اکرم (ص) نیز چند سال آغازین حیات خود را در صحرا گذراند.^۱

البته استمرار زندگی در بیابان روحیه را سخت و فدا را به سوی خشونت و جمود و خود محوری می‌کشاند،^۲ همان‌طور که عرب جاهلی این تأثیرات را از محیط خود گرفته بود. امیر مؤمنان علی (ع) در سختی صریح و گویا در این باره فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - تَذِيرًا لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَمِينًا عَلَى النَّبِيِّينَ، وَاسْتَمْرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُبِيعُونَ بَيْنَ جِهَادٍ وَخُسْفٍ، وَخِيَابَ ضَمٍّ، تَشْرِيقُونَ الْكُدْرَ، وَتَأْكُلُونَ الْحَبِيبَ، وَتَسْتَوِجُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَهْطَامُ فَبِكُمْ مَضْجُوتَةٌ، وَالْأَقَامُ بِكُمْ مَقْضُوتَةٌ»^۳

همانا خداوند محمد (ص) را برانگیخت، تا مردمان را اندازد کند و فرمان خدا را چنان‌که باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده بودید. منزلگاهتان سنگستان‌های ناهموار، همسپینان گریزه مارهای زهردار، آستان تیره و ناگوار، خوراکتان گلو آزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بت‌هایتان همه جا بر پا و پای تا سر آلوده به خطا.

بنابراین عوامل طبیعی و جغرافیایی نیز مانند سایر عوامل به نحو اقتضا در تربیت انسان مؤثر است و این تأثیرات به خوبی قابل مشاهده و مقایسه است. معمولاً صحرائنشینان اهل سخاوت و شجاعت می‌شوند و کوه‌نشینان اهل بزرگواری و استقلال طلبی و کشاورزان اهل رضا و قناعت و ساحل‌نشینان اهل بردباری و ملایمت؛ محیط‌های گرم کسالت و سستی می‌آورد و محیط‌های

۱. رک: السید جعفر مرتضی‌الداملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، تب. ۱۴۰۰ ق. ج ۱، صص ۸۲-۸۱.

۲. رک: حسنة، ص ۸۲.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۲۶.

خالص گردانند، و چون بجا نشان دهد و به خشنکی رساند برخی از ایشان میانه رو - بر راه راست توجیه - باشند؛ و نشانهای ما را جز فیهکاران و پیمان شکنان ناسپاس اکار نکنند.

در پرتو سخنی جا و شاید است که بسیاری از استعدادهای انسان شکوفا می شود و آدمی شایسته مراتب بالاتر کمال می گردد. به بیان امیرمؤمنان علی (ع):

«فِي تَلْبِ الْأَجْوَالِ عِلْمُ الْإِخْوَانِ»^۱

توجیر انسان ها در آرمایشگاه دوگونی احوال معلوم می شود.

به حکم قانون و ناموس، خلقت، بسیاری از کمالات جز در مواجهه با سخنی جا و شاید، جز در شجرت و شجاعت و اصطفا کجانی سخت، جز در میدان مبارزه و پنجه نرم گزیده با حواشی، جز در روبرو شدن با بلاها و مصیبت حاصل نمی شود.

سخنی جا و مشکلات وجود آدمی را از ضعف و سستی بیرون می برد و سبب تکمیل و تثبیت نفس و خالص شدن ثمر وجود انسان می شود و خدای مهربان آنرا با کده دوست می دارد در سخنی و بلا می افکند تا پیر لاد وجودشان آید و به کمالات الهی دست یابند. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَقْدًا بَأَلْبَاءٍ عَقْدًا وَنَجَّهَ بَأَلْبَاءٍ نَجًّا»^۲

هرگاه خدای تبارک و تعالی بپنداری را دوست بدارد، او را در بلا غوطه ور سازد و باران بلا بر سر او ریزد.

پس والاترین انسان ها در بیش ترین سختی ها و شاید نبرد می روند و بدین ترتیب گوهر وجودشان صیقل می خورد. امام باقر (ع) فرموده است:

«أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ، ثُمَّ الْأُمَمَاءُ فَأَلَمَاءُ»^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷

۲. بیست گفتار، ص ۸۷

۳. الکافی، ج ۴، ص ۶۵۳

۴. همان.

سخت ترین مردم از نظر شدت گرفتاری و میزان بلا، پیامبرانند، آنگاه اوصیای ایشان، و سپس کسانی که از دیگران بهترند به همین ترتیب.

هیچ چیز مانند تقسم و تازیر و درگی، روحیه انسان را ضعیف و ناتوان و اخلاق را پست و تباه نمی سازد و راه سر به سوی کمال را بر آدمی نمی بندد.

تازیر و رد تقسم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد.

تقسم و تازیر و درگی انسان را شکستده و آسیب پذیر می سازد، مقاومت آدمی را در برابر تندباد حوادث می کاهد و توفیق باورشدن بسیاری از استعدادهای کمالی را می گیرد. آن که در این عالم سختی ندیده و با شداید روبه رو نشده است چگونگی می تواند در برابر سختی ها و شداید آن عالم تحقیر آرد؟ انسانی که سختی ندیده تا تعین های وجودی اش در هم شکند و به لطافت های حقیقی دست یابد چگونه می خواهد پا به عالم لطیف وجود بگذارد؟

سخنی جا و مشکلات، روح را ورزش می دهد و نیرومند می سازد، فلز وجود انسان را خالص و محکم می کند. رشد و نمو و باورشدن استعدادهای آدمی جز در صحنه گرفتاری ها و مقابله با شداید و روبرویی با مشکلات فراهم نمی شود، زیرا تا تعین وجود خود نشود، تکامل حاصل نمی شود. به قول «مالی روم» گندم زیر خاک می رود و در زندان خاک گرفتار می شود و در همان زندان است که شکافته می شود و تعین خود را از دست می دهد و به مرحله ای کامل تر قدم می بندد. نخست ریشه های نازک بیرون می دهد و طولی نمی کشد که به صورت پرتی گندم، به صورت ساقه و خوشه و دانه های زیادتر ظاهر می شود. زیر خاک قرار گرفتن مقدمه تکامل آن است. باز همین گندم در زیر سنگ آسیا نرم و آرد می شود و سپس نان می گردد و نان را دیگر در زیر دندان آسیا می شود و جذب بدن می گردد تا بالاخره به عالی ترین مراحل کمال ممکن خود می رسد و به صورت عقل و فهم تجلی می کند.

۱. ر. ک: زندان روم، اسیر ترجمه غلامحسین زیرک زاده، چاپ چهارم، انتشارات شرکت سهامی

چهار، ۱۳۹۶ ش، صص ۱۸-۱۷-۲۵

۲. دیوان حافظ شیرازی، ص ۱۱۷

۳. بیست گفتار، ص ۸۴

در عین حال که خالق و آفریننده و مدبر کار است، به شدت متأثر از آن است، به نحوی که کار بر روح و جان انسان رنگ می‌زند و در خلق و خوی و رفتار انسان تأثیر می‌گذارد. کار در رشد ابعاد مختلف وجود آدمی نقش دارد و جسم و عقل و احساس و عاطفه را تحت تربیت خود قرار می‌دهد. وقتی انسان کاری مطابق استعداد و ذوق و سلیقه‌اش انجام می‌دهد، با آن همه وجود خود را تمرین و رشد می‌دهد. آدمی در کاری که انجام می‌دهد، خود را می‌یابد، می‌آزماید و استعدادهای خود را کشف و شکوفا می‌کند. انسان با کار کردن کرامت، شخصیت و حیثیت خود را حفظ می‌کند و این امر بر روحیه و رفتارش تأثیر می‌گذارد.

از این منظر، کار کردن - هر چند پایین‌ترین نوع آن - حرکتی تربیتی و سازنده و با ارزش و شریف به شمار می‌آید. خدای سبحان در ضرورت و جدی گرفتن کار فرمان اکید داده و فرموده است:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْهَبُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱

پس چون نماز گزارده شد، در [روی] زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

خداوند اهل ایمان را فرمان می‌دهد که با کسب و کار روزی بجویند که کار کردن و روزی چستن و روی پای خود ایستادن و استقلال خود را حفظ کردن، زمینه‌ای مناسب برای کسب کمالات الهی و عین آخرت است، نه بازدارنده از آخرت و امری دنیایی. امام خمینی در این باره می‌نویسد:

«جناب محقق خبیر و محدث بی‌نظیر مولانا مجلسی - علیه الرحمة - می‌فرماید: بدان، آن‌چه از مجموع آیات و اخبار ظاهر می‌شود، به حسب فهم ما، این است که دنیای مذمومه مرگب است از یک امری که انسان را باز دارد از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت. پس دنیا و آخرت با هم متقابلند. هر چه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود، از آخرت است، اگرچه به حسب ظاهر از دنیا باشد؛ مثل تجارت و زراعت و صناعاتی که مقصود از آن‌ها معیشت عیان باشد برای اطاعت امر خدا، و صرف کردن آن‌ها در مصارف خیریه، و اعانت کردن

گندمی را زیر خاک خاکی انداختند
پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
بسا دیگر کوفتندش ز آسیا
قیمتش افزود و نان شد جان‌فزا
باز نان را زیر دندان کوفتند
گشت عقل و جان و فهم هوشمند^۱

بدین ترتیب سختی‌ها و شداید انسان را از خامی به پختگی، از ضعف به قوت، از نقص به کمال سیر می‌دهد. در نظام تربیتی اسلام ناز و پیری و ضعف‌پوری جایی ندارد و در عین حال که تشریعت اسلام سهل و ساده است اما تعالیمش به گونه‌ای است که افراد را به سختی و مشکل‌خو دهد و از صغف و سستی بیرون برد و استعدادهای والای آنان را تحت عبادت‌ها و تمرین‌های مکرر که با نوعی سختی تزام است، شکوفا سازد. به بیان امیرمؤمنان علی (ع):

«وَلَوْ أَنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَذَّبُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَ يَسْتَلِيمُهُمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، لَأَخْرَجَ الْبَشَرُ مِنَ الْكَفَرِ مِنْ قُلْدِ بَنِيهِمْ، وَ اسْتَكْنَا لِلثَّقَلَيْنِ فِي تَقْوِيَتِهِمْ، وَ لَيَجْعَلَنَّ ذَلِكَ أَوْرَاقًا فَتَحَابِلِي فَضِيلِهِ، وَ اسْتَبَاتَا ذُلًّا لِقَوِيهِ»^۲

لیکن خداوند بندگانش را با سختی‌های گوناگون می‌آزماید، و با مجاهدت‌ها به بندگی و اداریشان می‌نماید، و به ناز و شکنجه‌ها آزمودنشان می‌کند تا خودپسندی را از دل‌هایشان بزدايد، و خواری و فروتنی را در جان‌هایشان جایگزین سازد، و آن را درهایی برای بخشش او و وسیله‌هایی برای آموزش او قرار دهد.

سختی‌ها و شداید فقط ظاهر کردن و نمایان ساختن گهر واقعی وجود آدمی را ندارد، بلکه سختی‌ها و شداید نقش تبدیل کردن و دگرگون کردن و تکمیل کردن دارد، نقش تصفیه و تخلص دارد و انسان را از مراتب پست وجود به مراتب عالی وجود متحول می‌سازد.

کار

از جمله عوامل مؤثر در تربیت که در ساختن شخصیت انسان نقش اساسی دارد، کار است. انسان ه

۱. منبری معصومی، دفتر اول، آیات ۳۱۶-۳۱۷.

۲. نهج البلاغه، جلد ۲، ۱۹۲.

۳. ک. بیست گفتار، ص ۱۱۶.

خدای متعال بنده مؤمن اهل حرفه و پیشه را دوست دارد.

این بیان ارزشی گویای جایگاه معتبر کار و تلاش است. کار و تلاشی که خود نوعی عبادت و بندگی است و همچون سایر عبادات تربیت‌کننده و کمال‌بخش.

در حدیثی قدسی آمده است که خدای متعال در شب معراج به پیامبر گرامی‌اش فرمود:

«يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْبَيْتَةَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ، بِشَمَةِ مِفْطَهِهَا طَلَبُ الْحَلَالِ»^۱

ای احمد! همانا عبادت ده قسمت است که نه قسمت از آن اگر کردن در طلب حلال است.

کار کردن در طلب حلال و تلاش کردن با قصد و نیت درست چنان بر انسان و جامعه تأثیر تربیتی می‌گذارد که از بالاترین عبادت‌ها شمرده می‌شود. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است:

«الْبَيْتَةُ سِتُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا جُزْءُ طَلَبِ الْحَلَالِ»^۲

عبادت هفتاد قسمت است که برترین قسمت آن اگر کردن در طلب حلال است.

سلامت زندگی فرد و جامعه در گرو کار کردن است و کار شرافتمندانه و متعهدانه دوری از درهای تربیت الهی و راهی به سوی کمال است. بدین سبب است که کار کردن نوعی جهاد است و همچون جهاد در راه خدا تربیت‌کننده و عزت‌بخش. امیرمؤمنان (ع) فرموده است:

«الْقَاضِ فِي طَلَبِ الزُّوْقِ الْحَلَالِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳

جوینده روزی حلال همانند مجاهد راه خداست.

پیشوایان دین - برترین نمونه‌های تربیتی - کار را این چنین می‌دیدند و بدان توصیه می‌کردند:

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳.

۳. أبو حنیفه النعمان بن محمد التمیمی الشیرازی، معالم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا

و الاحکام بتحقیق اصحاب علی اسمرقندی، دار المعارف، القاهرة، ۱۳۸۹ ق، ص ۱۲؛ مستدرک

الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳.

به محتاجان، و صدقات و باز ایستادن سؤال از مودم، و غیر آن؛ و این‌ها همه از آخرت است، گرچه مردم آن را از دنیا دانند. و ریاضات مبدعه و اعمال ربانیه، گرچه با توفد و انواع مشقت باشند، از دنیاست، زیرا که باعث دوری از خدا شود و قرب به سوی او نیارود»^۱

قیان کریم، مردمان را به کار و کوشش در راهی درست فراخوانده است و آن را با ارزش و آخرتی معنوی نموده است که این راهی نیکو در تربیت آدمی است.

مَنْ اتَّبَعَ نِيْمَا أَنْكَرَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْتَ نَيْسِيكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَجْمِيعَ كَمَا أُخْبِرَ اللَّهُ بِشَيْءٍ وَ لَا تَنْتَ تَقْسُدُ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۲

و با آنچه خدایت داده است سواي آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده است نیکی کن و در زمین تهاکاری معیوی که خدا بی‌احکامان را دوست ندارد.

مردم به زمین و بوی زمین آفریده است و آن را سراسر نعمت قرار داده است تا انسان‌ها در آن تلاشی کنند و تربیت شایسته و به سوی و خیر را کمالی نمایند.

هَؤُلَاءِ الَّذِينَ هُمْ لِلْأَرْضِ ذُلٌّ لَا فَائِشُوا فِي دَنَائِكُمْ وَ كَلِمَاتٍ بَرِّقَتْ وَ أَشْرَقَتْ الشُّعُورُ»^۳

اوست که زمین را برای شما رام کرده پس در فرائضی آن رهسپار شوید و از روزی او بجزرید و ابدانید که ابرانگیختن به سوی اوست.

خداوند کار کردن آدمیان را که سبب تحقق تأثیرات کمالی و نتایج مثبت اجتماعی و اقتصادی است، دوست دارد. از رسول خدا (ص) چنین روایت شده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُتَمَرِّقَ»^۴

۱. چهل حدیث، ص ۱۲۰.

۲. تورات، تفسیر، ۱۷۳.

۳. تورات، صحت، ص ۲۰.

۴. تکر العتال، ج ۱۲، ص ۲۰.

و هر آینه شما را بیافریدیم، آنگاه صورنگری کردیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید؛ پس سجده کردند مگر ابلیس که از سجده آوردگان نبود.

فَوَقَّعْنَاهُ فِي سُلْطَانٍ مُّكْرَمٍ ۚ لَا تَنْصِبُوا لِحَدِيثِهِ إِذْ يَقُولُ أَفَأَنتُمْ تُكْفِرُونَ بِاللَّهِ إِذْ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَأْتُونَهُ بِأَعْيُنِنَا ۚ ذُكِّرُوا بِالْجَنَّةِ نَحْنُ الْمُحْكَمُونَ

و آنگاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس که از جن نبود و او فرمان پروردگارش بیرون شد.

ممنونم از آنکه در بحث بین تحت انسان اشاره شد، انسان واجبه مرتبه «خلیفة اللہ» است و جدید به این حقیقت را اعلام کرد و او را جانشین خود در زمین معرفی نمود. آنگاه خبر داد که این خلیفه، مصلحه به خلیفه اسماء است و از این رو شریستی خلافت دارد و فرشتگان را مستحق چه سعادت که آن تعلق حصص غیر به جامع باشد. پس آوردن شدن این حقیقت که آدم (و) کون جامع و واحد جمعه اسماء است به همین سبب بر تمام موجودات شرافت و برتری دارد، فرمان داد که:

وَقُلْ لِلَّهِ الْمُلْكُ كُلُّهُ ۚ وَاللَّهُ سَاجِدٌ لِلْإِلَهِ ۚ وَالْإِنْسَانُ كَانُفٍ ۚ

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس سرپیچی و گردنکشی کرد و از کافران بود.

در این آیات، نه تنها مرتبه انسان مشخص می شود، بلکه مرتبه وجودی فرشتگان و شیطان نیز روشن می گردد و جایگاه هر یک در عالم وجود تبیین می شود.

انسان: «خلیفة اللہ» است و «مسجود»
فرشتگان: «طیع امر الله» اند و «ساجد»
شیطان: «مستکبر» است و «مضل».

فرشتگان در مرتبه کمالی خضوع و اطاعت فرمان خداوند و در خدمت و یاری انسان.

فَوَقَّعْنَاهُ فِي سُلْطَانٍ مُّكْرَمٍ ۚ لَا تَنْصِبُوا لِحَدِيثِهِ إِذْ يَقُولُ أَفَأَنتُمْ تُكْفِرُونَ بِاللَّهِ إِذْ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَأْتُونَهُ بِأَعْيُنِنَا ۚ ذُكِّرُوا بِالْجَنَّةِ نَحْنُ الْمُحْكَمُونَ

بلکه آن فرشتگانا! بدانگانی گرامی اند که به گفتار بر خدا پیشی نمی گیرید و آنان به فرمان او کار می کنند.

سجود و خمیگی فرشتگان بر آدم بدین معناست که همه آنان مستخر در راه به کمال رساندن و سعادت مند ساختن انسانند و برای موفقیت و رستگاری او کار می کنند. گروهی از ایشان مأمور حیات بخشی و گروهی دیگر مأمور مرگ و گروهی دست اندرکار روزی رسانی و گروهی مأمور وحی اند و همچنین بقیه فرشتگان هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند. بنابراین فرشتگان اسبابی الهی و یارانی برای انسانند که او را در راه رسیدنش به سعادت و کمال یاری می کنند. خدای سبحان از زبان فرشتگان فرموده است:

يُؤْتِنُكَ أَزْوَاجًا وَكُلُّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۚ مَا فِي دَرْزَانِكِي ۚ إِنَّ جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّأَعْمَارٍ ۚ

ما در زندگی این جهان و در آن جهان مَثْوًى امور شمایم.

فرشتگان واسطه گان رحمت و کرامت خداوند بر انسانند یعنی فرشتگان مؤید و راهنما و یاور آنانند که خود را تحت ولایت الهی قرار می دهند و خواستار هدایت و رستگاری اند.

در مقابل یاری و راهنمایی فرشتگان، یاری و گمراهی شیاطین قرار دارد. آنجا نیز انسان هائی را که خود را تحت ولایت شیطان قرار می دهند، در جهت گمراهی و تباهی یاری و راهنمایی می کنند و به حلاکت و خسارت می رسانند، ولی در این امر هیچ سلطه ای بر انسان ندارند مگر این که انسان خود راه نغزو و سلطه را برای آنها بگشاید. مهم ترین بحث در تأثیر شیطان بر انسان، دریافت نسبت شیطان با انسان و حیطه و میدان تصرف او در انسان است. این حقیقت در قرآن کریم چنین آمده است:

هُوَ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُفْتِنَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۚ لَأُعَذِّبَنَّهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۚ

ایمحقصین. قَالَ: هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَئِنْ لَمْ يَعْزُبُوا عَنْكَ سُلْطَانُ إِلَّا مَنِاعٍ

۱. تَوَّانَ / حجر / ۲۲-۲۹.

این امر در قرآن کریم در سوره اعراف آیات ۱۲-۱۳ چنین آمده است:
﴿قَالَ مَا مَنَّكَ اللَّهُ بِشَيْءٍ إِذْ يُؤْتِيكَ، قَالَ أَتَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلْقَتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَنِي مِنْ طِينٍ، قَالَ فَاقْضِ مِنْهَا قَدَمًا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾^۱
فرمود: چون تو را به سجده فرمان دادم چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی؟ گفت: من
تو را به پندم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی. فرمود: از این مقام فرو نشو، تو را نرسد
که در آن جایگاه تکبر کنی. پس بیرون شو که تو از خوار شدگانی.
۳. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۵.

خداوند به شیطان فرمان داد که به مرتبه‌ای از وجود که فوق مرتبه اوست سجده کند، ولی چون شیطان به مرتبه خود قانع نبود و برای خود نخواست استقلال قائل بود، خود را مطرح ساخت و از سجده بر آدم سرپیچی کرد و گردنکشی نمود و همین امر سبب دوری‌اش از رحمت خدا و سقوطش شد؛^۲ و اینک غفلت و گمراهی خود را به خدا نسبت می‌دهد و گناه خویش را از او می‌پسند. در حالی که او در این گمراهی قاصر بود، بلکه مقصر بود. او از مرتبه آدم (ع) آگاه بود و در تناسب که در معقم به همه اسماء است و باید او را سجده کند.

شیطان اعلام کرد که به واسطه آراستن امور (دنیا) همه انسان‌ها را گمراه می‌سازد چیز «مخلصین» را، یعنی آنان را که جز خدا نمی‌بینند و جز خدا نمی‌خوانند. مخلصین آنانند که خدا ایشان را برتری خود خالص کرده است. پس از آن که آنان خود را برای خدا خالص کردند، یعنی غیر خدا کسی در ایشان سهمی و نصیبی ندارد و در دل‌هایشان جایی وجود ندارد که غیر خدا در آن منزل کند و آنان جز به یاد خدا نیستند، و شیطان هم هر چه از کید و وسوسه‌های خود در دل آنان بیفکند، همان وسوسه برمی‌گردد و یاد خدا می‌شود و همان چیزهایی که دیگران را از خدا دور می‌سازد، ایشان را به خدا نزدیک می‌کند. کسی که به غیر خدا توجه ندارد، جای نفوذ ندارد. راه

نفوذ شیطان، خودبینی و خودخواهی و ظاهرینی و دنیا دوستی است. پس شیطان هیچ راه نفوذی به مخلصین ندارد. اما خداوند خلاف ادعای ابلیس که گفت: همه را گمراه می‌کنم چیز بندگان مخلص تو را؛ فرمود: تو هیچ یک از بندگان مرا نمی‌توانی گمراه سازی، تو راهی بر بندگان من نداری، جز آنان که خود از تو پیروی کنند، خود بخوانند که تو در ایشان نفوذ کنی؛^۳ ﴿إِنَّا بَنَیْنا لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ ارْتَبَعَ مِنْ الْقَاوِینَ﴾^۴

سایق آیه که در پاسخ و رد ادعای ابلیس است می‌رساند که منظور از «بنیادی» فقط بندگان مخلص نیستند، بلکه همه انسان‌ها، مگر آنان که خود گمراهی را اختیار کرده‌اند و اهل گمراهی‌اند. پس شیطان راه‌های گمراهی را به ایشان نشان می‌دهد و موارد و مصادیق تباهی را به انسانی که گمراهی اختیار کرده است می‌نماید. شیاطین بر انسانی سلطه دارند که خردبین و خودخواه است و بنده و اسیر نفس اشاره خویش است و خداوند بر او «اذن سلطه» داده است و این نیز فقط جزای اوست، یعنی آن که خود «غوايت اولی» را بر خود خواست، شیطان بر او راه می‌یابد و او را همراه خود به تباهی می‌کشاند و این «غوايت ثانوی» است و جزای آن «غوايت اولی» است. به دیگر سخن: چون انسانی گمراهی را انتخاب کرد در آن مسیر یاری می‌شود و اگر نکرد هیچ سلطه‌ای در این زمینه بر او نمی‌رود. حکومت شیطان فقط بر اهل گمراهی است، نه بر همه مردمان؛ و نه این است که او بر بندگان خدا سلطه دارد و مخلصین را استبداد کرده است. آدم و فرزندان همگی بندگان خداوند و چنان نیست که ابلیس پنداشت که فقط مخلصین بنده اویند و چون بنده اویند به شیطان اجازه تسلط بر ایشان داده نشده است، بلکه همه افراد بنده خداوند و او مالک و مدبّر همه است. اما قضای الهی چنین است که خداوند شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی از او دارند و سرنوشت خود را به دست او می‌سپارند، تسلط کرده است و این‌ها بندگان که شیطان برشان حکمفرمایی می‌کند. این حقیقت در آیات قرآن کریم مکرر آمده است.

﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِمُشْرِكُونَ﴾^۵

تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند، و بر کسانی که آن‌ها به خدا شرک می‌ورزند.

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. قرآن، نحل / ۱۰۰.

آنان وعده نمی‌دهد.

البته تعصبات شیطان در ادراک انسان تعصوف طریقی است، نه تعصوف عرفی، تا با استقلال انسان در کارهای منافات داشته باشد. او فقط می‌تواند در ادراک انسان به واسطه امور دنیایی از راه فریب و آراستن امور تعصوف نماید و باطل را به جای حق نشانند و باطل را به لباسی حق جلوه دهد و کاری کند که انسان با هر چیزی که ارتباط برقرار می‌کند، به وجه باطل آن چیز نظر داشته باشد تا او را بغریب و از حق بگرداند که در نتیجه از هیچ چیز بهره‌ای درست و در جهت کمال خود نمی‌برد. چنین انسانی خود را در حسی مستقل می‌بیند و همین فکر او را به کلی از حق و زندگی حقیقی غافل می‌سازد. وقتی انسان کارش به جایی رسید که از هر چیز وجهه باطل آن را درک کرد، و از وجهه حق آن غافل شد، رفته‌رفته دچار غفلتی دیگر می‌گردد که ریشه همه گناهان است و آن غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است.

بنابراین خود را مستقل دیدن، و از پروردگار خود غافل شدن، و جمیع اوام و افکار باطل و هر شرک و مستمی که مترتب و منفرع بر آن است، همه این‌ها از تعصبات شیطان است، گرچه چنین شخصی از آن‌جا که خود را مستقل می‌داند، این اوام و افکار را نیز از خود می‌پندارد، زیرا معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت او درآمدن همین است که انسان همراه بشود و نداند چه کسی او را همراه کرده است.^۱

﴿إِنَّكُمْ تَزَاكِمُ لَهُمْ قَبِيلُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَزَوَّجُهُمْ إِلَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

در حقیقت، او و قبیله‌اش، شما را از آن‌جا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند. ما شیاطین را سرپرستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

بنابراین مشیت الهی بر این است که فرشتگان و شیاطین بتوانند انسان را در جهات درست و نادرست یاری کنند و در تربیت انسان نقشی مؤثر و فعال داشته باشند؛ و نیز گمراهی انسان به دست شیطان، جزای انتخاب و خواست تباه بشر است، و این‌که شیطان اهل گمراهی را گمراه

۱. تفسیر السیران، ج ۸، صفح ۲۱-۲۲.

۲. قرآن، اعراف / ۳۷.

﴿كَذَّبَتْ عَلِيَّةٌ أُنْثَىٰ مِنْ ثَوَلَةٍ فَأَقْبَحَتْ بِذَنبِهَا﴾^۱
بر شیطان مقهور شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتشش می‌کشد.

﴿وَاسْتَشِيرُوا رَبَّكُمْ إِذَا أُخْبِرْتُمْ عَنْهُمْ بِذُنُوبِكُمْ وَرَجِلْتُمْ فِى شَأْنِكُمْ﴾^۲
الأمیرال و الأولاد و عذمتهم و ما یعلمهم الشیطان إلا خیر ورا. این عبادی ائیس لك علیهم سلطان و کنی بربك و کلاماً^۳

و از ایشان خبر ده که ما تو را نسی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آن‌ها بشار و با آنان در اموال و اولاد شوکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان چیز فریب به آنان و وعده‌ای نمی‌دهد در حقیقت، تو را بر پیادگان من تسلطی نیست، و حمایتگری اچونما پروردگار برت پس است.

میدان تاخت و تاز شیطان ادراکات و تحولات و اوام آدمی است. وی نخست در عواطف نفسی انسان یعنی ترسیم و رسم و در اسباب و اوزوهای آدمی و در شهرت و غضب بشر تعصوف می‌کند، و سپس در افکار و اراده‌ای که از این عواطف برمی‌خیزد. شیطان امور باطل و زشتی‌ها و پلیدی‌ها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد، در نظر آدمیان می‌آراید و بدین وسیله گمراهشان می‌کند. مثلاً زنا را که یکی از گناهان است از آن‌جا که مطابق میل شهوانی انسان است، آن‌قدر در نظرش می‌آراید تا به تدریج پلیدی و زشتی آن کاسته می‌شود و بزرگی گناه کوچک جلوه می‌نماید و توجه به عواقب آن زایل می‌شود و به جایی می‌رسد که تصدیق به خرابی آن می‌کند و مرتکبش می‌شود.^۴

﴿يَعْلَمُكُمْ وَ يَنْتَبِهِمْ وَ مَا يَعْلَمُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا خُوراً﴾^۵

(آری) شیطان به آنان وعده می‌دهد، و ایشان را در آرزوهایشان می‌انگند، و جزو فریب به

۱. قرآن، صبح / ۴.

۲. قرآن، سوره اعراف / ۲۷.

۳. تفسیر السیران، ج ۸، صفح ۲۱.

۴. قرآن، سوره اعراف / ۳۷.

داده شده است و هر انسانی به هریک از آن دو که بخواهد می تواند متصف شود و اگر او اجباری در کار نیست.^۱

سعادت و شقاوت آدمی به دست خود اوست و انسان خود نقش مهم و مؤثر در سرنوشت خویش دارد. امام خمینی در این باره می فرماید:

«آنچه که بر سر انسان می آید از خیر و شر، از خود آدم است. آنچه که انسان را به مراتب عالی انسانیت می رساند، کوشش خود انسان (است) و آنچه که انسان را به تباهی در دنیا و آخرت می کشد خود انسان و اعمال خود انسان است. این انسان است که خدای تبارک و تعالی به

طوری خلق فرموده است که راه راست و کج را می تواند انتخاب کند».^۲

مقدّرات انسان قبل از هر چیز و هر کس در دست خود انسان است و هرگونه تغییر و دگرگونی در خویشختی و بدبختی مردمان در درجه نخست به خود ایشان بازگشت می کند.^۳ قضای الهی چنین است که آنچه به انسان می رسد بازگشت به خود انسان می کند و نتیجه و محصول میل و اراده و عملکرد خود اوست.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّى يَسْأَلَ مَا يَأْتِيهِمْ﴾^۴

در حقیقت، خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

انسان می تواند در نفسانیات خود دگرگونی ایجاد کند و حال خود را تغییر دهد و سعادت و شقاوت خود را ترسیم نماید. امام خمینی در این باره می نویسد:

«انسان - هر انسانی که باشد - مادام که در عالم طبیعت است و با ماده اولی قابل تطّوّر و دگرگونی و اختلاف دمساز است، قابلیت تطّوّر و دگرگونی و تغییر دارد، یا به سوی سعادت و کمالات شایسته آن، و یا به سوی شقاوت و امور مخالف با اصل فطرتش؛ و همه این امور به سبب کسب و عمل انسان است.

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۲.

۲. صحیفه نوره، ج ۱۵، ص ۷۸.

۳. ر. ک: ناصر مکارم شیرازی، با همکاری جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱۰، صص ۱۲۵-۱۲۶.

۴. قرآن، رعد / ۱۱.

می کند نیز در چارچوب اذن خدا و مشیت او و به عنوان مجازات خداوند در مورد اهل گمراهی است. این سنت همه جانبه و همیشگی اوست.

اراده انسان

از مهم ترین عوامل مؤثر در تربیت اراده خود آدمیان به نحو اقتضاست. انسان موجودی است که در ابتدای آفرینش پاک از هر اقتضایی است، نه اقتضای سعادت دارد و نه اقتضای شقاوت، و نسبتش به این دو امر یکسان است، هم می تواند راه خیر و اطاعت را که راه فرشتگان است که چیز فرماتر داری از آنان ساخته نیست اختیار کند و هم راه شر و معصیت را که راه ابلیس و لشکریان اوست که جز مخالفت و نافرمانی چیزی ندارند. انسان به هر راه در زندگی اش میل کند، به همان راه می افتد و اهل آن راه کمکش می کنند و آن چه را دارند در نظرش جلوه می دهند و او را به سرنوشتی که راضیان بدان منتهم می گردد راضی می کنند، و آن سر منزل یا بهشت است یا دوزخ، یا سعادت است یا شقاوت.^۱

سعادت عبارت است از رسیدن هر شخصی با حرکت ارادی خود به کمالی که در خلقت او نهاده شده است.^۲ و شقاوت دور شدن انسان است از مسیر کمال با حرکت ارادی خود و تباه ساختن استعدادهای الهی خویش.

﴿يَا هَٰذِهِنَّ الْبَنَاتُ إِنَّا نَسِيْلُ إِنَّا نَكُوْرُ﴾^۳

ما را در راه انسان نشان دادیم، خواه شاکر باشد او پذیرا گردد، یا ناسپاس.

خدای متعال انسان را به مسیری که او را به غایت مطلوب یعنی حق می رساند، راه نموده و اراده طریقه کرده است؛ مسیری که بر انسان واجب است که در زندگی دنیایی اش آن را بپیماید تا با پیمودن آن به سعادت دنیا و آخرت برسد. و البته راهی که خدای سبحان انسان را بدان هدایت کرده راهی است اختیاری و شکر و کفّری که بر هدایت مذکور مترتب است، در اختیار انسان قرار

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۴.

۲. محمد مهدی بن ابی در الترقی، جامع الشعادات، تحقیق السید محمد کلاتر، الطبعة الثانية، مسیروت جامعه النجف الندینة، ۱۳۸۲ ق، ج ۱، ص ۳۶.

۳. قرآن، دهر / ۳.

آن که چیزی را جوید، بدان یا به برخی از آن رسد.

سابقیت جوینده پابنده بود
سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت زان در برون آید سری^۱
گفت پیغامبر که چون کوی دری
عاقبت بیتی تو خم روی کسی
چون نشستی بر سر کوی کسی
عاقبت اندر رسی در آب پاک^۲
چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک

البته اراده انسان در دوران جوانی و قوت وجود برای تربیت انسان مؤثرتر است و هر چه وجود آدمی رو به ضعف و سستی می‌رود، اراده نیز کاستی می‌گیرد و کار اصلاح دشوارتر می‌شود؛^۳ هر چند که انسان باید پیوسته و تحت هر اوضاع و احوالی اراده اصلاح داشته باشد و تلاش کند و ناامید نگردد. از امیرمؤمنان علی (ع) وارد شده است:

«عَلَيْكَ بِالْجِدِّ وَإِنْ لَمْ تَسْعِدْ الْخَيْرُ»^۴

پرتو باد به کوشش و جدیت، اگرچه پیکر همراهی نکند.

از امام صادق (ع) نیز خبری وارد شده است که پورده از ابن حقیقت برمی‌دارد که اراده انسان تا چه اندازه مؤثر در تربیت و کارساز است. آن حضرت فرموده است:

مکرم النسم من كلام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، مطيعة السادة، مشور، ۱۳۳۲ ق. ص ۲۸
۱. سخنی است مشهور:

«مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ وَمَنْ تَوَقَّعَ بَلَاءًا وَجَدَ بَلَاءًا»^۵

هر که چیزی را جوید و جدیت کند آن را بیابد و هر که دری را بگوید و پائیزی کند وارد آن خواهد شد.

کمال‌الدین ریشم بن علی بن بشیم البجرجی، شرح نهج البلاغه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۵، ص ۲۳۵

۲. مشهوری است: دفتر سوم، ابیات ۲۷۸۱-۲۷۸۲

۳. در کتب صحیفه نور ج ۱، ص ۸۳

۴. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۳

بنابراین انسان شغلی و فاسد المعقود، و بداخلاق و زشت کردار می‌تواند به سبب کسب و

عمل خود و ریاضت و مشقّتی که تحمل می‌کند شخصاً کاملاً سعادتمند و مؤمن شود و تمام عقاید و اخلاق و اعمال خود را به سمت دیگر متحول سازد، و همین‌گونه است حال انسان سعادتمند که می‌تواند به سبب کسب و عمل خود شقی و بدبخت شود، و این از آن روست که ماده‌اولی قابلیت تحول و دگرگونی دارد، و آنچه به وی افزوده شده است - بعد از ظهورش در مراتب طبیعت از نطفه تا آن‌جا که قابلیت افزاینده روح بر آن می‌شود - همان نفس اولیه و اصلی است که شایسته کمالات و اضمداد آن است، و چون کمالات نفسانی را کسب کرد، آن ماده‌اولی و اصلی باطل نمی‌شود و آن کمالات ذات و ذاتیات آن نمی‌شود و ممکن است دچار دگرگونی نشود و تغییر نکند، همان‌طور که در طرف تاریخ در موارد متعدّد مشاهده شده که کافر و بداخلاق و زشت‌کردار، مؤمن و خوش اخلاق و نیک گردیده است و بالعکس.

بنابراین، انسان در تغییر اخلاق و عقاید فاعل مختار است و این امکان برای او هست که با حیثار خود عقاید حقّه و اخلاق فاضله و ملکات حسنه را تحصیل کند، البته گاهی این امر به ریاضت نفس و تحمل مشقّت‌های علمی و عملی نیاز دارد، و دلیل بر امکان این تغییر، دعوت پیامبران و پیشگامان دین - علیهم الصلوة و السلام - و ارائه راه درمان انسان‌ها به وسیله ایشان است، زیرا ایشان اطباء جان‌ها و روح‌ها بوده‌اند. پس این‌که معروف شده است که فلان اخلاق از ذاتیات و فطریات است و تغییر در آن و تخلف از آن ناممکن است، سخنی نادرست است، زیرا هیچ‌یک از عقاید و اخلاق و ملکات ذاتی انسان نیست، بلکه همه آن‌ها از عوارض وجود و شیر ذاتی و جعلی است، چنان‌که مشاهده می‌کنیم که عقاید و اخلاق و ملکات به تدریج در انسان حاصل می‌شود و با تکرار تدریجی رو به کمال می‌رود؛ و این‌ها اموری است که کامل و ناقص می‌شود، و هیچ چیز از ذات و ذاتیات این چنین نیست.^۱

بدین ترتیب اراده عاملی بسیار مهم در شکل‌گیری عقاید و اخلاق و ملکات انسان است و راه رسیدن انسان به خواسته‌هایش بر او باز است، امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَغَضَهُ»^۲

۱. در کتب روح الله المصنوع، أئوار الهدایة فی التعلیق علی الکلیات، النصف الثانی، مؤسسه تحقیق و نشر

۲. در کتب الامام الخنسی، ۱۳۱۵ ق. ج ۱، ص ۸۵-۸۷

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۷۵: امیر عبدالله محمد بن سلیمان القشیری، دستورالعمل‌های حکم و تأثیر

برای این که ساختار تربیتی انسان سامانی درست بیابد و بتوان به اهداف کلی تربیت دست یافت و به سوی غایت تربیت سیر کرد، باید هر حرکت و فعل تربیتی مبتنی بر اصولی عملی استوار باشد که در بحث بعد به مهم ترین آن ها می پردازیم.

«مَا ضَمَّنَ بَدَنُ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ»^۱

هیچ پیکری در برابر اراده قوی ضعیف نیست.

بنابراین سعادت و شقاوت انسان تحت تأثیر اراده اوست و آدمی نمی تواند بار تباهی خود را بر دوش عوامل دیگر بگذارد و هر کس در گرو کسب و عمل خویش است.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِهَلَةٍ لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا يَكُنْ ذَاقِيْنِ إِنَّمَا نُثِّرُوهُمُ يَخْتَارُونَ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مِنْ تَرَكِيْنَا إِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ

لِنُفِيسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۲

هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد، و اگر گریانی کسی را به برداشتن بار خویش بخواند، چیزی از آن برداشته نمی شود، هر چند از نزدیکان اوی باشد. جز این نیست که تو کسانی را بیم می دهی (بیم دادن تو تنها در کسانی تأثیر می کند) که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز بر پا می دارند؛ و هر که پاکیزگی جوید تنها برای خود پاکیزگی می جوید، و فرجام آکارها به سوی خداست.

تا انسان اراده اصلاح نداشته باشد و تا در دلی خدا ترسی بیدار نشود، عوامل بیرونی تأثیری نخواهد کرد. خوشبختی و بدبختی انسان به خود او باز می گردد. امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«السَّعِيدُ مَنْ عَصَى بَنِيهِ وَ السَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِقَاؤُهُ وَ غَوِرَ»^۳

خوشبخت کسی است که از دیگران پند پذیرد او خود را به پاکی پرورش دهد و بدبخت کسی است که فرب هوای نفس خویش خورد او به ناپاکی گراید.

بدین ترتیب مجموعه عوامل یاد شده به نحو اقتضا بر انسان تأثیر می گذارد و شاکله انسان را به وجود می آورد و آن چه از انسان ظهور و بروز می کند بر اساس این شاکله است.^۴

۱. امالی الصدوق، ص: ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۰۵.

۲. قرآن، قاضی / ۱۸.

۳. نهج البلاغه، حصص: ۶۶.

۴. ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۹۳.

بخش چهارم
اصول تربیت